وجعلناها رجوما للشياطين

الحمد لله که رد شیطان ... [illegible]

البروق المحرقة لرجم الشياطين النجدية

۱۳۲۵

بر حاشیه

احقاق الحق وابطال الباطل

از تصنیف ... حضرت ... عمدة المحدثين ... [illegible]

باهتمام محمد اسحاق و حافظ ... محمد طبع گردید

وجعلناها رجوماً للشياطين واعتدنا لهم عذاب السعير

الحمد لله والمنة که درین زمان میمنت اقتران این هردو کتاب فیض انتساب
در رد مذهب وهابیه کلاب پیروان ابن عبد الوهاب مردود الالباب

(یعنی در متن)

البوارق المحمدیه لرجم الشیاطین النجدیه

۱۲۶۵ھ

ملقب به

سوط الرحمن علی قرن الشیطان

۱۲۶۹ھ

در حاشیه

احقاق الحق وابطال الباطل

... المعقول والمنقول حلال مشکلات الفروع والاصول

حسب الارشاد فیض بنیاد فاضل جلیل عالم نبیل جناب مولوی محمد الدین صاحب دام فیضهم
باهتمام تمام وسعی مالا کلام الراجی الی رحمة الله الخلاق حافظ ولی محمد و محمد اسحاق صانهما الله عن شرور الآفات

در مطبع سول ملیٹری فتح گڈھ بجلیه طبع محلی گردید

فهرست مضامین کتاب مستطاب بوارق محمدیه

صفحه	سطر	فهرست مضامین کتاب بوارق محمدیه
۱۰۲	حاشیه	از اهم مهمات دین جدید بحث شفاعت است و مخالفت با اهل سنت و جماعت در وجاهت و کیفیت آن
۱۰۴	حاشیه	قلعه از جمله خرافات نجدیه انکار تبرک با آثار صالحین است
۱۰۵	۵	فتوی شاه عبد العزیز صاحب در تبرک آثار صالحین
۱۰۹	۱	از جمله تبرکات مثال نعل مبارک حضور سرور عالم صلی الله علیه وسلم است
۱۱۰	۲۰	از جمله عقائد نجدیه اینکه اگر بر جانور نذر گفته شود که برای پیغمبر است مثلا ذبح کرده شود بنام خدا نجدیه حرام است [illegible] غیر نام خدا باشد بر این عقیده دلائل [illegible]
۱۱۲	۲	رد بلیغ دلائل نجدیه که در بحث و ما اهل به لغیر الله پیش کرده‌اند
۱۱۵	۱۹	جانور حلال [illegible] شهرت داده شدن
		در حق او که برای بت است [illegible]
۱۱۹	حاشیه	عبارت تفسیر عزیزی در بحث ما اهل به لغیر الله
۱۲۱	۱۷	رد بلیغ عبارت تفسیر عزیزی بلفظ قوله قوله
۱۲۴	حاشیه	فتوی شاه عبد العزیز صاحب در تائید تفسیر عزیزی
۱۲۷	۱۸	رد بلیغ فتوی شاه عبد العزیز صاحب بلفظ قوله قوله
۱۳۲	۱۸	رد بلیغ اقوال شاه عبد العزیز صاحب که در فتوی مولوی عبد الحکیم سیالکوٹی ذکر نموده بلفظ قیل علیه
۱۳۶	۱۸	[illegible] شاه عبد العزیز صاحب [illegible] نذر و نیاز اولیاء الله [illegible]
	حاشیه	باب دوم در [illegible] نجدیه در ان بحث تقلید است

صفحه	سطر	فهرست مطالب کتاب احقاق الحق معروف برساله ندائیه که بر حاشیه است
۲	۳	سبب تالیف کتاب مناظره حضرت مصنف علیه الرحمة با [illegible] و لا جواب شدن حیدر علی
۷	۲۶	فصل اول در ادله ثبوت ندا [illegible] انبیاء علیهم الصلوة والسلام
۸	۴	ثبوت این امر که حضور اقدس صلی الله علیه وسلم [illegible] صلوة تعلیم فرمودند
۱۰	۱۹	ثبوت این امر که مصلی [illegible] حضور اقدس صلی الله علیه وسلم را حاضر و ناظر دانند
۱۴	۲	ثبوت ندا از قول حضرت فاطمه خاتون جنت رضی الله تعالی عنها
رر	۱۹	انبیاء و اولیاء علیهم السلام از نزدیک و دور برابر می‌شنوند
۱۵	۲۳	ثبوت ندا و استمداد از حضور اقدس صلی الله علیه وسلم
۱۷	۲۹	ثبوت ندا و استمداد از اولیاء از نزدیک و دور
۲۰	۶	ثبوت این امر که حضور علی صلی الله علیه وسلم تمامی احوال ظاهر و باطن امت را میدانند
۲۳	۲۲	ثبوت ندا از قول حضرت عبد الله ابن عمر رضی الله تعالی عنه
۲۵	۶	ثبوت ندا از قول حضرت زید ابن حارثه رضی الله تعالی عنه
۲۶	۷	ثبوت ندا از قول حضرت امیر المومنین سیدنا عمر فاروق رضی الله تعالی عنه

اعلان: رساله احقاق الحق اور کتاب بوارق محمدیه ہر دو تالیفات حضرت حامی اسلام ہادی انام قبلہ اولیاء زمان کعبہ اصفیاء دوران حضرت ابی و استاذی و مرشدی جناب مولوی فضل رسول حنفی قادری قدس سرہ کو جناب ولی محمد صاحب اور مولوی محمد اسحاق صاحب نے بکمال کوشش و صرف کثیر باجازت فقیر طبع فرمایا ہے لہذا ان کو حق تالیف بہ کیا گیا اہل اسلام کو جسقدر نسخے مطلوب ہوں ان سے طلب فرماویں اور بغیر ان کی اجازت کے کوئی صاحب قصد طبع کا نہ فرماویں اطلاعا لکھا گیا۔

حررہ احقر الطلبہ عبد القادر قادری عفی عنہ

قیمت کتاب ۹ر محصول ڈاک ار

بسم الله الرحمن الرحیم

البوارق المحمدیة لرجم الشیاطین النجدیة

بسم الله الرحمن الرحیم

وبه نستعین وصلی الله علی خیر خلقه محمد واله واصحابه اجمعا
الحمد لله رب العالمین والصلوٰة والسلام علی شفیع المذنبین
بالیقین محمد واله اجمعین اما بعد این رساله ایست در شرح حال نجد
بیان اصول وفروع مذهب ایشان مشتمل بر مقدمه و دو باب مقدمه در
حدوث وشیوع مذهب نجدیه باب اول در عقاید نجدیه باب دوم در مکاید
نجدیه مقدمه در صحیح بخاری از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما مرویست که فرمود
رسول الله صلی الله علیه وسلم در حق نجد هناك الزلازل والفتن وبها یطلع
قرن الشیطان یعنی در نجد زلزلها و فتنه ها شدنی است و از نجد خواهد بر آمد
شیطان ظهور این اعجاز بدین انداز گردیده که سال سیوم از صد سیزدهم نبوی
سلطان عبد الحمید خان و تغلب برادر زاده اش سلطان سلیم ثالث بر سلطنت
برهم شدن قوانین وضوابط مرسومه آن دولت وفساد رای او در تمشیت امور
وخلش واورش بیجا با اولاد سلطان مرحوم وعدم مراعات واجبات باعث
رعایا علی العموم وامتداد سلطنتش به نوزده سال وخلع وقتل او از دست

مصطفی رابع خلف سلطان عبد الحمید خان در سنه ۱۲۲۲ و تسلط سلطان مصطفی
چند ماه و خلع و قتل او از دست مصطفی بیرقدار در سلطنت آل عثمان
تزلزل بیکران و تخللی بی پایان نمایان گردیده تمام صوبه داران که بترکی زبان پاشا گویند
و ملوک و ائمه توابع سلطان لوای بغی و طغیان برافراشته قدم از دائره اطاعت و
انقیاد بیرون گذاشته هر یکی در فکر استقلال خود و استیصال دیگری افتاده
نه بند نسبت بلاد در دست همه غافل و از نظم و نسق ملک و ضبط حدود همه عاطل
در هر ناحیه فتنه عجیب و شورشی غریب برپا گردیده ممالک متعلقه حرمین محترمین صانهما
الله من کل عین و شین که حکومتش از دیرباز بشرفای حجاز متعلق بود چندان
حاصلی نداشت بحدی که هر موسم حج از پیشگاه سلطان دین پناه لشکری جرار با نقود
بسیار و اجناس بیشمار می آمد و بحضرات سادات و اهل خدمات و تمام عمله و خدمه
عتبات عالیات که تخمیناً عدد شان بده دوازده هزار کس رسد وجهی معین معتاد
علی حسب المراتب میرسانید و برای عامه سکنه حرمین و شیوخ و اعراب باشندگان
ما بین هم آنچه مقرر بود میرسید و هدایا و نذور غیر معینه خاص از ان سلطان و دیگر
اعیان علاوه بر آن و لشکر سلطان در ین اوان تابع حکم شریف زمان اگر بمصلحتی
و حاجتی حکمی در باره تادیب و تنبیه کدام طایفه یاغیه امضا فرماید لشکر را سر بر خط
آن نهادن از واجبات بدین اسباب جمعیت مملکت حجاز فراهم و رعایا و برایا
اعلی و ادنی همه خوش و خرم چونکه در سلطنت روم اضمحلال رو نمود و بهمه این وجوه
اختلال رو نمود بیکدفعه در ممالک حرمین محترمین سلسله جمعیت و انتظام برهم و شوکت
و سطوت شریف درهم گردیده مردم واقعه طلب خواهان جاه وقت را خاطر خواه یافته
از هر سو سر بر آورده در فکر ملک گیری افتادند و فتن عظیمه و حوادث فخیمه بعرصه بروز
آمدند بدترین فتن و سخت ترین محن فتنه اهل نجد است که ما بین حجاز و عراق

واقع و شیطان رجیم در دار الندوه بشکل شیخ نجدی متشکل گردیده معاون و
شریک مشرکین در عداوت و فکر قتل حضرت ختم المرسلین ص گشته از آن روز
شیطان را شیخ نجدی میگویند قبایح این سانحه و فضایح این حادثه چه شرح
دهد سکان حرمین محترمین و توابع بلدین طیبین مظالم بزیاده حجاج بلید آنچه بگوش شنیده
بودند از دست نجدیه بچشم خود معاینه نمودند تفصیل این اجمال آنکه عبد الوهاب نام یکی
از اعیان آن دار اللیام در قبایل نجد ممتاز و در حدت فکر و قوت بیان فی ابناء زمانه و
اجدادش در علم ظاهر و باطن حنبلی با نام و مقتدای خاص و عام سلسله طریقت
شان بحضرت شاذلی قدس سره منتهی و تمام آن حدود را محتوی شیخ عبد الوهاب بواسطه
انقلاب و هرج و مرج در مملکت و تخلل سلطنت در فکر تحصیل ریاست امارت افتاد و چونکه این
امر موقوف بعساکر و خزاین است و از آن چیزی بدست نداشت درین باب با اولاد و
احفاد که هر یکی در علم و زیرکی گوی سبقت بر شیخ برده بودند و دیگر خواص خویش
کنکایش نموده رای خباثت انتمای همه ها بر آن قرار یافت که برای اجتماع مردمان و
حصول ریاست برای غیر وارثان فکری بهتر از تذویر و حیله و پنداری در عالم تدبیر
جاری نیست باین طریق اجتماع خلق نموده حرمین محترمین که پر است از خزاین بی شمار
و خالی از لشکر جرار و واقع در قرب و جوار تصرف باید آورد بعد تسلط بر تمامی بلاد اسلام
که بسبب منازعت باهم کار سر بهم است بسهولت دست خواهد داد و فاتحه شد برین
امر خوانده شیخ عبد الوهاب مع اولاد و احفادش سرگرم وعظ و احیای طریقه مرید گرفتن
آبای بود گرویده عامه خلایق آن ملک را بدوام اطاعت و انقیاد آورده در سنه ۱۲۱۸
هجری روز جمعه مجمع عام نموده و اعیان و اهالی اطراف را آنجا ساخته بطور وعظ ارشاد
نمود که در شرع از بادشاه چاره نیست اقامت جمعه و جماعات و اعیاد و صلوات و
نصب قضات و دادرسی مظلومان و تنبیه ظالمان و تنفیذ احکام شرعیه و

احکام شعایر دینیه همه موقوف بر بادشاه است و سلطان روم و شام که محض برای
نام است هیچگونه قوتی و حکمی ندارد و گرفتن نامش در خطبه باوصاف سلطنت دروغ محض که
حرام است مطلقا چه جای خطبه که از عبادات است باید که همه حاضرین متفق گردیده
شخصی را رئیس خود سازند و اطاعتش بر ذمه خود ها واجب دانند مگر مرا معذور
دارند که رغبتی بدنیا ندارم اولا از خواص او که درین کید همداستان بودند و آخرا همه ها
گفتند که بجز ذات شریف دیگری لایق این کار نیست گفت که عالم مجبور نیست
مخالفت جماعه مسلمین چگونه کنم مگر بیک شرط که در عقاید و اعمال هم همه مطیع من
باشید و از انچه امر کنم باز نگردید الحاصل از همه بیعت گرفته امیر المومنین لقب یافته
همان روز بجای نام سلطان نامش در خطبه داخل گردید و بجمعه دیگر در تمام امصار آن
ملک نام او بجای نام سلطان جاری شد آن روز وطن خود را که درعیه نام داشت
مقر امامت قرار داده تا دم زیست از انجا حرکت نکرده همان روز اولاد و اقارب
خود را در بلاد متعین کرده بلفظ خلفاء راشدین موسوم ساخته قاضیان و محتسبان
و عاملان بجاهای مناسبه تعیین نموده باشاعت عدل و احیاء دین پرداخته چون
این مقدمه که مقدمة الجیش ضلالت توان گفت ممهد گردید در مقصود بالذات که سلب
امرائی حرمین محترمین بود شروع نمود باین طور که از ابتدای روز اجلاس امامت
امر انتظام ملکی را تفویض بذریات خود ساخته در کمین فرصت باختراع مذهبیکه از
مذاهب مشهوره اهل سنت و سایر فرق اسلامیه مباینت کلی و مخالفت قطعی که فرق
کفر و اسلام بمیان باشد پرداخته بعضی مسایل متفرقه متشتته از مذهب معتزله
و خوارج و ملاحده ظاهریه و دیگر اهل هوا برچیده و برخی از مسائل را از طبیعت خبث طویت
خود ایجاد ساخته مسائل ملتقطه را مدلل بدلائل و احادیث سندا آورده مدعیان
پیشین و دعاوی مخترعه را با دله تراشیده فکر عجین مدلل نموده کتابی چون نامه اعمال

حضرات ... حاکم اسلام ... بعضی حضرات ... مولوی عبد ... صاحب ... جناب ... صاحب ...
آنچه روایت عایشه صدیقه ... سنن خود از رسول الله ... قالت امرنا رسول الله صلی الله علیه وسلم ان ننزل الناس منازلهم ... رایت ... در استعارض ...

5

در ترکی هم و اظهار ... بر خود جایز ندانسته بیعت مولوی عبد العزیز صاحب ... صحبت ... عقیدت ... بحضرت ... حضرت ... می آید ... بعض ...

[illegible]

خود سیاه ساخته محمد نام پسرش بنظم مقدمه و بسطی و تفصیلی آن رساله مختصره لفظی
دیگر داده بکتاب التوحید موسوم نموده بر دو باب منقسم کرد باب اول در رد شرک
باب دوم در رد بدعت بالخصوص بتکفیر و تفسیق تمام امت مرحومه و تلبیس آنکه بعض افعال
محرمه را که بعض جهال مرتکب باشند جلوه نمایش داده با افعال مختلف فیها مکروه یا کراهت
تحریمی یا تنزیهی و مستحبه و مسنونه مخلوط ساخته و آیات و احادیث که از معادیش اصلا مناسبتی
نداشته باشند برای تلبیس ذکر نموده همه را شرک و بدعت نام نهاده و حکم قطعی بکفر
مرتکبان آنهمه افعال که اکثر متعلق بتعظیم و تکریم انبیا و اولیا و آثار و متبرکات آنها هستند
داده تا نهب و قتل اهل حرمین محترمین معبر تحجیا و کرده و چند نسخ آن کتاب بخلفا و راشدین
خویش که مارقین فی الدین توان گفت فرستاده خود مدار السوار قرار نموده مارقین مذکورین
بحرب لسانیها باظهار و اعلان مافیها باتباع و تقلید آن کتاب دعوت نمودند و عامه
ناکسان بهوای نفس و اغوای شیطان بدل و جان قبول ساختند و سر بر خط آن
نهاده مذهب خیر البلاد و ثواب جهاد چون این مدعا کرسی نشین شد سعود نامسعود اخبث
ذریت آن ناعاقبت محمود در سنه ۱۲۲۱ و اخر ایام سلطنت سلطان سلیم ثالث بنام بهانه
زیارت کعبه با جمعیت کثیر عزم بیت الله نمود اکثر اهل حرمین که با دراک حال اولین از اتباع
سنت و رد بدعت و اشاعت عدل و احیای دین از آمدنش خورم و منتظر خیر مقدم
و مشتاق ملاقات باهم بکرسیکه در قرب زمان اختراع دین جدید بدان بلاد رسید
و از چشم و گوش آنهمه ماجرا دیده و شنیده و در مکه معظمه افشای حال آن گروه بد مآل نموده
منهیان خبر بشریف رسانیدند و درخواست نمودند که عسکر ترک از شام و مصر طلب
سازد و با جمع قبائل عرب پردازد سر حد حجاز را محکم دارد آن اشرار را نگذارد که در
حدود مکه معظمه داخل شوند که کار بغایت دشوار و باز هرگونه تدارک بیکار خواهد شد شریف
در همه مغالطه اولین گفت که معاذ الله من زایرین خانه خدا را مانع آیم و برگویندگان

۶

زجر فرموده اینگونه کلمات مفسدانه بار دگر کسی بر زبان نیارد و درین اثنا مسعود با انبوه نا
معدود و روانه این سو شده با مردمان ذیشان بحضور شریف عرض می نمایند که
از غفلت خدام کرام هتک حرم و نهب مال و سفک دم شد نسبت شریف همان جواب
میدهد که متبع سنت را بدعت مدعی تقوی چه امکان که بارتکاب هیچ محرمات و کبایر
پردازد با این شریف و اعیان مکه بهمین مطارحه ماند که آن گروه شقاوت پژوه تا بقرن المنازل
که میقات اهل نجد است رسیدند از انجا مکه را گذاشته الغار بطایف رسیده دفعةً
تمام شهر را محاصره نموده با عیان و ارکان که در بارهٔ مقابله و مزاحمه محل گمان بودند حکم
رسید که خلیفه راشد برای ملاقات از راه دینی محبت می طلبد طلب کردگان و دیگران هم
باطمینان شادان و فرحان روان گردیده در عسکر خلیفه راشد رسیدند رسیدن همان
و سر بر تن کسی نبوده یورش از هر چهار طرف بر طایف همان از انطرف که تنفسی را فرصت
دم راست کردن دست نداد تا بمدافعت و ممانعت و شمشیر کشیدن چه رسد از بیطرف
سفاکی را که اول مشق بود بمزاحم بکمال رسانیدند چه زن چه مرد چه صغیر چه کبیر هر که پیش آمد
همه را تیغ بیدریغ آورده بدرجه شهادت رسانیدند گذشت بر سر آن بیچارگان
آنچه عشر آن از دست کفار چنگیزیه بر اهل بغداد نرسیده و زاید از آنچه در واقعه حره بر
اهل مدینه رسید از دست لشکر یزید پلید بالجمله بر تمامی اموال و امتعه شان متصرف گردیده
کشتگان را در انجا گذاشته بر جناح استعجال رو بمکه معظمه نهادند یک منزل باقی مانده
که بعضی از مصیبت زدگان طایف افتان و خیزان به بیت الله رسیده سرگذشت طایف
بعرض شریف رسانیدند آنوقت کار از دست رفته نیز از گمان جسته در مکه که فوجی
نبود صرف بالصد غلامان شریف و مهلت رسیدن مدد از جای کجا و کتاب التوحید
هم بکه و زنا قبل آن در مکه معظمه رسیده علماء مکه فتوی بر کفر آن طائفه نوشته
خدام حرم و بازاریان مردم شهر را آماده مقابله نموده غلامان شریف هم با ایشان متفق

باب کامل الایمان صاحب
العرفان ذو المفاخر

گردیده از شریف اذن خواستند شریف که با استماع حادثهٔ طائف سراسیمه و حایف
و بر غفلت و مغالطه خود نادم و خجل و از منهزم بودن فوج سخت هراسان و وجل و هنوز در بین
اشتباه اهل طایف بادی قتال و باعث جدال شده باشند و در بین ظن مطمئن که در طایف
گذشت آنچه گذشت در حرم سل سیف و سفک دم نخواهد نمود و گفت که من حکم قتال
با نایرین بیت الحرام نمیدهم در همین حیص و بیص خبر آمد که نجدیان سیف زنان و غارت
کنان داخل حد حرم گردیدند آن وقت شریف را خبث آن خبیثان متیقن گردید چاره
کار بغیر از فرار ندیده افتان و خیزان با خیل غلامان جریده راه جده گرفته و در قلعه متحصن گردید
آن اشقیای آنکه کسی بمقابله و مزاحمه نرسید و از هر چهار طرف مکه معظمه بجبال سیاکی
و سفاکی آبروی ایمان خود ریزان داخل شدند سکنان بلد زن و مرد خانها را گذاشته
برخی بجبال متفرق گردیده و بعضی پناه به مسجد الحرام بردند آن اشقیا متعاقب کنان
داخل مسجد الحرام گردیده پاس متعلقان باستار کعبه و خزیدگان بقبهٔ زمزم و حطیم و
مقام ابراهیم ننموده کردند آنچه کردند از ذکر آن خامه بر خود می لرزد و دل یارا
نمیدهد بهمان وقت قفل خانهٔ کعبه را شکسته نذور کعبه را که از ما قبل زمان حضرت
ختم رسالت مجتمع و رسول مقبول و خلفای راشدین و ائمهٔ مسلمین گاهی متعرض
آن نگردیده و وارد از منهٔ متاخره آن معامله را بجا در ترتیب مانده آن اشقیا از خانهٔ کعبه
بقهر تمام برآورده گرفتند و اموال تمام خانهای مردم و کارخانجات حرم تصرف خود آورده چیزی نگذاشتند
آن وقت حکم فرستاد که اهل مکه از جبال فرود آمده بخانهٔ خود آباد شوند مگر در دست کسیکه سلاح بینند کارش تمام
کنند فاما از شرفای مکه که اهل بیت رسول الله صلی الله علیه وسلم و سیادت شان صحیح مسلم و مقبول
تمام عالم بود متنفسی را امان نیست هر جا که یابند کارشان تمام نمایند که از وجود شان مجل و غدغه است
با انتشار این حکم از اهلبیت نبوی هر کسیکه طاقت فرار داشت بهر سو راه گریز یافت آواره
گردید و هر کس که بدست آن اشقیا افتاد شربت شهادت چشید و بقیه السیف

فاذا علمنا الصرف النبی صلی الله علیه وسلم اقبل علینا بوجهه فقال لا تقولوا السلام علی الله فان الله هو السلام فاذا جلس احدکم فی الصلوة فلیقل التحیات لله والصلوات والطیبات السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین

السلام علی جبریل السلام علی میکائیل السلام علی الله قبل عباده قلنا السلام مع النبی صلی الله علیه وسلم قال کنا اذا صلینا عن عبد الله بن مسعود باشد هذا حدیث از طرز تحریر اهل اهوا استدلال موافق سواد اعظم از آن گروه باشند تا و طرق

از سکان بلد امین بخانه های خود که از جملهٔ اثاث البیت جاروب بود و یافتند رسیدند

ای کافهٔ اهل ایمان وای امت اجابت حضرت ختم مرسلان بدانید و بگریید و عبرت

گیرید جاییکه جانوران شکاری را شکار کردن و از سایه و آب گریزانیدن و درخت و نبات را بریدن

و کندن و برگ او ریختن حرام باشد و آدمی بقصد گناه دران بقعه مواخذ شود و از آیات

عظام آنجا است که اگر درنده مثل گرگ و پلنگ در پی جانوری میدود و آن جانور داخل

حد حرم میگردد درنده بازگشته میرود و اصلا داخل حد حرم نمیگردد و جانوران پرنده چون

در پریدن مقابل خانهٔ کعبه میرسند براست و چپ منحرف میشوند و بالای آن خانه نمی گذرند

الی غیر ذلک این گروه شیاطین واین سفاکان بیدین واین بیباکان شقاوت آگین

بدتر از سباع و بهایم دران بقعه شریفه مرتکب کدام کدام اقسام جرایم گردیدند

انا لله وانا الیه راجعون بعد فراغ از مهم مکه معظمه بقصد غارت مدینه منوره با فوجی قلیل

ایلغار نموده در اثنای راه هر کسی را که یافتند شربت شهادت چشانیده بر مدینه منوره

تاخت آورده بیدافعتی و مزاحمتی با آنچه در مکه معظمه نموده بودند دستهای خود را سیاه ساختند

علاوه قتل و نهب مساجد مقدسه و مقابر متبرکه و آثار صحابه و اهل بیت همه را منهدم ساخته بازیر

را برساختند چه در مکه چه در مدینه چه در راه اکثر کل مساجد آثار نبویه که این ملاحده منهدم

ساختند بنا کردهٔ صحابه و تابعین و از آن وقت عبادتگاه و زیارتگاه کافهٔ مسلمین بوده اند

و در کتب فقه و حدیث زیارت آن امکنهٔ مقدسه و تبرک بنماز دران جا در باب آداب مذکوره

و آنچنانکه بعضی از آن که باذن رسول مقبول صلی الله علیه وسلم بطرق صحیحه ثابتست مثل مسجد ابن مالک

که در صحیح مسلم موجود و امثال ذلک بالآخر قصد هدم روضهٔ مقدسهٔ نبویه علی صاحبها الصلوة

والسلام که صنم اکبر نام نهاده بودند نمودند و جماعتی از آن اشقیا با آلات هدم باین نیت خبیثه

بآن مقام رسیده دروازه را کشادند بمجرد کشادن دروازه اژدهای بران قراعنه گویا

که عصای موسی بوده دم زده همه را از تف گرمش سوخته سیاه گردیده راه دار البوار گرفتند

در خطاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم تشارک دارد آنچه مرویست از ابن مسعود که گفت بودیم در حیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم میگفتیم السلام علیک ایها النبی پس چون وفات نمود آنحضرت گفتیم السلام علی النبی پس محدثین در ... از ابن ابی عوانه است کلام کرده‌اند و تصحیح نموده‌اند این را از قول ابن مسعود و روایت بخاری ... صحیح بخاری ... علی النبی ... قول ابن مسعود ... قلنا سلام ... احتمال دارد که مراد ... در حیات آنحضرت بودیم

لاشه‌های ناپاک آن خبیثان را همین که از حرم بیرون بردند آنقدر بوی بد داون آغاز کرده
که آن اشقیا را هم تحمل نمود نوبت غسل و کفن و دفن هم نرسیده بهزار وقت بیرون شهر برده
انداخته گریخته آمدند و آن معامله بحضور مخالف و موافق پیش آمده چنانچه فقیر هم در سنه ۱۲۵۵ و سنه ۱۲۵۶
از ثقات حاضرین آن واقعه بگوش خود شنیده الحاصل بعد تکمیل و تتمیم مراتب جور و ستم
معتدی را با فوج اظلم و را تجا گذاشته به تمام اجمال و اثقال بمکه معظمه معاودت نموده ملحق به
لشکر عظیم گردیده تا بر بلاد ملحقه بحجاز و نجد دست تعدی دراز کردن آغاز نمود و بر بعضی بلاد عراق
هم که از فوج خالی بود دست برد نمود و از آنجمله کربلای معلی هم آنچه بمدینه منوره نموده بود و تحمل
آورده عجب و نخوه او هر روز در ترقی فا تا بر جده قصد کردن تتوالت که هردم قطاع الطریق با
مجتمع گردیده بحیله و خدیعه تا این حد رسیده بودند و از قواعد حرب آگهی نداشته از حرب
توپ نهایت خائف و هراسان و شمشیرزنی کامل و چیزکی مشق بندوق هم داشتند اما
نه با قواعد آن و شریف هم قوت بیرون آمدن نداشت و در همین حال زبانی همت قیسر شد که
غیرت الهی بجوش آمده وقت تدارک آن ناپاکان بی باک در رسید تفصیلش اینکه سلطان
محمودخان غازی مرد با خدا صاحب مقامات عالیه و حالات متعالیه پنجم جمادی الاخره
سنه ۱۲۲۳ بتخت نشین گردیده تا شید ذوالجلال والاکرام پراگندگیهای سلطنت را مجتمع
و صوبه داران باغی را بحکمت عملی متبع ساخته بار یافت حال این کوچک ابدال و جهال
و امضاء حکم جهاد بر کفره و اهل بحثا نموده محمدعلی پاشا والی مصر را فرمان داد که تدارک فساد
آن طائفه بانهاد بواقعی و به دو متنفسی زنده نگذارد و محمدعلی پاشا ابراهیم پاشا را که در فنون
حرب یکتای زمان و شجاعت و تدبیر توامان حاکم نمود آن شهسوار یکتا به میدان کارزار نای و
نهنگ دریای ملک گیری و کشورکشای سرعت از باد گرفته بجناح استعجال بکشتی دخانی
عازم بندر جده گردیده لشکر جرار بر مراکب کبیره متعاقب از اعجب عجائب و اغرب غرائب واقعه
ایست واجب البیان و آن اینکه بعد تسلط آن جهلا درین بلاد و اطمینان ملاعین از آن

[حاشیه:]
صلی الله علیه وسلم تعلیم نمود و صحابه را سلام بر آنحضرت بلفظ ندا و صیغه خطاب و صحابه بعد [illegible] تا مجتهدین و از مجتهدین تا عوام مسلمین چنانچه رسول الله صلی الله علیه وسلم تعلیم نموده بود رسیده الی یومنا معمول عامه مسلمین است پس مقام کمال استعجاب است که حکم حرمت و کفر چگونه از زبان عاقل [illegible] از شریعت [illegible]
نمودند فائده این حکایت آنکه [illegible] مجتهدین [illegible] است پس اگر صحابه کرام [illegible] ابن حجر [illegible] ملا علی قاری در مرقاة شرح مشکوة [illegible] در لفظ احتمال پیدا شد و دلالت باقی نماند و یا مراد اعراض از خطاب باشد [illegible]

۱۰

[illegible]

عباد

فتوای علمای مکه که یکروز قبل از نزول بلای این سیه درونان مرتب گردیده بود و در نهب خانهٔ
شریف بدست شان افتاده بعد تسلط تام و تغلب تمام باقیماندگان را از ارباب خواتیم
بدار و گیر آورده و در حرم حاضر ساخته تعرض شروع نمودند چون مهر حضرت عمر عبد الرسول
هم بران فتوی ثبت بود و حضرت ممدوح متبوع و مقتدای کل مسند وقت در علم و فضل و زهد
تقوی و کمال ظاهری و باطنی برگزیدهٔ اقران و اماثل فاضل بود همه احاله بر آنحضرت کردند بهمان وقت
حاضر آورده شد سعود خارجی بطریق تمسخر گفت السلام علیک یا شیخ المکه حضرت شیخ
فرمود علیک السلام یا شیخ النجد بشنیدن این کلمه برهم شده گفت مراد دشنام دادی فرمود
که بهمه تعلیم تست مرا نسبت کردی به بلد من ترا نسبت کردم به بلد تو بر آیهٔ کریمهٔ اذا حییتم بتحیة فحیوا
باحسن منها او ردوها عمل کردم گفت که تو مهر براین فتوی کرده گفت که برضا و رغبت
خود بلی اگر حجت و آیات بیان باشد حق فهمیده و دانسته مهر کرده ام گفت بچه سبب حکم کفر ما
کرده فرمود که کتاب التوحید خود بیار تا مفصلاً نشان دهم کتاب حاضر بود بدست شیخ داد
حضرت شیخ همین که او را کشاد و در اول صفحه مرقوم بود که یاد کردن اموات نبی باشد یا ولی
بنداء خصوصاً وقت زیارت قبور شرک است حضرت شیخ فرمود که بخوان همین عبارت را و در یاب که این
عجب شرکیست که در هر نماز داخل السلام علیک ایها النبی اگر ترا کافر گویند و عقیدهٔ ترا
مسلم دارند پس مقتضی است تا صحابه از کفر نجات نمی یابند نعوذ بالله من هذه العقیدة الفاسدة و بدلایل
قاطعه و براهین ساطعه بطلان مخترعات قرن شیطان ثابت نموده ملزم و مجوج ساخت بالآخر
باصغای این زجر خیلی در غضب آمده گفت ای شیخ خرف گردیده اینچنین بی محابا با ما کلام
میکنی حال آنکه حال سطوت و جبروت ما میدانی اینک وقت سزای اعمال تو در رسید حضرت
شیخ در زبان نعره بزد یا احکم الحاکمین این کلام تمام نشده بود که در مردم گفتگو افتاد که فوج
ابراهیم پاشا از بندر ینبوع در گذشته متوجه بندر جده گردیده بر سر زبان همین خبر جاری و راه
اصل نامعلوم و در اعلان این خبر کسی را هیچگونه مضائقه و ملاحظه نیست حتی که امیر المنافقین

11

الا اهدی لک هدیة سمعتها من النبی صلی الله علیه وسلم فقلت بلی
فاهدها لی فقال سألنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فقلنا یا رسول الله کیف الصلوة علیکم اهل البیت
فان الله قد علمنا کیف نسلم علیکم قال قولوا اللهم صل علی محمد

در صحیح بخاری و صحیح مسلم و سایر صحاح مرویست از عبد الرحمن ابن ابی لیلی که گفت ملاقات کردم کعب ...

هم همانده‌ام ازگوش خود شنیده مضطربانه بلشکر رسیده در فکر خود افتاده و ذات حضرت شیخ که
حجة الله علی الارض بود از ظلم آن سفاک ناپاک محفوظ ماند بعد واقعه معلوم شد که همانوقت لشکر
ابراهیم پاشا از ینبوع که بفاصله هشت روزه راه است گذشته بود و هم آنروز کل طایفه خبیثه
از مکه معظمه روان گردیده بجده رسیده برکناره دریا خیمه زده و ابراهیم هم همانروز قبل ورود این
وحوش با مصاحبان خاص از اتراک داخل قلعه گردیده آن کشتی را همانوقت باز پس فرستاده
که بامیر هر الکه لشکر حکم رساند تا نصف شب برسند یکی از جده بفاصله شش کروه است
لنگر ساخته تمام فوج را بر زمین رسانیده هر الکه با توپهای خاصه اتهمار برسند جده رسانیده
قبل از طلوع صبح صادق از توپهای هر الکه گوله باری بر لشکر خبیث پیگیر نماید و فوج هم
بزمین رسیده آرام نکند بایلغاری هم بر قلب لشکر مخالف رسیده توپ پیاده بر ایشان بزنند
بهمین ترتیب بهوری حرکت نموده بر میسره رسیده استاده باشند هر گاه که روی فرار بدان شوند
آنوقت شلک کنند الغرض آخر شب چند ضرب توپ از برج قلعه بزیر آورده با همان مصاحبان
ترک بیرون قلعه قدم نهاده همینکه توپها را راست کرده هر الکه از شدت ضرب و شلک شروع
کردند از ینطرف ابراهیم آتشباری نموده خیل وحوش ازین صدمه که گاهی ندیده بودند و مخالف
از آب آتش میبارد و تدبیر یکه بخیال نمی آید که چه کنند و از طرف جده هم عذاب النار
پی در پی میرسد اراده فرار به پشت نموده همینکه خیمه و بنگاه گذاشته ابراهیم پاشا بخیمه ایشان
رسیده بر تمام اموال منهوبه متصرف گردیده آن مکان از پشت خود گرفته که قلب لشکر رخ مخالف
را از ضرب طپانچه گوله به پشت بدل کرده و از ین سو ابراهیم پاشا همان معامله می کند سمت
میمنه که دریای شور و غیر از یمین نماند به رو بدان سو کردند فوج میسره همان جنس سوزی شروع
نموده از هر سه جانب حرکت آغاز گردیده و آن فراعنه چون غلبه نمودند بر لب آب رسیده
بعضی بآتش بعضی بآب شور واصل جهنم گردیدند تا طلوع آفتاب مطلع مصاف صاف
بود و الحمد لله سعود با اکسان (?) سعد و در راه گریز یافته راهی نجد گردید احمد کلاهی همانوقت ففره (?)

هرب السعود الخارجي که متضمن تاریخ است بعرض پاشا رسانیده بانعام مناسب سرفرازی یافت
پس ازان ابراهیم بنفس نفیس متوجه بمکه معظمه گردیده وامیرے را بطائف بتعین نمود وعسکری را روانه
مدینه منوره ساخته تا برسیدن اتراک در هیچ مقام نامی ونشانی ازان لیام نمود وهمه ها
مضطربانه بمستقر خود شتافتند واجتماع عظیم نمودند ابراهیم پاشا بعد ادای عمره بنجد
رسیده ملتفتی را ازان اشرار در تمام دیار نده نگذاشت وتمام اسباب وسامان منهوبه را ازانجا
بمکه معظمه ومدینه منوره هر چیز را از جائیکه بود رسانید وازاموال تجار ورعایا هر که مدعی شده
باثبات رسانید حواله اش نمود وجنس ونقد ملوکه نجدیان که در جهاد بدست آمده همه را بر سکان
حرمین قسمت کرد گویا تلافی مافات گردید وبرای ترمیم مساجد مقدسه وآثار متبرکه که آن اشقیا
منهدم کرده بودند حکم تعمیر نفاذ یافت که بفضله تعالی اکثرے درست گردیدند ودر قرب
همان ایام صحرائیان زیدیه که مذهبی است از شیعه در رواج بنا در حین رسیدن کتاب التوحید
بمقتضای کل جدید لذیذ مذهب نجدیه اختیار نموده بسبب ضعف حکومت امام صنعا
پادشاه یمن که از تغلب وعصیان وزرا وامرا کار آن سلطنت از چندی برهم وپریشان
مثل اواخر سلطنت تیموریه در هندوستان بوده است امیر المؤمنین برداشته بجا وجدیده
که از کبار بلاد وبنادر یمن اند جهاد نموده بقتل ونهب مسلمانان پرداخته قدم فراختر نهادند که از
امام صنعا استغاثه ببارگاه سلطان رسید وازانجا بنام ابراهیم که دران زمان مقیم حجاز
بود حکم نافذ گردید ابراهیم پاشا بفرستادن جمعی از اتراک تدارک آن گروه ناپاک نموده بمصر
رفت ونجدیه زیدیه بصحراها متفرق گردیدند بعد مدتی سلطان محمود خان غازی بجوار رحمت
الهی پیوست وخلف صدق او عبد المجید خان غازی خلد الله ملکه زیب آرای تخت سلطنت
گردیده تمامی صوبه داران را از بر حساب آورده حکم پادشاهانه جاری نمود وبعد ماجراها چهار
همه مطیع وفرمانبردار گردیدند نزد محمد علی پاشا هم غیر از مصر انهم لشرائط معینه وقت
شوکت سلطنت چیزی نگذاشت وحکومت حجاز ویمن ونجد وشام وغیره همه انتزاع

۱۳

یا ایها الذین امنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما

نموده وگریا شایان وفرستاده بموجب این حکم فوج محمد علی روانه مصر گردیده وفوج سلطانی
هو بنا و یمن نرسیده بود که سادات زیدی مذهب ساکن نواح مخا وحدیده خود را امیر المومنین
لقب نهاده همان وتیره نجدیه شعار ساخته بر مخا وحدیده تاخت آورده اموال تجار را غارت
نموده حاکم شدند زمانیکه فقیر در آنجا رسیده حکومت همین حضرات بود مردم صحرائی از
امور نظم ونسق محض ناواقف فقیر را امیر المومنین مخا برای علاج هم یاد نموده بود فرجه شمانه داشت که
صحت یافت حالا شنیده میشود که برسیدن فوج ترک بصحرای خود رفتند وهمچنان صحرائیان
بیاضیه که فرقه ایست از خوارج در اطراف مسقط این مذهب را اختیار نموده شخصی را امیر المومنین
نام نهاده سرگرم نهب وقتل گردیده چند مراکب تجار وحجاج را غارت نموده فتنه وآشوب در راه
دریا برپا ساختند آخر امام مسقط سعید نام که خیلی هوشیار وبرخلاف آبای خود تعصبی ندارد و
روا دار اذیت نفسی از رعایا ومسافرین کدام ملت ومذهب نیست تنبیه قرار واقعی پرداخت که اثر
ونشانی از آن طایفه باقی نگذاشت الحاصل نجدیه بحکم جلیس پیدا کرده که بهر مذهب راه نمود امروز در
تمام ربع عرب از حجاز وشام ویمن وغیره بجز چند صحرائیان زیدیه باطراف سواحل یمن نشانی از آن
مذهب واهل مذهب نیست ودر حرمین شریفین وسایر بلاد معظم اسلامیه متعلقه ممالک روم چو
شام ومصر وغیره فی تقیه گذرشان محال است آغاز وانجام نجدیه عرب که از تاریخ محمد بن نظر الشاذ
الفاق التقاط افتاده اما کیفیت شیوع آن در هندوستان پس بدین عنوان است که شاه
عبد العزیز صاحب در آخر عمر کل مملوکات خود منقوله وغیر منقوله که هر قسم بکثرت بوده است بحرم
واولاد دختر خویش هبه نموده قابض ومتصرف گردانیدند مولوی محمد اسمعیل برادرزاده شاه
صاحب سراسیمه گردیده باتفاق مولوی عبد الحی داماد شاه صاحب که هم دران ایام از نوکری
محرری عدالت انگریزی ضلع میرٹھ موقوف گردیده بدهلی رسیده بودند سید احمد نام هر پاش صاحب
را پیری ومرشدی خود برداشته سیر وسیاحت شروع نمودند ودر اظهار کمالات پیر ومرشد
ساخته خویش اغراق ومبالغه را بکمال رسانیدند ودرین خصوص کتابی تالیف ساختند

۱۴

صراط المستقیم نام ملخصش اینکه از بسکه نفس عالی حضرت ایشان بر کمال مشابهت جناب
رسالت مآب ﷺ وربد و فطرت مخلوق شده بناءً علیه لوح فطرت ایشان از نقوش علوم رسمیه
وراه دانشمندان کلام و تحریر و تقریر مصفی مانده بود و حضرت ایشان ازبد و فطرت بر
کمالات طریق نبوت اجمالاً مجبول بوده اند که از یمن بیعت شاه عبد العزیز صاحب کمالات
طریق نبوت که مجملا در بدو فطرت مندرج بوده بتفصیل و شرح انجامید و مقامات طریق
ولایت بر احسن وجوه جلوه گر گردید جناب رسالت مآب ﷺ خرما بدست مبارک خود خورانیدند
بعد بیداری اثر آن رویای حقه در نفس خود یافتند بهمین واقعه ابتدای سلوک طریق نبوت شده
بعد ازان روزی جناب ولایت مآب علی مرتضی رض و فاطمه زهرا را بخواب دیدند جناب علی مرتضی رض
بدست مبارک خود غسل دادند و فاطمه زهرا رض لباس بس فاخره بدست خود پوشانیدند بسبب
همین وقایع کمالات طریق نبوت بنهایت جلوه گر گردیده اقبال لم یزلی و عنایت رحمانی
و تربیت یزدانی بلاواسطه احدی متکفل حال ایشان شد تا آنکه روزی حق تعالی دست
راست ایشان بدست قدرت خاص خود گرفته چیزی از انوار قدسیه که بس رفیع و بدیع
بود پیش روی حضرت ایشان کرده فرمود که ترا اینچنین داده ام و چیزهای دیگر خواهیم داد تا آنکه
شخصی استدعای بیعت کرد حضرت ایشان بجناب حضرت حق متوجه شده استفسار و
استیذان نمودند که دران معامله چه منظور است ازان طرف حکم شد که هر که بر دست تو بیعت
خواهد کرد گو لکها باشد هر یکی را کفایت خواهیم کرد الغرض امثال این وقایع صدها پیش
آمد تا آنکه کمالات طریق نبوت بذروه علیای خود رسیده و الهام و کشف لعلوم حکمت انجامید
انیست طریق استفاده کمالات راه نبوت اما استفاده کمالات راه ولایت پس قبل از تحصیل
مبادی از مجاهدات و ریاضات و اذکار و اشغال و مراقبات بطور علم لدنی حاصل شد نسبت
قادریه و نسبت نقشبندیه باینطور که روح مقدس جناب حضرت غوث الثقلین و جناب خواجه
بهاء الدین نقشبند متوجه حال حضرت ایشان گردیده تا قریب یکماه فی الجملة تنازع در مابین روحین

مقدسین مانده که هر واحد ازین هردو امام تقاضای جذب حضرت ایشان تمام بجانب خود میفرمود
بعد انقراض زمان تنازع وقوع مصالحت بر شرکت روزی هردو روح مقدس بر حضرت ایشان جلوه‌گر شدند
تا قریب یکپاس هردو امام بر نفس نفیس ایشان توجه قوی و تاثیر زور آور مبذول فرمودند تا آنکه در همان یکپاس نسبت
هردو طریقه نقشبندیه ایشان گردید و نسبت چشتیه بدینطور که روزی حضرت ایشان بر مرقد منور حضرت خواجگان خواجه
قطب الاقطاب بختیار کاکی قدس سره مراقب نشستند و درین اثنا بروح پر فتوح ایشان ملاقات متحقق شد و آنجناب
توجهی بس قوی فرمودند که آن سبب ابتدای حصول النسبت چشتیه متحقق شد بعده حق جل علی بلا توسط احدی اختصاص
نسبت چشتیه ارزانی داشت من المحض فضل الهی بحاله خلاصه کتاب صراط مستقیم آنکه ثمره طریقت و شریعت اساس حقیقت و معرفت
تحصیل حب خدا است و آن دو قسم است حب نفسانی که ملقب بعشق است و حب ایمانی که
مشهور بحب عقلی است ثانی را که ابتدای آن از حب ایمانی و انتهای آن به نبوت است براه
نبوت مسمی کرده شد و اول را که ابتدای آن از حب عشقی و انتهای بمعرفت که خلاصه ولایت
است براه ولایت مسمی کرده آمد **باب اول** در بیان وجوه تمایز طریقین یعنی طریق نبوت
وطریق ولایت فصل اول دربیان وجوه تمایز طریق ولایت **افاده** اول از هدایت ثالثه فصل
ازجمله آثار حب عشقی است که این حب بالذات اقتضای انخراق حجاب بشری و وصول روح
الهی باصل خود میکند پس به مطابقت هیچ قانونی خواه قانون شرع خواه قانون ادب و نه
ابتغای رضای کسی خواه رضای محبوب باشد خواه غیر آن و نه التزام متابعت کسی خواه متابعت خود
محبوب باشد خواه غیر آن بالجمله مقصود ازین کلام اثبات حب عشقی نیست حاشا و کلا بلکه اثبات
تفرقه در حب عشقی و حب عقلی است **افاده** دوم ازجمله آثار آن تفرد است یعنی قطع علایق
ماسوای محبوب و تنگی حوصله از نظم و ترتیب امور متفرقه مثل سیاست مدنی و منزلی
و امامت جماعات و اقامت اعیاد و جمعات و ابقای حقوق ذوی الحقوق از اهل قرابات و امثال
آن و لهذا از تزوج نهایت نفرت میگیرد **افاده** سیوم ازجمله آن شدت تعلق قلب است
بمرشد خود استقلالا نه بآن ملاحظه که این شخص ناودان فیض خدا واسطه هدایت است بلکه بحیثیتی

از متعلق عشق همان میگردد چنانچه یکی از اکابر این طریق فرموده که اگر حق جل وعلا دیگری را مرشد من تجلی فرماید اینه
مرآیا و التفات در کار نیست افاده ممالیه بسیله اثار آن عدم عشق است چه علوم و طاعات ظاهر
افاده اول از هدایت رابعه از ثمرات حب عشق شاید جمال حضرت ذو الجلال دمت دیده
و خلعت مکالمه و مسافره میسر می آید افاده دوم باز چون تا بد توفیق دست این صوفی ابتهاج
مشاهده را گرفته ببالا می کشد مقام فنا و بقا بظهور می آید و رمز انا الحق و لیس فی جبتی سوی الله از سر
میزند ایضاً و از لوازم این مقام و هم از وحدت وجود وزدن ایضاً فیه چون حب یکبالی بجمال خود میسر
آن شخص را در کنف خود گرفته و بر سایه کمالات خود آورده جا رحمت بسبب تکمیل و تشریح خود می سازد
ایضاً فیه صدیق من وجه تلمذ انبیا می باشد و من وجه تحقیق در شعر ایم اگر ذکی الفعل است پس از جبلی او
بسبب کلیات حقه منعقده در خطیرة القدس که برای تربیت نوع انسانی عموماً تعین گردیده او را
رهنمونی میسر باید و آن کلیات در ذهن او علی الدهور و الاعصار محفوظ می ماند و استنباط جزئیات
از آن کلیات میکند پس علوم کلیه شرعیه بدو واسطه میرسد بوساطت نور جبلی و بوساطت انبیا پس
در حکم احکام ملت و کلیات شریعت او را شاگرد انبیا می توان گفت و هم استاد انبیا و هم طریق اخذ
آنهم شعبه ایست از شعب وحی که آنرا در عرف شرع بنفث فی الروع تعبیر مینمایند و بعض اهل کمال آنرا بوحی
باطنی می نامند پس فرق در میان این کرام و انبیای عظام باقامه اشتباح و منطان حکم و مبعوثیت
الی الامم است و پس نسبت ایشان با انبیا مثل نسبت اخوان صغار با اخوان کبار است یا نسبت ابنای
کبار با آبای خود است و ایشان احق الناس بخلافة انبیا می باشند گو که تسلط ظاهری نصیب ایشان
نشود و گو که جهلای اهل ملت ریاست ایشان را مسلم ندارند و بسبب همین معنی مرایه صاحبیت و امامت تعیین میکنند
و علم ایشان را که بعینه علم انبیاست لیکن بوجهی ظاهری متعلق نشده بحکمت نامند و عنایتی و لایتی
مخصوصه که در باره انبیا کرده شد و ایشان را بسبب همان عنایت مخصوصه امتیازی در امثال
خود حاصل گردیده و بسبب همین اجتبا و اصطفا رضای حق در رضای ایشان مندرج و اتباع حق و اتباع
ایشان منحصر گردیده و سخط حق با سخط ایشان تلازمی و تلاصقی پیدا کرده نمونه از آن عنایت و عظمت و عزت

١٧

نصیب این حکما رباشین میشود که آنرا وجاهت گویند والا بدا ورا بمحافظتی مثل محافظت انبیا که مسمی بعصمت است
فایز میکنند و ایضا فیه و حضرت مرتضی را کیفیت تفضیل بر شیخین بهمین جهت است و آن جهت کثرت اتباع ایشان و وساطت
مقامات ولایت بل سایر خدمات است مثل قطبیت و غوثیت و ابدالیت و غیرها همه از عهد کرامت حضرت
مرتضی تا انقراض دنیا بوساطت ایشان است و در سلطنت سلاطین و امارت امرا همت ایشان را دخلی است
که بر سیاحان عالم ملکوت مخفی نیست ایضا فیه ارباب این مناصب باذن مطلق و تصرف عالم مثال متصف
میباشند ایضا فیه کار این فریق در زمره ملائکه مدبرات الامر که در تدبیر امور از جانب ملا اعلی ملهم شده
در اجرای آن میکوشند معدود و داند بل حال این گروه را احوال ملائکه عظام قیاس باید کرد ایضا فیه برای کشف
ارواح و ملائکه و مقامات آنها و سیر کردن زمین و آسمان و بهشت و دوزخ و اطلاع بر لوح محفوظ شغل [illegible] باستعانت
آن شغل هر مقامیکه از زمین و آسمان و بهشت و دوزخ خواهد متوجه شده سیر آن مقام نماید و احوال آنجا دریافت نماید و با اهل آن مقام
ملاقات سازد ایضا فیه برای کشف وقایع آینده اکابر این طریق طرق متعدده نوشته اند ایضا فیه [illegible] را دو سه بار
لوحه که مراقبه خواهد کرد نصیب آن خواهد یافت که [illegible] مراقبه کند بکمال [illegible] از زراقبت در جلوه گر خواهد
بود و هر که مراقبه اسم حی [illegible] ازشان احیا خواهد یافت ایضا فیه ارباب این کمال [illegible]
[illegible] علو منصب [illegible] اتفاقی [illegible] و انحلال مشکلات [illegible]
بحد [illegible] الاحیاء [illegible] و حل مشکلات [illegible] دیگر که در دل ایشان
اقتضای انحلال مشکلات و شفاعت و روای حاجات حادث میشود [illegible] کشاید الله تعالی دعای ایشان
قبول میفرماید ایشان را بلکه سایر عظائم مهام [illegible] ایشان [illegible]
قلبی ایشان تحقق گردیده انتهی انیست نمونه از خروار و اندک از بسیار که سطر [illegible]
کتاب صراط مستقیم التقاط افتاد و کلمات عجیبه و حکایات غریبه در تصنیف مجاهد [illegible]
که دائما در تقریر نقل محفل تذکیر و در مکاتیب مرسوم التحریر بوده اند [illegible] بحیله شهرت
[illegible] سواد [illegible] گردیده و خلفا و مریدین [illegible] و دعاوی
طویله و مدعیات [illegible] و علو مناقب [illegible] رسالت و ادعای نبوت [illegible]

بر کاملین سابقین و تفضیل جهلا و اولیای پاشمن و امثال ذالک الخرافات مردم را گونه تردد و ی بخاطر گذشتن
آغاز نهاده شاه صاحب و همان فقرات واهی جهال الهند گفتند در اثنای ده و کتاب التوحید نجدیه ملاحظه مولوی اسمعیل
گذشته بمقتضای کل جدید لذیذ پسند ساخته مطرح واعظ همان روش انداخته لوای تشهیر این مسلک برافراخته کتاب التوحید را
بصرف تبلیغ تقویة الایمان نام نهاده بازبان هندی ترجمه کرده کار بجای رسانید که وعاظ و دعاة و خلفا و امنا بشان
در بلاد منتشر و هیچ فسادگری پیدا ایمان عبارت از اعتقادات و آن کتاب فارق در کفر و ایمان و ذرینه
اسمعیلیه بمقتضای آنکه هر که آمد بر آن مزید کرد بر کتاب مذکور بنای تحشیات و تفریعات و تکمیلات آغاز نهاده
تکفیر و تفسیق عامه امت مرحومه و سب و طعن و تشنیع بر انبیا و اولیا انقدر شیوع یافته که حدی ندارد ...
هر بیان ادراک سیاه هندی زبان بدست هر کسی افتاد و مجلس وعظ گرم نموده مسئله که پیش آید در حکم
آن محتاج بنقل و سند نگردیده هر کی را ... سکان بلاد و شهر که در علم حدیث و تفسیر بهره ای ندارند
نهایت نداشتم و کتب این فن هم کجا و کمال خاندان شاه صاحب دین علام معلوم و بر ... ابر آنرا
درین خارستان کشیدند و کسانیکه داخل نشدند باین تردد که عقل باور نمی کند که تمام اکابر خلفا عن سلف
کافر باشند و اسلام منحصر درین طریقه مستحدثه که صاحب آن طریقه هم هندی از بنی پیش ... طریق را
سالک همان مسلک کتاب تقویة الایمان را باصراط المستقیم سنجیدند و بغایت رنجیدند و عاقلان
نهایت خندیدند ... گاه مسجد نی است ... از مذهب نو گیر و مسلمان نگه دارد
یا آن شور شوری یا این فی کجا آن افراط کجا این تفریط نعوذ بالله من هذا الا باطیل و الاغالیط
نوبت شیوع و بینجا ... سیدی ... هزار مردم و دانشمند از صحبت یافتگان و مریدان شاگردان
شاه عبدالعزیز و مولوی رفیع الدین و مولوی عبدالقادر ... بایشان در آمیختند که ما و شما ... بیاند
بسبب تبعیت آن حضرات امور یرا که ثواب دانسته میکردیم و شما هم دران ابواب ... همان ...
فتوی میدادید مردم را تعلیم میکردید درین سفر همه شرک و کفر گردید انچه لو است ... مولوی ... الدین خان
صاحب مرحوم که در آن زمان ... شان بر جمله مسائل آن ... مسلم و مقبول ...
اول ... ذریعه و بلا و ذریعه ... فساد فی الدین ... مسلمین ... ذیا صواب

19

مفروض الاجتناب است اگر خارشکی بخاطر باعث خلش و شک و شبهتی موجب لغزش است تا ما و شما و دیگر اذکیا
و طلحا بالاتفاق به کتب دین که درین بلد بکثرت موجود رجوع آورده باحقاق حق پردازیم و بنای شقاق
و نفاق و شذوذ از جماعت و اتباع سبیل غیر مومنین را از بیخ براندازیم و لوای اعانت و اشاعت
صراط مستقیم که اتباع سواد اعظم است برافرازیم و عوام و خواص را از انچه حق است آگاه سازیم مولوی
عبد الحی و مولوی اسماعیل بخوف ظهور مفاسد عقاید جدید رو براه فرار آورده خان مرحوم بست و نهم
ربیع الثانی سنه ۱۲۴۰ در مسجد جامع باتفاق مولوی مخصوص الله و مولوی موسی صاحبزادگان مولوی رفیع الدین
صاحب مرحوم و دیگر اهل علم بحضور عامه اعیان و اعاظم علی رؤس الاشهاد در مجمع خاص و عام در مسایل متنازعه
الزام داده کما ینبغی عاجز و مغلوب ساختند که غلطی شان بر همگنان ظاهر و عیان گردید و نیز مفتی صدر الدین
محمد خان صاحب بر اصلاح و نصایح آمده مولوی اسمعیل را براه آوردند که اقبال تحقیق و رجوع بکتب و ترک
افراط و تفریط و اعراض از مخالفت سواد اعظم و افشای آن بر عام و خاص در مسجد نمودند اما بعد اقرار و قبال
برگشتند و فتوی در بعض مسایل نزاعیه بمهر و دستخط مفتی صاحب مزین گردید و بعد ازان قریب مولوی فضل حق
صاحب بر شناعت که در باره شفاعت از مولوی اسمعیل سر زده بود پرداختند و مولوی اسمعیل حرکت مذبوحی
در جوابش نموده انجام کار از جوابش عاجز گردید بالآخر تحقیق الفتوی فی ابطال الطغوی بکمال شرح و بسط جاری
رفع جهل او با مهر و دستخط علمای معتبر گردیده در اطراف و اکناف شایع و ذایع گشته بدین وجوه شورش
و طغیان این عصیان فرو گردیده عاطره و دعاة دین جدید هم خیره لگام توسن کلام کشیده بودند و در
مجالس عامه شده و غلطها را مبدل برفق و رتق نموده در قتال و قیل باب تقیه یا تاویل می کشادند
گویا که این فتنه از بیخ بر کنده بود اما چونکه چاره هم سمیه این خمیره از ایام قدیمه بود درین او جهالت آن در سینه
مستور چنین غالب و مشهور گردیده در رنگ دیگر پیدا کرده و عظ و دعوت مقصود بغزا و اشاعت آن
عزیمت منتهای مدعا بشیوع این اخبار حمیده و عزایم پسندیده قلوب کافه انام و عامه اهل اسلام استماله
و التیام یافته هر کسی را که خدای عزوجل توفیق خیر رفیق فرموده از جان و مال حاضر گردید تجهیزی که استعداد
با فغانستان رسیدند و سید احمد را بامیر المومنین ملقب ساختند قوم افغان که جان دادن در راه خدا

۲۰

بطبایع ایشان عزیزتر از جان است از دل و جان مطیع فرمان گردیده دعوی کرامات و ادعای
معجزات بشفاعت بنشین گوییهای بی نهایت زیاده تر موجب اجتماع مردمان گردیده که فلان سال
فلان ماه فلان روز فلان تاریخ رنجیت سنگه رئیس کفره سکه از دست خاص امیر المؤمنین کشته خواهد شد
و نماز عید فلان سال امیر المؤمنین در مسجد لاهور خواهند خواند و فلان روز فلان ملک متصرف خواهند
و فلان سال اخراج نصاری از سند خواهد شد و امثال ذلک الهذیانات الغیر المتناهیه
بالآخر بعد تلاقی صفین و شروع تقاتل از جانبین سر گردیدن تیغ و تفنگ در معرکه جنگ امیر المؤمنین
با سایر مجاهدین عار فرار من الزحف اختیار نموده از پیش تهور کفره سکه رو بگریز نهاده بطلان همه یاوه
گوییها و ظاهر و عیان گردیده الحاصل از مقابله سکه گریخته با تخالف افغانان اهل پشاور همداستان گردیده
حکم جهاد بر پشاور نموده به نهب و قتل مسلمانان بجانبی پرداخته تا اینکه فوج سکه متوجه پشاور گردیده بی
اشتغال قتال و بلا استعمال سیف و نصال پشاور را گذاشته راه پنجار گرفتند و تا غنیمت (?) مردم پنجار
و جرار و کرار و طاعت و بیعت آمده مراتب فرمانبرداری چنانکه باید و شاید بجا آوردند و از جان و
مال حاضر گردیدند همینکه اندکی قوت و مکنت دست داد دست درازی شروع گردید و احوال که تقیه
شرعی بود حالا پرده برداشته باعلان احکام دین جدید پرداخته تحکمات بیجا و تظلمات بی حساب آغاز
کردند هر چند رؤسا و عقلا فهمایش نمودند کارگر نشد ناچار آن بیچارگان به تنگ آمده اتفاق نمودند
که ما برای جهاد سکه این کسان را حاکم خود قرار دادیم ایشان مطلق که کفار را باید پامال کردن
میخواستند از پیش کفره سکه آن امروز در جنگ گریختند و بر مال و جان مسلمانان افتادند و این فتنه (?)
دفع باید کرد لیکن با مردم دیگر این حال ظاهر باید نمود چنانچه علما و رؤسا را فرستادند و آنچه گفتنی بود گفتند
اما چونکه وقت زوال در رسیده بود گوش نیاوردند افغانان بیکبار تمام مردم منتسبه را جابجا به قتل رسانیدند
فتح خان رئیس پنجار که وزیر امیر المؤمنین قرار یافته بود معذرت نمود که من برای ... (?)
تجاوز از حد اعتدال و تعرض ناموس و جان و مال و اظهار احکام دین جدید مناسب نیست حالا کار از
دست رفته که تمام ملک برهم و آشفته است تدارک آن محال مگر شما را از این ممالک بجای خلعت تمام

بیرون میرسانیم بعد انطفای نائره فساد هرچه مقدر است خواهد شد چنانچه امیر المومنین و مولوی اسمعیل
وغیره چند کسان را از حدود آن ملک با حشا داد[?] گذرانیده بملک خود معاودت نموده
مشغول استمالت افغانان گردیده که در عین حال فرار جماعتی بر امیر المومنین تاخت آورده کسی
میگوید که افغانان بودند کسی میگوید سکهان والعلم عند الله و همه آنانکه بودند براه فنا شتافتند
و اکثر کسانیکه گریخته آمدند از ملک پنجاب و آن حدود که یقینا از دست مسلمانان مظلوم برداشتند جنه[?] وجود
سکه در آن حدود نبود و حالا اتباع سید احمد از مذاهب متنوعه و مشارب متعدده است بعضی قائل
رجعت که باز آمده به تصدیق موعودات خود خواهد پرداخت و بعضی معتقد که بر فلان کوه حی و قائم است
مگر از خلق مستور به هر که از خواص و عوام میخواهد ظهور میکند و بشارتها میفرستد چنانچه این قسم
مردم را از چشم خود هم دیده ام و نزد اکثری که ازینها آمدنش از یقینیات است و بعضی همقا[?]
کرده در آن ملت العلماء ملک مشهور اند میگویند که هر که انکار ظهور و اثبات مرگ سید احمد نماید کافر است
خذلهم الله الغرض بموت سید احمد و مولوی اسمعیل این هنگامه فرو نشست و در ارکان
دین جدید اضمحلال بکمال رو داد کتاب تقویة الایمان گویا مستور و نهان مسطر و نقطه به همگنان
مگر اهانات مسائلش در پرده حاشیه مسائل و اربعین جلوه کنان نیست آغاز و انجام وهابیان در
هندوستان همانست یاد که نجدیه در عرب بعرف عناد با انبیا و اولیا و داشتند با فقه و فقها حنفیه ان
خصوصی در جز طبائع شان راسخ بود که خود را حنبلی مذهب می گفتند و تشکیک را منحصر
در تقلید یکی از ائمه اربعه می بودند و هند که وهابیه با ظاهریت ترکیب یافته طرفه معجونی
مرتب شد افشاری[?] و کنایتی تجدید و تشیوع ظاهریت هم نمودار است اصلش آنکه
داود بن علی اصبهانی محدث جلیل الشان مبتلای وسوسه شیطان گردیده قائل بخلق قرآن
و محدوث آن گشته رساله در رد قیاس املا نمود اکابر آن وقت هرچند فهمایش کردند که قیاس را
رد مکن و در رد قیاس صدها قیاس میکنی این چه بلا است اما فائده نداد بالآخر نوبت سرزنش از
هرجانب رسید و حکم رد و اخراج بحثان[?] و کتاب او در احکم گرفت هرجا بمعرفت همان حکم قبول

و شهر بلخ وقت از نیشاپور که محمد بن یحیی ذهلی و اسحاق بن راهویه و غیره اساتذه کرام او باعث
رد و اخراج گردیدند از آنجا قصد بغداد و وقت حضور مجلس امام احمد بن حنبل نمود امام همام
با او [illegible] حال سوء عقیدت او بحنبل خبر داده بود امام احمد عرض کرد او را انکار [illegible]
امام احمد بن حنبل فرمود که محمد بن یحیی ذهلی اصدق است از و حالش من بنوشته بگذارید او را
که بپیش من آید سعید بن عمرو برذعی گفته که بودم نزد ابو زرعه پس گفت عبدالرحمن بن خراش
که داود کافر است و راق داود از ابو حاتم نقل کرده اند قال فی داود ضال مضل لا یلتفت الی
وساوسه و خطراته باجمله [illegible] عهد حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم
سلسله [illegible] داود طول نشود لیکن بسبب اهتمام علمای اعلام از پایه اعتبار نیفتاده در سنه هجری
این جماعت را [illegible] نموده بعد مدتی ابن حزم ظاهری در اندلس که بقیه حکومت بنی مروان در آن
زمان بود اعتقاد [illegible] فی عقیدت با [illegible] و با [illegible] ظاهر نموده اعیان دولت
بدین دام صید ساخته خاطر خواه باظهار مکنونات پرداخته دقیقه در توهین و تذلیل ائمه [illegible]
و ائمه دین فروگذاشت ننموده و کتب عدیده تصنیف کرده هرگاه خبث باطن او ظاهر گردید علما و
صلحای عصر باتفاق امام ابو الولید باجی که از فحول مالکیه بوده ابن حزم را بر حساب آورده و کتب
او را [illegible] کرده ابن حزم را چنانچه باید و شاید عاجز و ساکت ساخته در همان محفل آن کتب را چاک
کرده بآتش سوختند هر چند ابتذال و ضلال ابن حزم [illegible] بر تمام خلق ظاهر گردید فاما او از عقیده
فاسده خود باز نگشت در سنه ۴۵۶ فوت شد [illegible] از کتب او ظاهر [illegible] کثیر الاعلام
و [illegible] فقه الحدیث قطب الدین حلبی [illegible] اتباع نموده و عبد الحق بن عبد
الله [illegible] نوشته [illegible] علی المحلی نهاده و دیگر اکابر هم [illegible] ابن حزم [illegible] نموده اند
[illegible] از آن اعراض نموده [illegible]
ابن حزم [illegible] زبان زد [illegible] است و [illegible] رساله
تصنیف [illegible]

٢٣

در عهد خود اختراع دین جدید نموده هنگامه گرم ساخت پس از ان ابن تیمیه و غیره تلامذه وی هم تابع
او بجا ماسته شد و کتابهای عجیب تصنیف نمودند تا علمای آن عصر و متفق تشنیع گردیده و حدیث شد فتنه
ابن تیمیه در شده اتفاق افتاد و دعوی نمود که سفر برای زیارت رسول الله صلی الله علیه وسلم حرام
است و قصر نماز در ان سفر جایز نیست که سفر معصیت است و زبان درازی کرد آن شقی درین
باب با آنچه موجب نفرت طباع و تنفر اسماع است و شوم این کلام مبتلا گردید
در خرق اجماع اسلام هست و تحریم ما احل الله تعالی آن شقی ثابت نمود
و رساله بخصوص نوشته در رد مذهب اهل سنت را داده و انکار حجیة را ابطال
سنت کرده و تکفیر و توهین خلفا راشدین و اعتراضات عقیده بدان حضرات و مخالفت
ائمه مجتهدین در فقه شعار و شعار خود ساخت صراط المستقیم نام کتابی تصنیف کرده
که مر بانای شروع نمود بعضی شرار بلاد از جا و فته جلقة التقیا پیش آمده در بلاد
اسلامیه طرفه هنگامه برپا نمودند الله تعالی علمای ربانی و فضلای حقانی
را متوجه به امور رد و ابطال و ازاله نام آن ابطال فرموده تقی الدین سبکی
که علم و جلالت و تقوی و صلاح او مجمع علیه است بر جمیع هفوات آن
شقی پرداخته در طبقات سبکی تمام ما جرا موجود و همچنان شیخ کمال الدین زملکانی
و شیخ داود ابوسلمان و غیر هم بر آن پرداختند آخر در شهر گرفتار گردیده حاضر نمود پس در
مصر بعد مرسم مجالس منعقد گردید قضاة و مفتیان علما عصر جمع گردید و قاضی القضاة زین مالکی
جواب طلب کرد و هرگاه جواب شافی نداد و کلمات مضطربانه شکایت قضاة خارج از بحث بر
زبان آورد قاضی القضاة او را قید نمود و فرمان سلطان با کناف و اطراف ما بین مغربین
جاری گردید که شقی ابن تیمیه زبان درازی کرده و اکثر مسائل وی خلاف اجماع تکلم نموده
عظیم یافت حکم کردیم بمحبوس نمودن او [illegible] قضاة اسلام مفتیان اعلام و ائمه دین و فقهای ملک
عقد مجلس شرعی پیش ثابت شد درین جمع بر او آنچه نسبت کرده شده بود دعوی

و منکر بودن معتقد او پس هر که اتباع ابن تیمیه خواهد کرد و سزا خواهد رسید و این فرمان بر منابر و جوامع
خوانده شد و ابن تیمیه مقید گردید و در سنه ... از زندان خلاص یافت و اظهار رجوع کرد از آنچه خلاف
اهل حق ایجاد اعتقاد نموده بود و در ... جماعه از اعیان علما اقرار کرد و بعد ... تمیزه مانده
با جماعه از اعیان نزد نایب سلطنت فریاد بر آورده که ابن تیمیه در حق اولیای کرام مشایخ طریقت گفتگوی
خاطر آزار میکند حتی که در خصوص توسل به نبی الرحمة شفیع الامة سخنان خلاف متفق علیه بر زبان می آرد
پس حاکم ... محبوس گردید و وقت عود دولت ناصریه باز توبه نموده رهائی یافت ... رسید
... واقعات عدیده پیش آمده آخر به دمشق در زندان مقید شد و بواسطه منادی حکم عام جاری
گردید که ... علی عقیدة ابن تیمیه حل ماله و دمه آنوقت فتنه فرو نشست از کلمات خبیثه
اوست ابوبکر و عمر رضی الله عنهما اولیا الامر فالله تعالی امر بطاعة ولی الامر وطاعة
ولی الامر طاعة الله ومعصیته معصیة الله فمن سخط امره وحکمه فقد سخط امر الله
وحکمه وعلی وفاطمة ردا امر الله وسخطا حکمه وکرها ما رضی الله لان الله یرضی بطاعته وطاعة
ولی الامر طاعة فمن کره طاعة ولی الامر فقد کره رضوان الله والله یسخط بمعصیته ومعصیة
ولی الامر معصیة فمن اتبع معصیة ولی الامر فقد اتبع ما اسخط الله وکره رضوانه انتهی
من الحیلة الکافیة اوثبات ... وخبث من ملحه وقلة ...
واضح باد که اکثر ظاهریه ... از نصب و خروج بهم ... بطور نواصب عراق بلکه بطور نواصب شام که خلیفه
ثالث را معصوم ندارند بلکه برای ... خون بهای خلیفه مظلوم را ذریعه ریاست خود نموده اند و خلافت را ...
تا همان وقت منقضی شد و ایام خلافت علی مرتضی ایام فتنه ملک عضوض و وقت هلاک امت و زبان شر ...
پس از روز تحکیم باز استقامت خلافت گردید و اکثر این نواصب به نسبت حضرت مرتضی کرم الله وجهه سخنان ...
عراق را که آن ملاعنه بان دلائل تکفیر میکنند و در کتب خود بمحل تنقیص و تعریض بخلافت و اثبات خلافت خلفای ثلاثه
نقل میکنند فاما تصریح باطلاق لفظ کفر نمیکنند و گاه بیگاه بعضی کلمات ناملائم هم ذکر میکنند لیکن در ... و
سخنهای موافق مذاق خویش ... نمایند و ثبات و استقامت ... طریق ندارند گاهی چنان گاهی چنین ...

۲۵

کتب بجاهای متعدده دعاوی متعارضه متناقضه می آرند شاه ولی الله دهلوی که بر کتب این قوم مشرف
گردیده در تصانیف شان کلمات ظاهریان وخلیافته گو بجاهای دیگر خلاف آنهم یافته می شود بعضی
ازان بطور آنموذج نگاشته میرود در انتباه نوشته باید دانست که فقیر وهم استقلال ندارد بلکه امراو بعد از
انکه نظر بر اتباع صاحب شریعت دوخته ومطمح قصد معرفت مقصد شارع ساخته ومجتهدین ومحدثین را
رواة دین دانسته وحرف تقلید یکسو گذاشته وتخریج بر قول کسی ومقید بودن بروش دیگری
موقوف داشته کما کان حال القرون الاولی وحال جماعة من المتأخرین متردد است در
... وحال در اکثر احوال ترجیح بعض اقوال ائمه اربعه بر بعض میکند وبراجح اخذ می نماید ودر بازه احوال المکلفات
بارده متأخرین را مناسب بقرون اولی نمی یابد وخشک شدن ابر بعض وجوه مرویه وچشم پوشیدن
از بعض آخر رضا میدهد الی آخر ما قال بر موافقت قرون اولی واقف میشود انتهی وایضا فیه فقهاء مذاهب
مختلف است ومسالک متنوع واکثر متاخران را در اختیار مذهب فقها وعمل بران اختلاف است
اکثر متاخران تقلید مذهبی از مذاهب مشهوره کنند ودر کلیات وجزئیات زمام اختیار از دست
داده مانند سفیه محجور علیه باشند واین راه مبارک است کسی را که علم کتاب وسنت بهره نیافته باشد
ودر مدارک علما خوض ننموده بیک شرط که همگی همت ایشان اتباع کتاب وسنت باشد پس اگر
اجتهاد مجتهد خود را مخالف صریح کتاب وسنت دانند وغالب ظن حاصل شود که این اجتهاد مخالف
کتاب وسنت است دست از تقلید دران مسئله باز دارند وتقلید دران مسئله کسی کنند که قول او موافق
کتاب وسنت باشد الی آخر ما قال وظن غالبی که از احادیث مرویه در کتب مشهوره حاصل میشود
مکابره وانکار نکنند ودیده ودانسته را بجهل مرکب نادیده وندانسته نسازند واگر این شرط فوت شود
در قول ... اتبعناهم کما با من قبلهم فهم با متمسکون بل قالوا انا وجدنا آباءنا
... على آثارهم مقتدون قال اولو جئتكم باهدى مما وجدتم عليه آباءكم اولو
كان آباؤهم لا يعقلون شيئا ولا يهتدون داخل است انتهى ودر قرة العينين نوشته اشاعره
... مناظره ومخاصمه سهم علی نصیب ایشان شده است اما در حدیث متحری نبودند

مثل ابوبکر باقلانی و امام رازی و قاضی بیضاوی و قاضی عضد و ملا سعد و محدثین که در حدیث و توسیع روایات
قدح او فی یافته اما در علم مناظره و مخاصمه و مراجعه غور نموده مثل اجری و بیهقی و بعد از این همه ما در دم
از ریزه سهر و خوان تناول نموده ایم و کاسه سهر و فرنی لیسیده ایم لیس عجب نیست که در صورت اجتماع
امری ظاهر شود که در سهر واحد تنها موجود نبود ع از این افیون که ساقی در می افگند ۞ حریفان را
نه سر ماند نه دستار ۞ انتهی و هم دران کتاب بعد ذکر مطاعن خوارج بر حضرت علی کرم الله وجهه و نقل
اجوبه آن نوشته است انسب است آنچه بر السنه اشاعره جاری است و فیه و ما فیه و این بنده اعتماد
ندارد برین مقالات تا که اعتماد بنده بر احادیث صحیحه است انتهی و ایضاً فیه مقرر است که کثرت اتباع
ثواب ممنوع میسر و اتباع شیخین اهل سنت اند که غالب و فاش در بلدان اسلام اند و اکثر فرقه
مرتضی سه فرقه ضاله زیدیه و امامیه و اسمعیلیه بر آمدند که هیچ تقصیر نکردند در برهم زدن دین محمدی
اگر حفظ او تعالی شانه شامل حال این ملت نبودی انتهی و ایضاً فیه اگر در اولاد حضرت مرتضی اخیار اعلام
پیدا شده اند غیر ایشان نیز پیدا شده اند که مصدر اضلال عالم گردیده و منشاء اسمعیلیه و زیدیه و امامیه
گردیده در تاریخ قریب صد عادی را توان یافت که خروج کرده عالمی را بر باد دادند آخر همه نیز خود
بر باد رفتند و از اولاد شیخین هیچکس پیدا نشد الا اسعد بدی مثل عبدالله بن عمر و عایشه و سالم و قاسم و غیر
ایشان و بعد از ان ائمه طریقت مانند شیخ شهاب الدین سهروردی و اصحاب تصانیف مانند امام
رازی و صاحب مشکوة و غیر ایشان و جماعه بسیار بسبب ایشان هدایت شدند باعوام الناس
و العلماء و هیچکس از ایشان خروج نکرد و سبب تقاتل بین المسلمین نگشت و ایضاً فیه و اصحاب مرتضی بجماعت
منشعب شدند فهم کلام او و نفاذ اشتباه برد نمیا وردند مثل اصبغ از وی روایت کردند تبریه خود از دم عثمان رضی
و جمعی از کلام وی رضا القتل فهم کردند قتله الله و انا معه قال ابن سیرین رواه ابن ابی شیبه
و در هر حادثه مشکله از فقه و غیر آن مثل تحریم متعه و غسل رجلین کلمهای دقیقه از مرتضی نشنیدند و
در قطعیت متحیر ماندند و هیچ باب اختلاف واقع شد و اصحاب حضرت فاروق در اکثر احوال همین یکسان
بودند از کلام او فهمیدند و بر وی مختلف نشدند و در آنچه رای او مستقیم گشت فاروق خود بایشان

اشعری رحمه الله هر گاهیکه در وقتیکه چراغی
روشن نمایند خوانند و چند اشعار
گفتند و خوانند یکی از آن این است
فی قبر النبی و صاحبیه الاولی عونا
و شتموا و اشعار او از آنحضرت صلی
الله علیه و سلم که صحابه کرام نظم نمودند
سلف صالح امالی و انشاد
و خطب نموده آمده اند و غیر آن

ایما نموده است جائیکه گفته ان الفجور هکذا وغطی راسه الی حاجبیه وان البر هکذا و
کشف راسه والثانی فیه اما بیان تاثیر اقوال پس بیانش آنست که مسلمین در زمان شیخین متفق بودند بر
سنة ظاهره که معروفه است وباطنه که مسمی باحسان است ومواخذهٔ شیخین اصحاب را باین بوده طریق
بود وچون نوبت خلافت بمرتضی رسید قلوب ایشان متفرق شدند ونفوس ایشان مصر آوردند
ودر مسئلهٔ اثبات خلافت وجواز تحکیم وعذر از استیفاء قصاص فی المؤمنین هر چند تقریر مطول تر شد
مغلق تر گشت وشبهات بیشتر درمیان آمدند اسیما از صحابه هیچکس انزا نمی نمود بگشت والیقینا
همچنین موسی سالی بعد بجرد باد جود آن همه مداخلات ومنازعات گشتش وکسر سابق از
هیچکس مثل آن ظاهر نشد اگرچه نتیجه ثمرات نگردیده کما یسلم تسلیم ندارد ودر کتاب ازالة الخفا عن خلافة
الخلفا نوشته ایم ما یستدل به علی خلافتهم من حدیث القرون الثلثة فقد اخرج احمد الی ان قال
وانما بر این استدلال بر تقریر صحیح است که اکثر احادیث شاهد آنست قرن اول از زمان هجرت آنحضرت
تا زمان وفات وقرن ثانی از ابتدای خلافت حضرت صدیق تا وفات حضرت فاروق وقرن ثالث
قرن حضرت عثمان بعد از آن اختلافها واقع شد وفتنها ظاهر گردید انتهی والیضا فیه واز آنجمله حدیث الی
الخلافة بالمدینة والملک بالشام اینجا واضح شد که خلافت راشده بمدینه خواهد بود ودر خارج غیر خلفاء
ثلثه در مدینه اقامت ننمودند والیضا فیه واما العین زمان فتنه پس در حدیث ابن مسعود قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان رحی الاسلام تدور بخمس وثلثین سنة ان یهلکوا فسبیل من قد هلک وان
یقم لهم دینهم یقم لهم سبعین سنة مضمون این حدیث در خارج ظهور یافت زیرا که در سی و پنجم
از تاریخ حضرت عثمان مقتول شدند وامر جهاد بر سه جزء بار در زمان حضرت معاویه امر جهاد قائم
واز آن تاریخ بعد هفتاد سال دولت بنی امیه متلاشی شد انتهی الیضا فیه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم
خبر است حال صلحا بیشتر از فتنه وشرح حال ایشان بعد فتنه بیان فرموده ودر این باب استقصا نموده
ابواب بسیاری که اکثر مودند تدور رحی الاسلام الخ پس دوران رحی الاسلام عبارتست
از وجود جهاد وغلبهٔ دین حق بر ادیان کلها وائتلاف نفوس واجتماع همه بر خیر وبالک الذی است

جامع انواع شرور را که عمده آن انقطاع جهاد است و دوم وقوع فرقت است در میان مسلمین چهارم ظهور کنند انکه

وقوع قتال در میان مسلمین بود و سوم اختلال خروج تتار الا آنکه منقضی نیست و سوم اختلال شرع تتار دیگر آنکه نیست است در معارف

درین زمانه پیدا شد لیستم ارتفاع امن از مسلمانان است نیست و چهارم آنحضرت صلعم و فتنه را که بنود و اول

مقتل عثمان و ما بعد او است تا آنکه خلافت معاویه مستقر شد و فتنه ثانیه بعد نیست معاویه تا استقرار خلافت عبد الملک

است و پنجم آنحضرت صلعم برای این شده تمام ملت اسلامیه صورت همین فرموده‌اند که تا آخر عهد حضرت عثمان متحقق شد و الفتنا

تقاربین نمودند انتهی لمضامها و لفظها ایضا بنقل متواتر که در شرع عبارات نقل متمرد از ان یا فتنی شود به ثبوت پیوسته

که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فتنه را که نزدیک مقتل حضرت عثمان پیدا شد مطلع اشاره ساخته‌اند و آن تفصیلی که زیاده

از آن در شرع صحیح یافته نشود بیان فرموده‌اند و آنرا حد فاصل نهاده‌اند در میان زمان خیر و زمان شر و گواهی

داده‌اند که درین وقت خلافة علی منهاج النبوة منقطع شود و ملک عضوض پدید آید و معنی لفظ عضوض دالست

میکنند بر حرب و مقاتلات و جنبیدن یکی با دیگری و منازعت یکی با دیگری در ملک الحم در ملک و لهذا او ابواحادیث

بسیار خلفای ثلثه را در یک حکم جمع کرده‌اند تا آنکه غلبه ظن بهم رسید که هر سه بزرگان فی مرتبه من المراتب متفق بودند و غیر ایشان

در آن مرتبه شریک ایشان نیست و در بعض احادیث لفظیکه مشعر به انقطاع خلافت باشد ارشاد فرموده‌اند و اینها

باز وقایع عجیبه واقع شدند که با بیان حال دلالت کرده برانکه بعد ازین تاریخ برکات ایام نبوة مختفی شد و الفتنا

حادثه ثانیه صفین است آنحضرت صلعم از ان خبر داده‌اند اخرج الشیخان عن ابی هریرة لا تقوم الساعة

حتی تقاتل فئتان عظیمتان دعوتهما واحدة و این کلام اشاره است با آنکه اهل شام مصیب نبودند

که میان ما و شما این قرابت و حضرت مرتضی فرمودکه این قران ضامت است و من قرآن ناطقم و اخرج البخاری

ان رسول الله صلعم قال لعمار تقتلک الفئة الباغیة و آن معنی شد که آن حضرت صلعم این قصه را لفظی

بیان فرموده‌اند که مشعر باشد بآنکه سبب مفاسد بسیار گردد و مرضی شارع نبود و ایضا فیه قال الله تعالی

یا ایها الذین امنوا اتقوا الله حق تقاته و لا تموتن الا و انتم مسلمون و اعتصموا بحبل الله

جمیعا و لا تفرقوا و اذکروا نعمة الله علیکم اذ کنتم اعداء فالف بین قلوبکم فاصبحتم

بنعمته اخوانا و کنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم منها کذلک یبین الله لکم آیاته

٣٠١

لعلکم تهتدون ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر ویامرون بالمعروف وینهون
عن المنکر واولئک هم المفلحون ولا تکونوا کالذین تفرقوا و
اختلفوا من بعد ما جاءهم البینات واولئک لهم عذاب
عظیم یوم تبیض وجوه وتسود وجوه فاما الذین اسودت وجوههم اکفرتم
بعد ایمانکم فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون واما الذین ابیضت وجوههم
ففی رحمة الله هم فیها خالدون الایة فقیر گوید خدای عزوجل درین باب بیان
فرموده حقیقت خلافه خاصه وحقیقت فتنه را که بعد ایام خلافت خاصه بظهور آمده ورضا می حضرت
خود بآن حالت وسخط جناب خود ازین حالت دیگر ارشاد نموده انتهی وایضاً فیه قال الله تعالی
واتقوا فتنة لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة واعلموا ان الله شدید العقاب
مفسرین در معنی این فتنه اختلاف دارند الی ان قال معنی صحیح آنست که این فتنه خلافتست
وهی الفتنة التی تموج کموج البحر چون مسلمین جنود مجنده شوند وهر یکی برای طلب
خلافت برخیزد وافنای نفوس ونهب اموال وغلبه کفار که همیشه در انتهاز فرصت
میباشند بظهور رسد واین فتنه شامل شد که بهر مسلمانی زار رسد انتهی و
ایضاً فیه وعن علی ما خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم من الدنیا حتی عهد
الی ان ابا بکر یلی الامر بعده ثم عمر ثم عثمان ثم الی فلا یجتمع علی احد بعضی
طرق این حدیث در ریاض نضره وبعضی در غایه موجود است بعضی مردم درین حدیث اشکال
دارند که اگر این معنی معلوم حضرت مرتضی باشد توقف وی در بیعت ابی بکر صدیق
تا مدتی وتوقف وی در امر عثمان تا تحکیم عبد الرحمن وجهی ندارد واحتمال نسیان
حدیث بعید است وآنچه پیش این فقیر مقرر شده صحت این معنی است ولیکن الفهم
نبوی از غموض وقت بود که در اول مفهوم نشده وبعد وقوع مثل فلق الصبح واضح
گشت وسخت بعید است که از احادیث مستفیضه یکی هم بامرتضی نرسیده باشد و از غرابت

۳۱

مرتضی است حدیث ان تستخلفوا ابا بکر تجدوه الخ و آن نیز اشاره میکند بخلافت

شیخین انتهی بالجمله لب لباب آن کتاب انقطاع خلافت راشده و خلافت خاصه و خلافت

رحمت بشهادت حضرت عثمانؓ و بودن زمان حضرت مرتضی زمان فتنه و زمان شرور

و مفاسد و ملک عضوض و وقت هلاک مشتمل بر انواع ذمایم و نبودن نقش خلافت راشده

و خلافت خاصه و خلافت رحمت باضافت تعریض بر حضرت مرتضی رضی الله عنه باندک

تغییر بیانی از انچه در کتب خوارج مذکور و بر البته شان مشهور گویا موضوع آن

کتاب ازالة الخلافة عن خاتم الخلافة و فاتح الولایة است هر حدیثی و آیتی که متضمن فتنه و شر و فساد

حال و مال بیاد آمد کشان کشان بر در زبان با وجود موجود بودن قراین قویه بر خلاف آن و اکثر

آن بر محض ابهام و اجمال بر زمان حضرت مرتضی فرود آورده و بر روایتی از هر کتابی

گو قابل اعتبار نباشد و در مقابله صحیحه و تاسید ظاهریه خود جا بر بی اعتباری آن حکم

کرده باشند درین باب بهم رسانیده و مسلم قرار داده مناسب استدلال نموده اند و از

روایتیکه خلافت مرتضی مستفاد یافت از همه آن جواب داده که خلافت راشده و

خلافت خاصه و خلافت رحمت مراد نیست حقیقت خلافت راشده مرکب است از دو جزء که

در خلفای ثلثه هر دو جزء موجود و مجموع منتفی میشود با انتفاء یک جزء یک جزء در مرتضی

مفقود بود و با اطلاق خلافت بطریق استعداد و بالقوة است نه بالفعل انتهی حاصل شاه ولی الله

صاحب انچه نوشته اند مخالف اهل سنت و جماعت تحفه اثنا عشریه برای رد آن

کفایت میکند که تعارض مسلکین به تناقض رسیده و هست بلکه خود از دیگر تصنیفات شاه ولی الله صاحب

هر دو آن مطالب بی توان برد مذاق شان در تلفق بیان موافق پیشینیان ظاهر این است

اصلا ثبات و استقامت را دخلی نیست در مسئله عصمت غیر انبیا که از عمده خلافیات امامیه

و اهل سنت هست در تحفه اثنا عشریه و غیره با دید و مکفرین امامیه که این مسئله را هم از اقوی

اسباب تکفیر قرار میدهند شاه ولی الله در کتاب تفهیمات لعد بیان عصمت غیر انبیا نوشته

فليس قول بها واثباتها لغير النبي ابتداء الامر خرق الاجماع بالمسلمين بل لا ينكرها
الا اهل المكابرة واهل الفرقة سبب اين تفصيل باعث برين تطويل آنکه اعيان اين مسلک
بعض کلمات شاه ولی الله را واقفان را در شک مے اندازند ودر رفع آن خلجان بدون
اين بيان که مذاق شاه ولی الله بکثرة تفنن راغب وعدم تقييد كلام بنهج مخصوص بود وقت شان
غالب بودن اينگونه کلمات در مؤلفات خلاف مذهب شيعه واهل سنت او مخالف مختار جمهور جماعه
مفيد نيست ونه قابل استناد ونه لايق اعتماد در حالت حيات شان که از اثرے از حکومت
اسلام وتبقی از علماے اعلام در دهلی بود ظهور وشيوع چنين کلمات امکان نداشت و
اولاد امجاد شاه ولی الله که اينگونه تصنيفات را رايج وشايع نساختند ودر پرده کتمان نهادند
گويا پرده بر بے پردگيهاے والد ماجد خود انداختند مولوی محمد اسمعيل زمانه را فارغ از حکومت
اسلام وخالی از علماے اعلام يافته حدت جبلی اخبث بابد آورده ساخته آن افکار انسرده را زينت
کلام نبی مستقل نموده وتخم پوشيده تحت خاک را آب داده حسن نبات الارض من كريم البذر اثمر
ومتبعان بيچاره ام بدف سهام الام ودان عوام كالانعام بے لگام در تشديد العينين نام
رساله نوشته ولست شعری كيف يجوز الزام تقليد شخص مع تمكن الرجوع
الى الروايات المنقولة عن النبی صلى الله عليه وسلم اللهم الا ان يعلم خلاف قول الامام
المقلد فان لم يترك قول امامه ففيها شائبة من الشرك بعد وفات مولوی اسمعيل بانی الشقاق والنفاق
افتاد وشعب متعدده منشعب گرديد حتی که بعضها بعضها را مسلبه تضليل است مثل انواع ازرقه و
انهم اهوا على خلف ... کل لا ... تا کان ... الافراد اين نوع در غايت ندرت اند فرقه دوم
ظاهريه غالب بودند به ... کلکته ... گويا ... همين فرقه است
فرقه سيوم مقصور بر ... از ظاهريه امروز در شاه جهان آباد از فرق اسمعيليه
عليهم فرقه راست گرفيا بين شان ... پيدا است بعضے از اصل بودن مولوی اسمعيل منكر
تقليد ميگويند اين كلام ناشی است از كمال وقاحت و بمراحل از صدق و صواب بعيد

۳۲

چنین ان زمانیکه نوشته صدها کس گواه و هزاران هزار کس آگاه موجود انکار تواترات پیش از
خبر عبیلات نیست و بعضی قایل برجوع مولوی اسماعیل از ان مذهب چنانچه در همین ایام یک
رساله بنام تنبیه الضالین و هدایت الصالحین مطبوعه مطبع سید الاخبار دهلی مولفه یکی ازین طائفه
که سید احمد را بلفظ حضرت امیر المومنین یاد میکند غایت تکبر و نهایت نفرین بر منکران تقلید
دران نموده و مناقب ابوحنیفه و حنفیه و محامد تقلید ابی حنیفه بکمال نوشته و مهرهای و دستخط علمای
عرب و هند و هم خلفای امیر المومنین نقل نموده و دران می نویسد مولوی کریم الله دهلوی نے کہا
کہ یہ لوگ اسماعیلی ہین مولوی اسماعیل کے تقلید کرتے ہین وہ بھی ایسے ہی تھے مگر سچ یون ہے کہ
انکا یہ گمان فاسد اور محض ظلم و کذب ہے وہ ہرگز ایسے نہ تھے بلکہ انہون نے نواح پشاور مین بعد
مباحثہ علما حنفیہ کے رفع یدین چھوڑ دیا تھا و هم دران نوشته اور ایک رسالہ تنویر العینین نام جو
بعضی آدمیون نے انکی شہادت کی بعد انکار کر مشہور کیا اگر وہ انکا ہوتا تو بھی بسبب اسکے کہ انہون
نے رفع یدین آخر عمر مین ترک کیا اس باب مین معتبر نہ ہا موافق مذہب اہل حدیث کے کہ پیغمبر
فرمایا العبرة بالخواتیم واضح باد که این مقال پر است از انواع اختلال و تقریب کلام همه ناتمام قوله وه ہرگز
ایسے نہ تھے خبر واحد در مقابله تواتر اعتبار ندارد و کسانیکه بگوش خود ها از زبان شان شنیده اند
و گفتگوها نموده اند چگونه باور سازند باز می گوید بلکه انہون نے نواح پشاور مین بعد مباحثہ حنفیہ کے
رفع یدین چھوڑ دیا تھا اولا که با قول اول مناسبتی ندارد و چه از ان ظاهر که قبل از مباحثه وہ ایسے
تھے ورنہ مباحثہ با علمای حنفیه چرا و ثانیا اگر رفع یدین نمیکردند ترک کردن چه معنی دارد و ثالثا
نمیگوید که بعد مباحثه مقر تقلید و مقلد کدام امام گردیدند و از مذهب سابق رجوع کردند و از ان تبری
نمودند و تائب شدند بلکه همین میگوید که رفع یدین ترک کردند و ظاهر است که ترک کردن فعلی چیزی دیگر
و رجوع از مذهب چیزی دیگر ترک کردن را اسباب متعدده اند غیر از رجوع از ان مذهب خصوصاً
در مسلک اصحاب تقیه و ذوی الوجوه خود شاه ولی الله در همین خصوص رفع یدین در حجة بالغه
نوشته اند والذی یرفع احب الی ممن لا یرفع لان احادیث الرفع اکثر و اثبت غیر انه لا ینبغی للانسان

ان يشير على لقبه فتنة عوام بلده وهو قوله عليه السلام لولا حدثان قومك لنقضت الكعبة قوله ایسے
لوگون کو جو باقی تو گور پرستون سے زیادہ بد جانتے اور جیسا گور پرستون کو مردود کیا انکو بھی مردود
کر چھوڑتے ای عزیز این همه آورده او واین خار پرورده اوست اگر میدانی واعجبا واگر دانسته میگوئی
واسفا قبل از ظهور فتنهٔ اسمعیلیه گوش عامه اهل هند باین صدا آشنا نبود واین همه غوغا همان کار پرداز
شما برپا نمود قوله تنویر العینین اگر میدانی صاف چرا نمیگوئی که از آن اوست یا نه اگر نمیدانی چرا اول
تحقیق نکردی وخود حیران وعمیان چرا قصد هدایت دیگران نمودی بشنو که تنویر العینین قبل از
سفر پشاور بزبان ورا جو روشهور کرده گفتگوها دران افتاده تشکیک را دران راه نیست وهم حضرت
از ترک کردن رفع یدین در آخر عمر از نجاست تصنیف تنو العینین طهارت حاصل نمیگردد
تا آنکه توبه از مضامین سندیه اش واشاعت توبه بر کسانیکه بواسطه اش بهاویه ضلالت افتاده
باشند ثابت نگردد وقد العبرة بالخواتیم اشنا وسلمنا مارا سخن در خاتمه کسی نیست اگر خاتمه مولوی اسمعیل
بر توبه از انکار تقلید وتوهین وتکفیر مجتهدین ومقلدین وتبری از سایر عقاید فاسده گردیده الحمد لله
چشم ما روشن دل ما شاد کلام در کلام ملام اللئام است که حق است یا باطل فرقه چهارم از اعتقاد
ظاهریه ووهابیه برکران واعتقاد ندارند باین نه بآن ودر عمل واظهار عقیدت موافق اهل سنت
در علانیه رواسده ودرین فریق بدین طریق است که با این همه موافقت با اهل سنت معترف اند بحقیقت
ملت اسمعیلیه هم واین تخالف را محمول میکنند بر اختلاف است که معبر است برحمت واین مغالطه
ناشی است از کمال سفاهت وغایت حماقت فرقی است بی منتها در اختلاف رحمت وشقاق
امت اختلاف رحمت آنست که مسلوک است مابین ائمه مجتهدین وعلماء صالحین بترجیح رواة در
مرویات وتعدد طرق استنباط در مجتهدات که یکی توهین دیگری گوارا ندارد وحصر حق بجانب
خود وقطع ببطلان جانب دیگر نمیکنند وهر یکی کار بظن واحتمال می نماید ودر حفظ مراتب وتعظیم و
تکریم فیمابین دقیقه از جانبین فروگذاشت نمی شود وهر واحد همه را حق میدانند واین همه در عملیات
نه در علمیات که حق دران متعین است وخلاف اسمعیلیه با اهل سنت نه ازان قبیل است بلکه در عقاید

الا كالغريق المتغوث ينتظر دعوة تلحقه من اب او ام او اخ او صديق فاذا لحقته كان احب اليه من الدنيا وما فيها وان الله ليدخل على اهل القبور من دعاء اهل الارض امثال الجبال وان هدية الاحياء الى الاموات الاستغفار لهم رواه البيهقي

٣٤

وسائل عملیه مستحسنات اهل سنت در ملت اسمعیلیه کفر و بدعت شان بینهما این تخالف زائد است از تخالف سنی و شیعی چه خواص و علما معتمد فریقین از سنیه و امامیه جزئیکه بر دیگری ندارند اسمعیله را حاصل حاشا که یکی از هزار خرافات اسمعیله بر زبان معتمدی از امامیه گذشته باشد پس سنیکه باوجود موافقت اهل سنت اعتراف کند بحقیت مذهب امامیه هم و آنرا اختلاف رحمت انگارد نزد اهل سنت در زمره شان نیست و همچنان بالعکس این تخالف تخالف عقائد است جمع نمی شود بلکه اسمعیله که اهل سنت را کافر مثل یهود و نصاری و مشرک میدانند پس سلک این فریق یعنی فرقه چهارم بدان می ماند که باوجود موافقت با اهل اسلام اعتراف حقیت دین یهود و نصاری و عقیده اصنام نیز نماید حاشا و کلا که مسلمان باشد هر چند این فریق نه برین روش نه بر آن طریق ازین سو رانده و زان سو مانده لا الی هؤلاء و لا الی هؤلاء مذبذبین بین ذلک نه سنی اند نه اسمعیلی اما بدین جهت که از منفعت موافقت اهل سنت قطعاً محروم و مضرت عقیده حقیت اسمعیلیه ایشان لازم و ملزوم و گلاب با می ناب حکم شراب دارد این فرقه هم در شمار داخل اسمعیله است

باب اول در عقائد نجدیه

عقیده اول اعمال و افعال در مذهب مبتدع داخل اند در حقیقت ایمان مثل تصدیق بنا بر این مسئله از خوارج و معتزله بود که بادیان این مذهب مبتدع و بانیان این مشرب مخترع سنتهای زمانها را آبهای تازه و شاخهای بی اندازه افزوده در معرکه بیان آنچنان رخشان و درخشان شوند که گوی سبقت از ایشان در ربوده بعضی افعال که نزد اهل سنت و جماعت بلکه کافه امت اجابت باتفاق یا باختلاف حرام یا مکروه تحریمی یا مکروه تنزیهی یا مستحب یا مباح یا سنت هدی یا سنت زائده همه را کفر می گویند و این مسئله اصلیت عمده برای مذهب نجدیان و مبنی و متفرع علیه تمام مسائل تقویة الایمان و هرگاه ثابت شود که آن اصل نزد اهل سنت مردود است ظاهر گردد که تقویة الایمان هم که بر آن متفرع است در مذهب سنت و جماعت مطرود است لهذا اول مذهب اهل سنت درین خصوص که بحثیکه با معتزله و خوارج رفته است از کتب عقائد نقل می کنم زان بعد عبارت تقویة الایمان

نوشته براخلاط جزئیه او تفصیلا تنبیه نموده خواهد شد در مذهب جمهور اہل سنت رکن ایمان
تصدیق بقلب است ونیست اقرار مگر شرط اجرای احکام در دنیا و نزد بعضی علما ایمان
عبارت از تصدیق و اقرار مگر اقرار محتمل سقوط است چنانکه در بکم و اکراه در شرح عقائد
نسفی نوشته ہذا الذی ذکرہ من ان الایمان ہو التصدیق والاقرار مذہب بعض العلماء
وہو اختیار الامام شمس الائمہ وفخر الاسلام وذہب جمہور المحققین الی انہ التصدیق بالقلب
وانما الاقرار شرط اجراء الاحکام فی الدنیا لان التصدیق بالقلب امر باطن ولا بد لہ من علامة
فمن صدق بقلبہ ولم یقر بلسانہ فہو مومن عند اللہ وان لم یکن مومنا فی احکام الدنیا ومن
اقر بلسانہ ولم یصدق بقلبہ کالمنافق فبالعکس وہذا ہو اختیار الشیخ ابی منصور رحمہ اللہ
والنصوص معاضدة لذلک بالجملہ عمل در مذہب اہل سنت رکن حقیقت ایمان نیست کہ از
عدم عمل عدم ایمان لازم آید واطلاق ایمان بر اعمال از قسم مجاز و اطلاق جز بر اجزاء
عرفیہ است چنانچہ در عرف موی وناخن را جزو بدن گویند باوجود آنکہ بانعدام ناخن وموی بدن
منعدم نمی شود ومثل برگ برای درخت بلکہ مذہب معتزلہ است شیخ عبد الحق در
شرح سفر السعادت نوشتہ وآنکہ از علما و محدثین مشہور شدہ کہ الایمان التصدیق بالقلب
واقرار باللسان وعمل بالارکان مراد بدان ایمان کامل است وعمل شرط کمال ایمان است نہ اصل
ایمان چنانکہ مذہب حق است وبعض مردم توہم نمودند کہ مذہب ایشان مخالف جمہور و
موافق اعتزال است حاشا وکلا واین توہم خطا محض وغلط صریح است کما صرح بہ انتہی بالخصا
ومرتکب کبیرہ در مذہب اہل سنت مومن است برخلاف خوارج کہ کافر داند ومخالف
معتزلہ کہ نہ مومن است نہ کافر بلکہ فاسق است در شرح عقائد نسفی نوشتہ والکبیرة لا
تخرج المومن من الایمان لبقاء التصدیق الذی ہو حقیقة الایمان خلافا للمعتزلة حیث زعموا
ان مرتکب الکبیرة لیس بمومن ولا کافر ہذا ہو المنزلة بین المنزلتین بناء علی ان الاعمال عندہم
جزء من حقیقة الایمان ولا تدخل فی الکفر خلافا للخوارج فانہم ذہبوا الی ان مرتکب الکبیرة بل

الصغيرة ايضا كافر وانه لا واسطة بين الايمان والكفر ومعتزله كه دلايل براى ابطال مذهب
اهل سنت آورده اند يكى از ان آيهٔ كريمه وما يؤمن اكثرهم بالله الا وهم مشركون است كه دلالت
مى كند بر اجتماع ايمان با شرك حال آنكه تصديق بجميع ما جاء به النبى صلى الله عليه وسلم
با شرك مجامع نمى شود چه توحيد هم از انجمله است پس ايمان عبارت از تصديق نيست
صاحب مواقف اين دليل معتزله نقل نموده جواب داده شارح نوشته حاصله ان الايمان
فى اللغة هو التصديق مطلقا وفى الشرع هو التصديق مقيدا بامر مخصوص هو جميع ما علم
كونه من الدين ضرورة والمذكور فى الآية محمول على معناه اللغوى واز استدلال بايهٔ كريمه
ومن لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الكافرون جواب داده والمراد من لم يحكم بشئ مما انزل
الله اصلا او المراد بما انزل الله هو التورية بقرينة ما قبله فيختص باليهود واز استدلال بحديث
من ترك الصلوٰة متعمدا فقد كفر ومن مات ولم يحج فليمت ان شاء يهوديا وان شاء نصرانيا
جواب داده والاحاد لا تعارض الاجماع المنعقد قبل حدوث المخالفين الغرض مجده وليل
مخالفين از آيه وحديث كه اكثر ان بر السنه شديده واثر نقل نموده از همه جواب داده است وآنكه
مرتكب كبيره را منافق گويند ودليلش حديث ان المنافق ثلثة اذا وعد اخلف واذا حدث
كذب واذا ائتمن خان نقل نموده جواب داده وهو متروك الظاهر الخ بايد دانست كه ايمان
حقيقى آنست كه مرتب شود بر او احكام اخروى وهمان است محل نزاع نه ايمان ظاهرى
كه منافق را هم شامل است در شرح مواقف نوشته انما النزاع فيما بينه وبين الله تعالى ا
النزاع فى الايمان الحقيقى الذى يترتب عليه الاحكام الاخروية ودرينمقام امريست واجب الاعلام
كه ان فرق در ركن وعلة وسبب وشرط وعلامة كه بسبب عدم اطلاع بر ان در انواع شنايع
افتاده اند در توضيح مسطور است الشئ المتعلق ان كان داخلا فى الآخر فهو ركن والا فان
كان مؤثرا فيه على ما ذكرنا فى القياس فعلة والا فان كان موصلا اليه فى الجملة فسبب والا
فان توقف عليه وجوده فشرط والا فلا اقل من ان يدل على وجوده فعلامة فاما الركن فسما

در

٣٨

يقوم به اشئ وقد شنع بعض الناس على اصحابنا فيما قالوا الاقرار ركن زائد والتصديق
ركن اصلي فانه ان كان الاقرار ركنا يلزم من انتفائه انتفاء المركب قلت الركن الزائد شيئ
اعتبره الشرع في وجود المركب لكن ان عدمه بناء على ضرورة جعل الشارع عدمه معفوا واعتبر
المركب موجودا حكما و قولهم للاكثر حكم الكل من هذا القبيل وهذا نظير اعضاء الانسان
فالراس ركن ينتفي الانسان بانتفائه واليد ركن لا ينتفي بانتفائه ولكن ينقص وكفر خلاف
ايمان است ودر مواقف نوشته وهو عند كل طائفة مقابل بما فسر به الايمان فقالت الخوارج
كل معصية كفر وقد ابطلناه وقالت المعتزلة المعاصي اقسام ثلثة اذ منها ما يدل على الجهل بالله
ووحدته وبما يجوز عليه والجهل برسالة الرسول كالقاء المصحف في القاذورات والتلفظ
بكلمات دالة على ذلك فهو كفر ومنها ما لا يدل على ذلك وهو قسمان قسم يخرج مرتكبه الى منزلة
بين المنزلتين ويعبر عنها بالكبائر ومنها ما لا يخرج ككشف العورة ويسمى بالصغائر بالجملة بر عقيده
اهل سنت حكم ايمان وكفر بر تصديق واقرار است مي نشينند وهر جا كه لفظ كفر وشرك در احاديث
وآيات وروايات وارد گرديده كه خوارج ومعتزله واتباع شان بان استدلال نموده اند
داكابر اهل سنت از ان يا بحمل بر معني لغوي يا بر مجاز نه تاويل يا به بودنش متروك الظاهر تا
استدلال بمعارض قوي وامثال ذلك جواب داده اند واضح باد كه اين طائفه مستحدثه
ثبات بر يك طريق ندارند مضطرب الحال ومضطرب الاقوال گاهي بر كتب فقه تبرائي كنند ووقت
مصلحت بآن استنادي كنند ودر باب كفر رجوع بكتب فتاوي مي آرند وآن را عمده ودلائل خود
ميدانند تنبيه براين مغلطه ضروريست اول كه هر مسئله را از محلش بايد ديد از كتب اصول مذهب اهل سنت
با دلائل ومعارضات نقل كرديم در جنب آن آوردن فروع فائده نخواهد داد دوم در فن
فروع هم بر طريق معينه آن فن نظر بايد كرد نه بمحض هواي نفس از تقريرات آنست كه متون
مقدم بر شروح وشروح بر فتاوي مي روايات فتاوي مخالف متون قابل اعتبار نيست
چنانچه در مستصفيات هم بدان اعتراف است در عاية مسائل در مسئله طواف قبر نوشته هر گاه

۳۹

ازین روایات کتب معتبره معلوم شد که طواف غیر کعبه قبر باشد یا غیر قبر حرام و غیره جائز است
پس آنچه بعضی تجویز طواف قبر ساز نوشته اند آن روایت غیر معتبر است زیرا که قاعده
فقها است که روایات متون معتبر می باشد از روایات شروح و روایات شروح معتبر می باشد
از فتاوی پس روایات کثیره منع طواف در شروح که بمنزله متون است موجود و روایات
تجویز در بعضی فتاوی است و هرگاه روایات فتاوی و شروح متعارض شوند ترجیح روایات
شروح راست انتهی بلفظه سیوم همان اصحاب فتاوی در همان باب و کتاب یا بجاے
دیگر تصریح نموده اند بعدم صحت حکم تکفیر بگرسیدن تمام مطلب که عادت این طائفه نیست
در بحر الرائق نوشته و فی جامع الفصولین روی الطحاوی عن اصحابنا لا یخرج الرجل من الایمان
الا جحود ما ادخله فیه ثم ما تیقن انه ردة یحکم بها و ما یشک انه ردة لا یحکم بها اذ الاسلام الثابت
لا یزول بالشک مع ان الاسلام یعلو و لا یعلی و ینبغی للعالم اذا رفع الیه هذا ان لا یبادر بتکفیر
اهل الاسلام مع انه یقضی بصحة اسلام المکره اقول قدمت هذه لتصیر میزانا فیما نقلته
فی هذا الفصل من المسائل فانه قد ذکر فی بعضها انه کفر مع انه لا یکفر علی قیاس هذه المسئلة
فلیتامل انتهی و فی الفتاوی الصغری الکفر شئ عظیم فلا اجعل المؤمن کافرا متی وجدت روایة
انه لا یکفر انتهی و فی الخلاصة و غیرها اذا کان فی المسئلة وجوه توجب الکفر و وجه واحد
یمنع التکفیر فعلی المفتی ان یمیل الی الوجه الذی یمنع التکفیر تحسینا للظن بالمسلم و فی التاتارخانیة
لا یکفر بالمحتمل لان الکفر نهایة فی العقوبة فیستدعی نهایة فی الجنایة و مع الاحتمال لا نهایة انتهی و الذی
تحرر انه لا یفتی بتکفیر مسلم امکن حمل کلامه علی محمل حسن او کان فی کفره اختلاف و لو روایة
ضعیفة فعلی هذا فاکثر الفاظ التکفیر المذکورة لا یفتی بالتکفیر بها و قد الزمت نفسی ان
لا افتی بشئ منها و هم در بحر الرائق نوشته و الحق ان ما صح عن المجتهدین فهو علی حقیقته و اما
ما یثبت من غیرهم فلا یفتی به فی مثل التکفیر و لذا قال فی فتح القدیر فی باب البغاة الذی صح
عن المجتهدین فی الخوارج عدم تکفیرهم و یقع فی الکلام اهل المذهب تکفیر کثیر لکن لیس من کلام

ویدل

الفقہاء الذین ہم المجتہدین بل من غیرہم ولا عبرۃ لغیر الفقہاء در درالمختار در باب المرتد نوشتہ

الکفر لغۃ الستر وشرعا تکذیبہ صلعم فی شئی مما جاء بہ من الدین ضرورۃ والفاظہ تعرف فی الفتاوی

بل افردت بالتالیف مع انہ لا یفتی بالتکفیر فی شئی منہا الا ما اتفق علیہ المشائخ کما سیجی قال

فی البحر الرائق فقد الزمت نفسی ان لا افتی بشئی منہا ہم دران باب نوشتہ اعلم انہ لا یفتی

بتکفیر مسلم امکن حمل کلامہ علی محمل حسن او کان فی کفرہ خلاف ولو کان ذلک بروایۃ ضعیفۃ

کما حررہ فی البحر وعزاہ فی الاشباہ الی الصغری ملا علی قاری در شرح فقہ اکبر در ذیل قول استحلال

المعصیۃ کفر اذا ثبت کونہا معصیۃ بدلالۃ قطعیۃ می نویسد والجمع بین قولہم لا یکفر احد

من اہل القبلۃ وقولہم یکفر من قال بخلق القران او استحالۃ الرویۃ او سب الشیخین ولعنہما

وامثال ذلک مشکل کما قال شارح العقائد وکذا قال شارح المواقف ان جمہور المتکلمین و

الفقہاء علی انہ لا یکفر احد من اہل القبلۃ وقد ذکر فی کتب الفتاوی ان سب الشیخین کفر وکذا انکار

امامتہما کفر ولا شک ان ہذہ المسئلۃ منقولۃ بین جمہور المسلمین فالجمع بین القولین

المذکورین مشکل ووجہ الاشکال عدم المطابقۃ بین المسائل الفرعیۃ

والدلائل الاصولیۃ التی من جملتہا اتفاق المتکلمین علی عدم

تکفیر اہل القبلۃ المحمدیۃ ویدفع الاشکال بان نقل کتب الفتاوی

مع جہالۃ قائلہ وعدم اظہار دلائلہ لیس بحجۃ من ناقلہ اذ مدار

الاعتقاد فی المسائل الدینیۃ علی الادلۃ القطعیۃ علی ان

فی تکفیر مسلم قد یترتب مفاسد جلیۃ وخفیۃ فلا یفید قول

بعضہم انما ذکروہ بناء علی الامور التہدیدیۃ والتغلیظیۃ

وقد

تصدی الامام الهمام فی شرح الهدایة للجواب عن هذا الاشکال حیث قال اعلم ان الحکم بکفر من ذکرنا من اهل الاهواء مع ما ثبت عن ابی حنیفة والشافعی من عدم تکفیر اهل القبلة من المبتدعة کلهم محمله ان ذلک المعتقد فی نفسه کفر فالقائل به قائل بما هو کفر وان لم یکفر بناء علی کون قوله ذلک عن استفراغ وسعه مجتهدا فی طلب الحق لکن جزمهم ببطلان الصلوة خلفهم لا یصح هذا الجمع اللهم الا ان یراد بعدم الجواز خلفهم عدم الحل ای عدم حل ان یفعل وهو لا ینافی صحة الصلوة والا فهو مشکل انتهی ولا یخفی انا یمکن ان یقال فی رفع الاشکال ان جزمهم ببطلان الصلوة خلفهم احتیاطا لا یستلزم جزمهم بکفرهم الا تری انهم جزموا ببطلان الصلوة مستقبلا الی الحجر احتیاطا مع عدم جزمهم بانه لیس من البیت بل حکموا بموجب ظنهم فیه انه منه فاوجبوا الطواف من ورائه وهم در شرح فقه اکبر نوشته و فرق بین نفی العام ونفی العموم والواجب انما هو نفی العموم مناقضة لقول الخوارج الذین یکفرون بکل ذنب وطوائف من اهل الکلام والفقه والحدیث لا یقولون ذلک فی الاعمال لکن فی الاعتقادات البدعیة وان کان صاحبها متاولا فیقولون بکفر من قال هذا القول لا یفرقون بین المجتهد المخطی وغیره ویقولون بکفر کل مبتدع وهذا القول یقرب الی مذهب الخوارج والمعتزلة فمن عیوب اهل البدعة انهم یکفر بعضهم بعضا ومن ممادح اهل السنة انهم یخطئون ولا یکفرون انتهی از ینکه نقل نمودیم ظاهر گردید که مذهب مختار جمهور فقها و مجتهدین و متکلمین و ائمه مسلمین عدم تکفیر است و همانست منصوص متون و شروح و مختار فتاوی و تکفیر کننده منسوب بعدم فقاهت و فساد عقیدت است چهارم از همان کتب فتاوی که در صورت مذاق خویش در باب تکفیر استناد میکنند و همان کتب حکم تکفیر بنسبت امور یکه مسطور کرده هم لامحالة تکذیب و رد آن روایات میکنند یکی از این طائفه در قریب همین ایام که فصول عمادی بدستش افتاده بود در مسئله فسخ برای قادم وغیره بآن استناد می نمود و درین باب غلو داشت

قال الله تعالى وان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا وانه لما قام عبد الله يدعوه كادوا يكونون عليه لبدا قل انما ادعو ربي ولا اشرك به احدا

مذہبی مطالبہ التصحیح نقل منودم مدین تقریب کتاب را حاضر آورد و از دست او گرفته جائیکہ تکفیر محمد اسمعیل بخاری صاحب صحیح علیہ الرحمۃ نوشتہ است آن مقام را برآورده پیش کردم مضطرب مانده بر زبانش جاری گردیده کہ احکام تکفیر ہمہ کتب اصلا قابل اعتبار نیست ہمہ اندراج خوارج ومعتزلہ ورسفیدہ زایدانہ حدیست ہزاران ہزار معتزلی وخارجی در فروع فقیہہ حنفی بوده اند تا اند خاص امام اعظم وابی یوسف متمذہب بمذاہب باطلہ گذشتہ وہزاران ہزار روایت ازان کسان مطابق مذہب ایشان درکتب فتاوی داخل صاحب فتاوی قنیہ کہ غلطی مشہور وصاحب درالمختار وصاحب اشباہ وغیره متاخرین ہم از و نقل می کنند معتزلیست شاه ولی اللہ در تفہیمات نوشتہ بین الحنفیۃ واہل السنۃ عموم وخصوص من وجہ تنقید روایات فتاوی بی ارجاع باصول مذاہب دست ندہد ولی این شرط فتوی دادن جائز نیست کما ہو مقرر فی محلہ این قرن شیطان کہ نہ لیاقت این کار دارند و نہ فکر اکتساب ادراک آن از دیگران وغرض اصلی اضلال جہال بی مبالاة لب بفتوی می کشایند ہداہم اللہ تعالی چون این مقدمہ ممہد شد حالا نقل میکنم عبارة تقویۃ الایمان مینویسد اول معنے شرک اور توحید کے سمجھنا چاہئے کہ اکثر لوگ پیرون کو اور پیغمبرون کو اور شہیدون کو اور فرشتون کو اور پریون کو مشکل کیوقت پکارتے ہین اور اونسے مرادین مانگتے ہین اور اونکی منتین مانتے ہین اور حاجت بر آنے کے لئے اونکی نذر نیاز کرتے ہین کوئی اپنے بیٹے کا نام عبد النبی رکہتا ہے کوئی غلام نبی کوئی غلام رسول کوئی حسین بخش حسن بخش پیر بخش مدار بخش قلندر بخش غلام حیدر غلام رسول اور اونکے جینے کے لئے کوئی کسی کے نام چوٹی رکہتا ہے کوئی کسی کے نام بدہی پہناتا ہے کوئی کسی کے کپڑے پہناتا ہے کوئی کسیکے نام بیڑی ڈالتا ہے کوئی کسیکے نام کی جانور کرتا ہے کوئی مشکل کیوقت کسیکی دہائی دیتا ہے کوئی باتون مین کسیکے نام کی قسم کہاتا ہے غرض کہ جو کچہ ہندو اپنے بتون سے کرتے ہین وہ سب کچہ یہہ جہوٹے مسلمان اولیا اور انبیا اور اامون اور شہیدون سے اور فرشتون اور پریون

۴۲

سے گرگذرتے ہین اور دعوی مسلمانیکا کیئے جاتے ہین سبحان اللہ یہہ منہہ اور یہہ دعوی
سچ فرمایا اللہ صاحب نے سورہ یوسف مین وما یومن اکثرہم باللہ الا وہم مشرکون ؛
اور نہین اکثر لوگ مسلمان مگر کہ شرک کرتے ہین فائدہ یعنے اکثر لوگ جو دعوی ایمان کا
رکھتے ہین سو شرک مین گرفتار ہین ؛ ببنید کہ صرف باعتبار افعال و اعمال حکم شرک جاری نمودہ
اول آیہ را اول باب کتاب یعنے وما یومن اکثرہم باللہ الا وہم مشرکون را بر دعوی کہ ہست
نمودہ ہمان آیہ ست کہ بسبب غلط فہمی بمعنی مراد ان آن آیہ کریمہ را معتزلہ در رد اہل سنت آوردہ
اندہ اہل سنت ازان جواب دادہ اندکہ مراد از یومن در آیہ کریمہ ایمان بمعنی لغوی ہست چنانچہ این
بحث در شرح مواقف بہ تفصیل موجود و ما در تمہید اشارتی بنقل آن نمودہ ایم وہ بسبب افعال
کہ شرک را بان منوط ساختہ اعتقاد و اقرار راہم معتبر نداشتہ چنانچہ نوشتہ جواب دیتے ہین
کہ ہم شرک تو نہین کرتے بلکہ اپنا عقیدہ اولیا و انبیا کی جناب مین ظاہر کرتے ہین شرک جب
ہوتا کہ ہم اون کو اللہ کے برابر سمجھتے بلکہ اون کو اللہ کا بندہ جانتے ہین اور اوسیکا مخلوق
اور یہ قدرت تصرف کی اوسنے اون کو بخشی ہے اور اوسیکی مرضی سے عالم مین تصرف
کرتے ہین اور اونکا پکارنا عین اللہ کا پکارنا ہے اور اونسے مدد مانگنی عین اللہ سے مدد
مانگنی ہے اور وہ لوگ اللہ کے پیارے ہین جو چاہین سو کرین اور اوس کی جناب مین ہمارے
سفارشی ہین اور وکیل اور اون کے ملنے سے خدا ملتا ہے اور اونکے پکارنے سے
اللہ کا قرب حاصل ہوتا ہے اور جتنا ہم اونکو مانتے ہین اتنا اللہ سے نزدیک ہوتے ہین
اور اسیطرح کی خرافاتین بکتے ہین وہم دران نوشتہ جو کوئی کسی پیر و پیغمبر کو یا بھوت پری کو
یا کسی کی جہوٹی یا سچی قبر کو یا کسیکی تہان یا کسیکے چلے کو یا کسیکے مکان کو یا کسیکے تبرک
کو یا نشان کو یا تابوت کو سجدہ کرے یا رکوع کرے یا اوس کے نام کا روزہ رکھے یا ہاتھ
باندہ کر کہڑا ہووے یا جانور چڑہاوے یا اونکے نام پر مال خرچ کرے یا ایسے مکانون
مین دور دور سے قصد کر کر جاوے یا وہان روشنی کرے یا غلاف ڈالے یا چادر چڑہاوے

حدیث در صحیح بخاری ... عن ابی بشر عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال انطلق النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی طائفۃ من اصحابہ عامدین الی سوق عکاظ وقد حیل بین الشیاطین وبین خبر السماء وارسلت علیہم الشہب فرجعت الشیاطین الی قومہم فقالوا ما لکم فقالوا حیل بیننا وبین خبر السماء وارسلت علینا الشہب فقال ما حال بینکم وبین خبر السماء الا ما حدث فاضربوا مشارق الارض ومغاربہا فانظروا ما ہذا الذی حال بینکم وبین خبر السماء فانصرف اولئک الذین توجہوا نحو تہامۃ الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بنخلۃ وہو عامدا الی سوق عکاظ وہو یصلی باصحابہ صلوۃ الفجر فلما سمعوا القرآن استمعوا لہ فقالوا ہذا واللہ الذی حال بینکم وبین خبر السماء فہنالک رجعوا الی قومہم فقالوا یا قومنا انا سمعنا قرآنا عجبا یہدی الی الرشد وانزل اللہ تعالی علی نبیہ صلی اللہ علیہ وسلم قل اوحی الی انہ استمع نفر من الجن وانما اوحی الیہ قول الجن وفی جامع الاصول از خبر البخاری ومسلم و ترمذی در جامع خود ابن عباس روایت کردہ قال قول الجن لقومہم لما قام عبد اللہ یدعوہ کادوا یکونون

علیہ لبدا قال لما اوہ یصلی و
واصحابہ یصلون بصحبہ صلاتہ
ویسجدون بسجودہ ویقتدون
طواعیۃ اصحابہ لہ قالوا القوم معہم
قام عبد اللہ یدعوہ کادوا یکونون علیہ لبدا ہذا حدیث حسن صحیح
یعنی ابن عباس گفت کہ لما قام عبد اللہ
شنو این است پس مراد آن است
کہ ہرگاہ دیدند جنیان آنحضرت را
کہ نماز میخواند بجماعت واصحاب آنحضرت
اقتدا میکردند در نماز بسجدہ تعجب
کردند از طاعت اصحاب حضرت با آن
اللہ علیہ وسلم و گفتند از قوم خود و لما
قام عبد اللہ یدعوہ کادوا یکونون
علیہ لبدا پس قطع نظر از تصرف
در معنی بدعوام مرجع کادوا یکونون
را کہ اصحاب کرام باشند بہمہ نوع

یا اوسکے نام کی چہڑی کہڑی کرے یا اوسکی قبر کو بوسہ دیوے یا مورچہل جہلے یا اوس پر شامیانہ
کہڑا کرے رخصت ہوتے وقت اولٹے پاؤن چلے چوکہٹ کو بوسہ دیوے ہاتہہ باندہکر
التجا کرے مرادین مانگے مجاور بنکر بیٹہہ رہے وہان کے گرد پیش جنگل کا ادب کرے
اور اسی قسم کی باتین کرے سو اس سے اوس پر شرک ثابت ہوتا ہے ببینید کہ
صرف بسبب ارتکاب افعال حکم شرک جاری نمودہ و در آخر کلام تعمیم نمودہ یہ خواہ
یون سمجہے کہ یہہ آپ ہی اس تعظیم کے لائق یا یون سمجہے کہ انکی اسطرح تعظیم کرنیسے اللہ خوش ہوتا
اور اس تعظیم کی برکت سے مشکلین کہول دیتا ہے الغرض تمام کتاب تقویۃ الایمان از امثال
ہمچنین احکام پر است وظاہر و باہر کہ ہمین ست مذہب خوارج و آنچہ اہل سنت مذہب
خوارج را بدگردہ اند ہمان اولہ تمام احکام تقویۃ الایمان رد گردیدہ حالا خصوصیت
افعالی را کہ کفر قرار دادہ ست باید دریافت کہ خاص خاص حکم ہر ہر فعل در شرع چیست
اول سجدہ برای غیر خدا از ہمہ اظہر و در قبح از ہمہ بیشتر حالش اینکہ سجدہ برای غیر خدا
دو قسم است سجدہ عبودیت یعنی غیر را معبود دانستہ اعتقاد نمودہ سجدہ نماید آن شرک
ست وسجدہ تحیت کہ در شرایع سابقہ جائز بود و درین شریعت ممنوع ست اگرچہ بعضی فقہا
در بعض جاہا بجواز آن رفتہ اند مگر مفتی بہ و مختار حرمت ہست وظاہر است کہ سجدہ تحیت
شرک نیست چہ اگر شرک می بود در شرایع سابقہ ہم جائز نمیشد سجدہ ملائکہ آدم را وسجدہ
والدین واخوان یوسف یوسف را منصوص قرآن است واز کمال سفاہت است آنچہ
در تقویۃ الایمان نوشتہ اور جو کوئی یہہ بات کہے کہ اگلے دینون مین کسی کسی مخلوق
کو بہی سجدہ کرتے تہے جیسے فرشتون نے حضرت آدم کو اور حضرت یعقوب نے حضرت
یوسف کو تو ہم بہی اگر کسی بزرگ کو کرلین تو کچہہ مضایقہ نہین سو یہ بات غلط ہے آدم کے
وقت لوگ اپنی بہنون سے نکاح کرلیتے تہے چاہئے کہ یہہ بہی اپنی بہنون سے نکاح کرلین الخ
ہذیانانہ تفصیل آنکہ حرمت وممنوعیت چیزے دیگر شرک چیزے دیگر حرمت و حلت مختلف

۴۴

[illegible]

[illegible]

میشود باختلاف ملل بلکه در یک ملت باختلاف اوقات کلام دران نیست سخن در شرک
است که در همه ملل و ادیان و در تمام اجزای زمان مجوز نیست اگر این سجده شرک می‌بود
امکان جواز نداشت واین قیاس لیس ابلهانه و ملحدانه است بارتکاب افعال محرمه این
شریعت بعد اباحت آن در شرائع سابقه خیال شرک نمودن خالی از جنون و زندقه نیست
لطف اینکه خود هم در جای دیگر در بیان تقویة الایمان می نویسد شرک سے منع اور توحید
کا حکم سب شریعتوں میں تھا پس از نفس کلامش ثابت که سجده مجوزه شرائع سابقه شرک
نیست و آنچه ما از تفصیل اقسام سجده ذکر کردیم هر چند کتب دین ازان مشحون است
چیزے نقل آن ضرور نیست و اقتصار بر نقل از اصول و فروع صاحب تقویة الایمان
مناسب نمود که اسمعیل برادرزاده عبد العزیز بود و در تفسیر عزیزی نوشته پیشانی بر
زمین نهادن بدو طور واقع میشود یکی آنکه برای اداے حق عبودیت باشد واین قسم
در جمیع ادیان و ملل براے غیر خدا حرام و ممنوع است و هیچگاه جائز نشده زیرا که از محرمات
عقلیه است و محرمات عقلیه به تبدل ادیان و ملل متبدل نمیشود و دلیلش آنکه این تعظیم
مشعر بغایت تذلل است و غایت تذلل براے کسے سزاوار است که در غایت عظمت باشد
و غایت عظمت آنست که ذاتی باشد و عظمت ذاتی خاص بحضرت حق است در هیچ مخلوق
یافته نمیشود دوم آنکه برای تکریم و تحیت باشد مانند سلام و سر خم کردن و
انحنی باختلاف رسوم و عادات و تبدل ازمنه و اوقات مختلف است گاہے مباح بوده
گاہے حرام در امتہاے سابقه جائز بود چنانچه در قصه حضرت یوسف واقع شده و
خروا له سجدا و در شریعت ما این هم فیمابین مخلوقات حرام و ممنوع و سجود فرشتگان برای
حضرت آدم همین طریق بود انتهی ببینید که عظمت مقید بقید ذاتی است و صاحب تقویة الایمان
بالجاد اطلاق نوشته که خواه یوں سمجھے خواه یوں سمجھے ہر طرح شرک ثابت ہوتا ہے
و چونکه در صحیفه که چنگ ابدال اسمعیلیه و امروز معتمد علیه آن باب است باین تفصیل اعتراف است

ابرا و دیگر شواهد ضروری نیست و در مائة المسائل به بینید که در جواب سوال ۱۳ سجدهٔ تحیه را
حرام و سجدهٔ عبادت را شرک نوشته چنانکه صاحب تقویة الایمان نوشته و عمده در جمیع
افعال که سجده است هرگاه آن هم مقید است پس بدیگر اشیاء ذکر نمود داشتن چه رسد
صاحب مائة مسائل تقبیل و انحنا را کروه و سجدهٔ تحیه و طواف را حرام نوشته در تقویة الایمان
همه را شرک قرار داده و حق آنست که طواف در حکم سجدهٔ تحیه نیست مثل تعریف ست
تقارب تقبیل و کراهتهٔ این اشیاء مختلف فیه بین الفقها و همچه امور باعث تکبیر و تفریق بر حکمین
هم نمیتواند شد چه جاے تکفیر چرا که بسیاری از اکابر تصریح جواز ان کرده اند گو نزد
جماعتے رجحان بجانب عدم استحسان است و فقیه هم بهمین مسلک سالک است اسمعیلیه
و انحقیه را معلوم نیست که شاه ولی الله در کتاب انتباه فی سلاسل اولیاء الله نوشته اند
ذکر برائے کشف قبور اول چون بمقبره در آید دوگانه را بروح آن بزرگوار ادا کند اگر
سورهٔ فتح یاد باشد در اول رکعت بخواند و در دوم اخلاص والا در هر رکعت سوره
اخلاص چند بار بخواند بعده قبله را پشت داده بنشیند و یکبار آیة الکرسی و بعض سورتها
بخواند ختم کند و تکبیر گوید بعده هفت کرت طواف کند و دران تکبیر بخواند و آغاز
از راست کند بعده طرف پایان رخساره نهد و بیاید نزدیک روے میت بنشیند
بگوید یا رب بست یکبار بعده اول طرف شمال بگوید یا روح و در دل ضرب کند یا روح
الروح مادامیکه انشراح یابد این بکند انشاء الله کشف قبور و کشف ارواح حاصل
آید انتهی و شاه عبد العزیز صاحب بقبر والد خویش و قبر حضرت خواجه باقی بالله
قدس سره و مرقد حضرت محبوب الهی نظام الدین اولیا قدس سره و دیگر بزرگان
بوسه میدادند و میگفتند که هرکه در حالت حیات قدم او می بوسیدیم بعد ممات بر قبر
شان بوسه میدهیم و همچنان برادران و والد ماجد شان این عمل می کردند چنانچه
بست و نهم ربیع الثانی ۱۲۴۰ هجری که در دهلی عقد مجلس گردیده مولوی رشید الدین خان مصنف

ومولوی مخصوص الله وغیره اعیان بمجمع خاص وعام مولوی عبدالحی ومولوی اسمٰعیل را ملزم
ومغلوب ساختند مولوی مخصوص الله ومولوی موسی اوّل رہمین امر مواخذه نموده بودند
که اکابر را بوسه بر قبور بزرگان میدادند وایشان بوسه قبر را شرک میگویند چنانچه آن
وقت مولوی عبدالحی ازین حکم انکار کردند قوله یا چادر چڑہاوے یا اونکے نام کی چہڑی
کہڑی کرے یا مورچہل جہلے یا شامیانہ کہڑا کرے محصل دعوی اینکه بعضی کارہا را خدای
تعالی برای تعظیم خود خاص کرده است که آنرا عبادت گویند پس اگر کسے آن کارہا
برای غیر خدا کند بر وے شرک ثابت شود واین را شرک فی العبادة می گویند وشمار نمود
دران کارہا این چہار چیز را هم بپینید چه جرأت افترا است بر الله تعالی الله تعالے
کجا فرموده است که این چیزہا را برای خود خاص کرده ام فصل چہارم که برای شرک
فی العبادة وضع نموده ودر انجا اکثر دعاوی واہیہ خود آیات واحادیث بی مناسبت
محض یاد نموده واو ہذیان سرائیہا داده بطور خود کشش ہم اصلا مذکور این امور نیست
اسمٰعیلیہ را باید که باثبات دعوی خویش بپردازند یا اقرار نمایند بداخل بودنش در وعید
ان الذین یفترون علی الله الکذب لا یفلحون کلام در جواز وعدم جواز نیست
در خاص کردن الله تعالی است برای خود تلفظ باین الفاظ وقبول آن کار عاقل
نیست اگر اسمٰعیل را عقل ہے بود بالضرور می پرسید که شامیانہ کہڑا کرنا جو عبادت
خدا کی ہے کہاں کہڑا کرے عرش پر یا خانہ کعبہ پر که وه ہی بلند ہے اور یہہ عبادت
کبہو کسیکو نصیب ہی ہوئی یا نہیں اور خدا کے نام کی چہڑی کہڑی کرنیکا ہی طریقہ پوچہنا
ضرور تہا اصل مغالطہ اینست که بر سر ہر جا وبیجا که مردم را با قبور انبیاء واولیاء دیدہ چونکہ
شائبہ تکریم آن اکابر یافته میشد ناگوار افتاد رخصت مباح ت استحسان حسن که کفر بلت
عداوت بود بحکم کراہت وتحریم ہم تسکین کین معظمین ومعظمین نگردیده بحکم شرک تسکین غبار
خاطر فرمودند نشست وبر کرسی نشستن این حکم موقوف بر آن ادعا لہذا باین نوع کلام

۴۸

ورواه عطية وقال سعيد
ابن جبير عنه هذا من قول
السفهاء الذين رجعوا الى قومهم
من الجن اخبروهم بما راوا من
طاعة اصحاب النبي صلى الله
عليه وسلم واقتدائهم به
الصلوة وقال الحسن

کانوا یستقبلون به فی الصلوۃ قال اللہ تعالیٰ
الصحابه علیه السلام الذین
جعل معقول الجن فضیر کادوا
منظر که وعلی قرائة الکسر اذا
منتظر قبلاً و سمعوا مالم یسمعوا
ومجودا لا کمنهم راوا مالم یروا
واقتداء اصحابه به قیاما وقعودا
من عبادته وسمعوا من قرائته
یرکب بعضهم بعضا ازدحاما شاهدوا
یکونون علیه لبدا والمعنی
کمن

تفوہ شود و حال شامیانہ بر قبر اینکہ در مائۃ مسایل نوشتہ شامیانہ و قبہ استادہ کردن بر
قبر مکروہ و ممنوع کما یظہر من الروایات و فی البخاری و رای ابن عمر فسطاطا علی قبر
عبد الرحمن فقال انزعہ یا غلام فانما یظلہ عملہ انتہی می گویم عینی در شرح بخاری نوشتہ
کہ عبد اللہ بن عمر و ابو سعید و ابن مسیب مکروہ میداشتند ضرب فسطاط و قبہ را و عمر
رضی اللہ عنہ برپا کرد بر قبر زینب بنت جحش و عائشہ بر قبر برادر خود و محمد بن حنفیہ بر قبر
ابن عباس و فاطمہ بنت حسین بن علی کرم اللہ وجہہ بر قبر شوہر خود حسن بن حسن علیہم السلام
ابو داؤد در سنن از قاسم بن محمد کہ از اکابر تابعین و فقہاے سبعہ مدینہ است روایت
نمودہ قال دخلت علی عائشہ رضی اللہ عنہا فقلت یا اماہ اکشفی لی عن قبر رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و صاحبیہ فکشفت لی ازین حدیث صحیح پوشیدہ داشتن قبور
متبرکہ و کشادن براے زیارت فعل صحابہ ظاہر قولہ رخصت ہوتے وقت اولٹے
پاؤں پہلے ازیں قسم است محتاج سند ظاہر ہے کہ داخل بدعات سیئہ می کنند و فقہا
می نویسند استحسنہا المشایخ قولہ ہاتھ باندہ کر کہڑا ہووے دلیل این دعوے کہ در
فصل چہارم حدیث من سرہ ان یتمثل لہ الناس قیاما فلیتبوء مقعدہ من النار
است و بس کہ در بیان آن مانند شتر بے مہار ہر سو دویدہ و بر ہر ذی عقل ظاہر کہ معنے
حدیث را با دعویش مناسبتے نیست شیخ عبد الحق در ترجمہ مشکوۃ نوشتہ ازینجا معلوم
میشود کہ مکروہ و منہی عنہ دوست داشتن بر پاے استادن مردم است بخدمت بطریق
تکریم و تعظیم و آنچہ کہ بر ینوجہ نبود مکروہ نباشد انتہی ہمچنین در دیگر شروح مذکور در
فتاوی عالمگیری در خاتمہ کتاب حج فی زیارۃ قبر النبی صلی اللہ علیہ وسلم می نویسد
و یقف کما یقف فی الصلوۃ الخ کذا فی الاختیار شرح المختار شیخ در جذب القلوب
نوشتہ و در وقت سلام بر آنحضرت و وقوف در آنجناب باعظمت دست
راست بر دست چپ نہند چنانچہ در حالت نماز کنند کرمانی کہ از علما حنفیہ است

یدعون من دونہ الا اناثا وان
یدعون الا شیطانا مریدا
لعنہ اللہ ترجمہ فرمایا اللہ صاحب نے
سورۂ نساء میں کہ نہیں پکارتے ہیں
لوگ سوا اللہ کے مگر عورتوں کو اور
نہیں پکارتے ہیں مگر شیطان سرکش

۴۸

تصریح باین کرده انتهی قوله مجاور بنکر مشبہ ہے درمجاورت کہ معظمہ اختلافست در فتح القدیر
مذکور اختلف العلماء فی کراهة المجاورة بمکة وعدمها فذکر بعض الشافعیة ان المختار
استحبابها الا ان یغلب علی ظنه الوقوع فی المحظور وهذا قول ابی یوسف ومحمد وذهب
ابو حنیفة ومالک الی کراهتها وکان ابو حنیفة یقول انها لیس بدار هجرة ودرتحبیر
عمیق مذکور ولهذا کان عمر رضی الله عنه یدور علی الحجاج بعد قضاء النسک بالدرة
ویقول یا اهل الیمن یمنکم ویا اهل الشام شامکم ویا اهل العراق عراقکم وحسن
مجاورت مدینة منورة باحادیث صحیحة وآثار صریحة ثابت عن ابی هریرة رضی الله
عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یصبر علی لاواء المدینة وشدتها
احد من امتی الا کنت له شفیعاً یوم القیمة رواه مسلم وعن ابن عمر رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من استطاع ان یموت بالمدینة
فلیمت بها فانی اشفع لمن یموت بها رواه احمد والترمذی قوله وہاں کے گرد
پیش کے جنگل کا ادب کرے در عامہ کتب حدیث باب حرم المدینہ بعد باب حرم مکہ موجود
المدینة حرام ما بین عیر الی ثور فمن احدث فیه حدثا او آوی محدثا فعلیه
لعنة الله والملائکة والناس اجمعین لا یقبل منه صرف ولا عدل الحدیث متفق
علیه ان ابراهیم حرم مکة وجعلها حراما وانی حرمت المدینة حراما ما بین
مازمیها ان لا یهراق فیها دم ولا یحمل فیها سلاح ولا یخبط فیها شجر الا
العلف رواه مسلم بالجملہ از احادیث این مضمون کتب حدیث مشحون ودر تحریم
وتکریم وآداب وتعظیم مدینہ منورہ کسے از اہل اسلام تا این دم دم نزدہ در ترتب
احکام مثل جزاء وغیره البتہ اختلافست جرءة بیدینی زیادہ ازین چہ خواہد بود کہ نجدیہ
می نمایند خذلہم اللہ تعالی قولہ دور دور سے قصد کرکر جاوے سفر برای زیارت قبر
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در تمام کتب حدیث وفقہ مذکور در فتح القدیر نوشتہ

بلکہ شرکت ایشان در امور خاصہ بعضے بندگان بودگمان میکردند کہ مانند آنکہ بادشاہ
عظیم القدر بندگان خاص خود را باطراف ممالک میفرستد و ایشان را در امور
جزئیہ تا وقتیکہ حکم صریح بادشاہ نشدہ است مختار و متصرف میدارد و خود با مور جزئیہ
بندگان نمی پردازد و حوالہ سائر بندگان بقہارمہ میکند و شفاعت قہارمہ در باب خادمان
و متوسلان ایشان قبول مینماید ہمچنین ملک علی الاطلاق بعضے بندگان خود را خلعت
الوہیت دادہ است و رضا و سخط ایشان در سائر بندگان اثر میکند پس واجب
میدانستند تقرب بآن بندگان خاص تا شایستگی قبول ملک مطلق حاصل شود و شفاعت
برائے ایشان در مجاری امور درجہ پذیرائی یابد و بلاحظہ این امور سجدہ ایشان
ایشان و ذبح برائے ایشان و حلف بنام ایشان و استعانت در امور ضروریہ بقدرت
کن فیکون ایشان تجویز نمودند و صورتہا از سنگ و صفر و روئین و مثل آن تراشیدہ
قبلہ توجہ بآن ارواح ساختند و جاہلان رفتہ رفتہ آن سنگہا را بذاتہا خود معبود انگا
و خلط عظیم راہ یافت انتہی و ایضاً فیہ را یقاً بیان شناعت عبادۃ اصنام و سقوطہا
از مراتب کمالات انسانیہ فکیف مرتبۃ الالوہیۃ واین جواب مسوق است برائے کسانیکہ
اصنام را معبود ذاتی انگارند انتہی و در حجت بالغہ نوشتہ در حال مشرکین ذہبوا الی ان
ان الصالحین من قبلہم عبدوا اللہ و تقربوا الیہ فاعطاہم اللہ الالوہیۃ فاستحقوا
العبادۃ من سائر خلق اللہ کما ان ملک الملوک یخدمہ عبدہ فیحسن خدمتہ فیعطیہ
خلعۃ الملک و یفوض الیہ تدبیر بلد من بلادہ فیستحق السمع والطاعۃ من اہل
ذلک البلد و قالوا لا تقبل عبادۃ اللہ الا مضموما بعبادتہم بل الحق فی غایۃ التعالی
فلا یفید عبادتہ تقربا منہ بل لابد من عبادۃ ہؤلاء لیقربوا الی اللہ زلفی و قالوا
ہؤلاء یسمعون و یبصرون و یشفعون لعبادہم و یدبرون امورہم و ینصرونہم
فنصبوا علی اسمائہم احجارا و جعلوہا قبلۃ عند توجہہم الی ہؤلاء فخلف

من بعد هم خلف فلم يفطنوا الفرق بين الاصنام وبين من هي على صورته
وظنوها معبودات باعيانها ولذالك رد الله تعالى عليهم تارة بالتنبيه على
ان الحكم والملك لله خاصة وتارة ببيان انها جمادات الهم ارجل يمشون
بها ام لهم ايد يبطشون بها ام لهم اعين يبصرون بها ام لهم آذان يسمعون
بها در تفسير عزيزى نوشته و استعانت باچيزيست كه توهم استقلال آن چيز در وهم و فهم
هيچكس از مشركين و موحدين نيگذرد واين قسم استعانت بلاكراهت جائزست باچيزے
است كه توهم استقلال آن چيز در مدارك مشركين جا گرفته مثل استعانت بارواح فلكيه و
عنصريه يا ارواح سائره و امثال فلك واين نوع استعانت عين شرك است ومنافى
ملت حنفى است انتهى ملخصا و در افراط وتفريط استعانت نوشته ملائكه وارواح انبيا و
اوليا را در پرده صور وتماثيل و قبور وغيرها معبود سازد رزق وفرزند وخلاصت
ومنصب از ايشان بالاستقلال درخواست كند وشفاعت وعرض ايشان را در جناب
او تعالى واجب القبول گويند و آن جناب باشد بدانند انتهى وايضا فيه واز انجمله كسانيكه
در دفع بلا ديگرانرا ميخوانند وهمچنين در تحصيل منافع بديگران رجوع مينمايند بالاستقلال
نه اينكه توسل بآن ديگران نمايند انتهى وايضا فيه افعال عاديه الهى را مثل بخشيدن فرزند
وتوسيع رزق وشفاء امراض وامثال ذلك را مشركان نسبت بارواح خبيثه
واصنام نمايند وكافر ميشوند وموحدان از تاثير اسماى الهى يا خواص مخلوقات
او سيدانند از ادويه وعقاقير وبادعاى صلحاے بندگان او كه هم از جناب او درخواسته
انجاح مطالب مى كنانند مى فهمند ودر ايمان شان خلل نمى افتد انتهى وايضا فيه اكثر
اقسام سحر را اذكياے امت محمديه مصطفويه على صاحبها الصلوة والتحية اصلاح نموده شرك
وكفر را از ان دور كرده استعمال كرده اند پس اصلاح قسم اول دعوت علوى ست
كه ملائكه علويه را بآن تسخير مى كنند باستعانت اسماى عظام الهى وآيات قرآنى واصلاح

٥٥

کرامیکه پیش بزرگان می برند نذر و نیاز میگویند آرے نذر شرعی قسمے ازان گاہے
میباشد و حکم آن نذر اینست که اگر بتحقیق محض برائے اولیاست حرام ست و اگر
بصورت است نه بحقیقت هر یکی ازین سه وجه مباح است الهی مراد من حاصل شود نذر
تو بزار خدام الصالح رسانم یا باینطور که یا حضرت در جناب الهی برای مشکل دعا
بکنید اگر این مراد حاصل شود از طرف تو در جناب الهی اینقدر طعام یا نقد رسانم
تا ثواب آن عائد بشما گردد یا گوید الهی ببرکت فلان بزرگ اگر مشکل من آسان کنی
اینقدر مال برائے تو بدهم و ثواب آن تنخواه آن بزرگوار سازم انتهی ملخصا شاه عبدالعزیز
در تحفه نوشته ازین ست که حضرت امیر و ذریة او را تمام امت بر مثال پیران و مرشدان
می پرستند و امور تکوینیه را وابسته بایشان میدانند و فاتحه و درود و صدقات و
نذر و منت بنام ایشان رائج و معمول گردیده چنانچه با جمیع اولیاء الله همین مرسوم
است انتهی بالجمله افعالیکه در ینجا مشرک قرار داده و حکم نموده که الله تعالی خاص نموده است این
افعال را برائے خود در فصل چهارم که نام آن افعال هم بر زبان نیاورده تا باثبات چه رسد
و چیزها را که ذکر نموده و بران شواهد آورده سراسر تغلیط و تفریط که ذکر چیزے دیگر
و تخصیص چیزے دیگر دلیل باید که موافق دعوی باشد و تفسیر مطابق آنچه از رسول الله
صلی الله علیه وسلم و صحابه و جمهور سواد اعظم مروی باشد نه اینکه لفظی ذکر نموده معنیش مخالف
جمهور تراشیده از مطلب محض بیگانه بیدایان سرایها په دار ند مقرض تفصیل هر هر فعل
که نسبت آن حکم شرک نموده است بتطویل می کشد و ضیق وقت رخصت نمیدهد ازان
اعراض نموده شد فاما از انچه مذکور شد بحکم بطلان جمله احکام تقویة الایمان پے توان برد
و باید دانست که کلام فیما بین علما کلام در افعالے بوده است که بودن آن معصیت
بدلایل شرعیه ثابت و شارع آنرا اماره و علامت تکذیب گردانیده باشد این قرن
شیطان افعالے را که حسن و استحباب آن از دلائل شرعیه ثابت و شارع امر بدان نموده

ومن اضل ممن یدعو من دون الله من لا یستجیب له الی یوم القیامة وهم عن دعائهم غافلون

یستجیب له یعنی الاصنام لا یجیب عابدیها الی شیء یسألونه الی یوم القیامة یعنی ابدا ما دامت الدنیا وهم عن دعائهم غافلون لانها جماد لا تسمع

52

ہم کفر و شرک قرار داوند حالا میخواہم کہ تنبیہ بر اصول مغالطہ ہای کل کتاب مذکور نمودہ ہم
بیانش اینکہ شرک را چہار قسم نمودہ اول اشراک فی العلم یعنے اللہ کا سا علم اور کو ثابت
کرنا اس عقیدہ سے آدمی کافر ہو جاتا ہے خواہ یون سمجھے کہ یہ بات اون کو اپنی ذات
سے حاصل ہے خواہ اللہ کے دینے سے غرض اس عقیدہ سے ہر طرح شرک ثابت ہوتا ہے
دوسرا شرک فی التصرف یعنے اللہ کا سا تصرف اور کو ثابت کرنا محض شرک ہے خواہ
یون سمجھے کہ ان کامون کی طاقت اون کو خود بخود ہے خواہ یون سمجھے کہ اللہ نے
اون کو ایسی قدرت بخشی ہے ہر طرح سے شرک ثابت ہوتا ہے تیسرا شرک فی العبادۃ
یعنے اللہ کی سی تعظیم کرنی اور کسیکی پہر خواہ یون سمجھے کہ یہ آپ ہی اس تعظیم کے
لایق ہین یا یون سمجھے کہ انکی اس طرحکی تعظیم کرنیسے اللہ خوش ہوتا ہے اور اس
تعظیم کے برکت سے مشکلین کہول دیتا ہے ہر طرح شرک ثابت ہوتا ہے چوتہا شرک فی
العادت یعنے اپنی عادت کے کامون مین جو اللہ کی تعظیم کرنی چاہیے سو غیر کی کرے
ہمین ست خلاصہ تمام کتاب و برای اثبات ہمین مطالب آیات و احادیث بر خلاف مراد
مسوق لہ الکلام و مخالف تفسیر و شرح جمہور اہل اسلام باتباع شیخ نجدی ایراد نمودہ است
ما اول غلطی مدعیاتش ثابت میکنیم و اقتصار مینمائیم بر نقل کلام اکابر او باید دانست کہ
شاہ ولی اللہ در فوز الکبیر نوشتہ شرک آنست کہ غیر خدا را صفات مختصہ خدا اثبات
نماید مثل تصرف در عالم بارادہ کہ تعبیر از ان بکن فیکون میشود یا علم ذاتی غیر از
اکتساب بحواس و دلیل عقل و منام و الہام و مانند آن یا ایجاد شفای مریض یا لعنت
کردن شخصی و ناخوش بودن از وتا بسبب آن کراہت تنگدست یا بیمار یا شقی گردد
و یا رحمت فرستادن بر شخصی تا بسبب آن رحمت فراخ نعمت و صحیح بدن و سعید باشد
و این مشرکان در خلق جواہر و تدبیر امور عظام ہیچکس را شریک نمیدانستند چون
خدای تعالی برای کاری ابرام فرماید ہیچکس را قدرت مخالفت اثبات نمیکردند

خشیۃ من محبوب حق سبحانہ از وجود ... ثابت ... بنیت ... وبحث ... برات ... الاثبات ان المتولی للافعال ... الروح لا البدن و لاثبات ... ان معرفۃ اللہ لا للروح کالروح تعذیب ... البدن علی ما قد ناقی الملائکۃ والروح ... تعالی نزل علیہ السلام ... وقال ... ابی بطیفور ... ابیت عند ربی ... الی ... عن ... ولھذا المعنی ... عالم الغیب ... ولھذا باحوال ... الیہ علما ... از اہل ضعفا ... رفع ... اللہ وجہہ ... قال علی کرم اللہ وجہہ ... خیبر ... ما قلعت باب خیبر بقوۃ جسمانیۃ ولکن بقوۃ ربانیۃ ... علیہا کرم اللہ وجہہ

الوقت انقطع نظرہ عن عالم الاجساد فقد جزم محصلہ من القدرۃ ما قدر بہا علی ما لم یقدر علیہ غیرہ وکذا العبد اذا واظب علی الطاعات بلغ الی المقام الذی یقول اللہ کنت لہ سمعا و بصرا فاذا صار جلال اللہ سمعا لہ سمع القریب والبعید واذا صار بصرا لہ ... بصر القریب والبعید ... اذا صار ... قدر علی التصرف فی الصعب والسہل والقریب و ... البعید ... المعنوی الروحانی ... سید المرسلین صلی اللہ علیہ وسلم ... و دیگر انبیاء کرام و اولیاء عظام ... را مید انند کہ اللہ تعالی ارواح ... کاملہ را میشنوانند در عالم برزخ ... کلام احیاء بطریقیکہ میشنوا بدون

قال الله تعالیٰ و من اضل ممن یدعو من دون الله من لا یستجیب له الی یوم القیمة و هم عن دعائهم غافلون

ترجمہ فرمایا اللہ صاحب نے سورۂ احقاف میں اور کون زیادہ گمراہ ہے اوس شخص سے کہ پکارتا ہے سوائے اللہ کے ایسے کو کہ نہ قبول کرے اوس کی بات کو قیامت کے دن تک اور وہ اون کے پکارنے سے غافل ہیں

قال مشایخنا من افضل المند وبات فی مناسك الفارسی وشرح المختار انها قریبة من الواجب لمن له سعة روی الدارقطنی والبزار عنه صلی الله علیه وسلم من جاءنی زائرا لا تعمله حاجة الا زیارتی کان حقا علی ان اکون له شفیعا یوم القیمة واخرج الدارقطنی ایضا من حج وزار قبری بعد موتی کان کمن زارنی فی حیوتی بالجملة اگر استقصاے این باب کرده آید دفترے گردد و در حدیث شد رحال استثنا نسبت بمساجد ست نزد اہل حق و چون این مبحث را در رد استفبابات بتجمیل رسانیده ام درینجا از تفصیل عطف عنان نموده آید ابن تیمیه وغیره بد مذہبان براه شده و ذہ رفته که کلام و تشکلاتش مردود و نزد اہل سنت و بشنومی این کلام آنچه بانجام یافت در مقدمه چیزے ذکر کردیم و در مواہب لدنیه نوشته و من نذر الزیارة وجبت علیه کما جزم به ابن کج من اصحابنا و عبارته اذا نذر زیارة قبر النبی صلی الله علیه وسلم لزمته الوفاء وجها واحدا قوله مراد مانگے دعائے زائر از جناب الٰہی برائے خود و برائے میت در شرع آمده و دعا باین طور که الٰہی بحرمت نبی و ولی حاجت مرا روا کن جائز است این وجه از ائمة المسائل است و دعاے زائر باین طور که یا رسول الله یا ولی الله در جناب الٰہی عرض کنید که حاجت من برآید ہم در مذہب حق از افعال و اقوال و تقاریر صحابه و تابعین و تبع تابعین و ائمه مسلمین و علمار مذاہب اربعه از متقدمین و متاخرین تا شاه ولی الله و شاه عبد العزیز بخوبی ثابت در دفع ستترگرگیہاے مائة و اربعین آنرا بخوبی ظاہر نموده ایم شاه عبد العزیز در تفسیر فاقبره نوشته اند و دفن کردن گویا سکنے برائے روح ساختن است بنا برین ست که از اولیاء مدفونین و دیگر مومنین انتفاع و استفاده جاریست و آنہا را افاده و اعانت نیز متصور قوله اکثر لوگ پیرون کو اور پیغمبرون کو اور اماموں کو اور شہیدون کو اور فرشتوں کو اور پریوں کو مشکل کے وقت پکارتے ہیں اور اونسے مرادیں مانگتے ہیں اقول این ہر دو فعل اصلا شرک

۵۰

نیست شرک عبارت ست از اعتقاد الوہیت غیر اللہ تعالی و بے اعتقاد امثال این
افعال مشرک شدن نمیتواند بلکہ مامور و در شرع وارد اذا اراد عونا فلیناد اعینونی
یا عباد اللہ من کانت لہ ضرورۃ فلیتوضاء ولیصل رکعتین ثم لیقل اللہم انی اسئلک
واتوجہ الیک بمحمد نبیک نبی الرحمۃ یا محمد انی توجہت بک الی ربی فی حاجتی ہذہ
لتقضی لی اللہم فشفعہ فی این ہر دو روایت در حصن حصین ست ملا علی قاری
در شرح آن نوشتہ در بعض روایات لتقضی بصیغہ حاضر معروف ہم آمدہ است
پس اسناد مجازیست شاہ عبد العزیز در تفسیر سورۃ والشقت نوشتہ اند بعض از خواص
اولیاء اللہ را کہ جارحہ تکمیل و ارشاد بنی نوع خود گردانیدہ اند درینحالت تصرف در دنیا
دادہ و استغراق آنہا بجہت کمال وسعت مدارک آنہا مانع توجہ باین سمت نمیگردد
و اویسیان تحصیل کمالات باطن از انہا مینمایند و ارباب حاجات حل مشکلات خود از انہا
می طلبند و می یابند و زبان حال آنہا دران وقت ہم مترنم باین مقالات است ع
من آیم بجان گر تو آئی بتن * قولہ اور اونکی منتیں مانتے ہیں اور حاجت برآنے کے
لئے نذر و نیاز کرتے ہیں خود در جواب مولوی عبد الحکیم بر استفتای شاہ عبد العزیز
صاحب در رسالہ بحیرہ بتفصیل تصریح نمودہ است کہ نذر اولیا بدو طریق است حسن و قبیح اگر طریق حسن
در دل باشد اما از زبان لفظ نذر کند خللی دران ہست یا نہ نظر برانکہ این لفظ در
شرع مستعمل برای معنی است کہ مختص بخدا است باید کہ شائبہ از ممنوعات شرعیہ دران
باشد و اولی آن ترک اولی است اما حرام نمیتوان گفت قصہ مسلمانان کہ بجای اسلمنا
صبانا گفتند شاہد آنست و اگر از الفاظ مشترکہ گو بسبب استعمال عرف این دیار اشتراک
پیدا کردہ گفتہ آید باکی نیست انتہی ملخصا در تقویۃ الایمان این ہمہ تفصیل منسوخ و حکم
شرک علی الاطلاق نافذ مولوی رفیع الدین در رسالہ نذر در مزارات اولیا
نوشتہ اند لفظ نذر کہ اینجا مستعمل می شود نہ بمعنی شرعی ست چہ عرف آنست

قسم دوم عزائم و دعوت سفلی است که موکلان ارضیه و جنات را مسخر میکنند اما باستعانت
اسما و آیات بے شائبہ کفر و شرک یا تعظیم غیر اللہ بلکہ بحکومت و استیلا و اصطلاح قسم
سیوم تحصیل ربط با ارواح طیبه صلحا و اولیاست که اکثر اویسی مشربان بعمل می آرند
و در حوائج خود و دیگر خلق بآن منتفع میشوند و در طریق تحصیل آن نیز طهارت و تلاوت
و ارسال ثواب صدقات برائے ارواح منظور میدارند و اصطلاح قسم پنجم عقد همت است
که از مشائخ کبار و اولیاء ابرار برائے حل مشکلات بوقوع آمده و آن تعلق هم بتکییف
بکیفیت عقلی است که بسبب استغراق در ملاحظه اسمی از اسمار الهی دست داده که سراسر
مبنی بر نزاهت روح و ترقی آن از عالم ادناس و الواث است و اصطلاح قسم ششم
تعمق است در خواص آیات و اسمار و ارقام و اعداد آنها و ترکیب بعضی با بعضے
و تصویر اوفاق مبارکه بر قراطیس مختلفه و الواح متفاوتة الخواص تا مطلبی از مطالب
محموده را آن تحصیل نمایند چنانچه در کتب تعویذات و خواص اسماء و سور قرآن
مع القیود و الشروط و در کتب تکسیر مبسوط و مشروح است و به تبعیت این علم
در خواص اشیاء دیگر از عنصریات و خواص بروج و درجات و شرف و وبال
نیز تعمق میکنند و دران ذکر الله را ممزوج میسازند بالجمله وجه قبح سحر همین است
که منجر به کفر و شرک و اعتقاد تاثیر کواکب و ارواح مدبره یا ارواح خبیثه شیاطین
میگردد و موقوف بر التجا الی غیر الله و انهماک در دیدن اسباب بحیثیکه از مطالعه
قدرت مسبب غافل سازد می شود چون این وجه قبح بالکلیه زائل شود پس
مدار حل و حرمت بر اغراض مقصوده می باید ان خیرا فخیر و ان شرا فشرا
انتهی و ایضاً فیه و من الناس من یتخذ من دون الله یعنی سواے خدا که منعم
حقیقی است و محبوب بالذات غیر از و در عالم نیست اندادا یعنی همتایان حال آنکه
این قدر دلائل ظاهره منع میکنند از ان که غیر او برابر او تواند شد اگرچه کسی باشد

۵۹

چه جائی اینهمه انبوه خدایان بازبر اعتقاد بمثابه هم اکتفائی کنند بلکه در هر چیز آنها را برابر خدا می کنند حتی که بحقیقت هم یعنی دوست میدارند آنها را کحب الله مانند دوستی که با خدا باید داشت زیرا که او تعالی را بالذات و بالاصالة دوست باید داشت و هر چه غیر اوست بحکم او محبوب هست مثل انبیا و اولیا و علما بنا بر اینکه بکرده او تعالی وسیله حاجت روائی این کس شده الی آخر ما قال و برخی از ایشان ارواح مدبره و ملائکه موکله را بر مخلوقات یا ارواح انبیا و اولیا و عباد و رهبین و احبار و علما را بے ملاحظه علاقه بندگی خدا و محبوبیت او بالاستقلال در محبت برابر خدا میسازند والذین آمنوا یعنی وکسانیکه ایمان آورده اند اگر چه بعضی ازین چیزها را برای خدا و بحکم خدا محبوب میدارند و واسطه حصول نعمت او می فهمند و بنده مطیع او میدانند لکن نه باینقدر که برابر خدا سازند بلکه ایشان اشد حبا لله یعنی بسیار سخت تر و محکم تر اند در دوستی خدا هم نسبت این چیزها زیرا که خدا را بالاصالة دوست میدارند و این چیزها را بقدر ظهور حیثیت محبت الهیه در آنها و باندازه حکم او تعالی دوست میگیرند الی آخر ما قال و نیز هر خیر و کمال را مخصوص بذات الهی و فایض از جناب او فهمند و وسایط را اول سبب نمیدانند و اگر سبب میدانند بکرده او میدانند انتهی از آنچه نقل کردیم ثابت شد که نسبت شرک فی العلم مگر ثابت کردن علم ذاتی برای غیر خدا پس باطل شد کلیه خبیثه اسمعیلیه خواه یون سمجھے کہ یہ بات اون کو اپنی ذات سے ہے خواہ اللہ کے دینے سے و نیز ثابت شد که نیست شرک فی التصرف مگر باستقلال پس باطل شد مسئلہ اسمعیلیہ خواہ یون سمجھے کہ ان کامون کی طاقت اون کو خود بخود ہے خواہ یون سمجھے کہ اللہ نے اون کو ایسی قدرت بخشی ہے ہر طرح شرک ثابت ہوتا ہے و ہم ثابت گردید که از افعال حتی که از سجده برای غیر خدا هم شرک لازم نمیشود بے آنکه غیر را معبود

والا اعتقاد کنند پس باطل شد قول او خواہ یوں سمجھے کہ یہ آپ ہی اس تعظیم کے لایق
ہیں یا یوں سمجھے کہ انکی تعظیم سے اللہ خوش ہوتا ہے ولما کان حال حکم العبادة
فما بال ما قال فی العادة وہر گاہ از کلام این بزرگواران نقل مدعا بتصحیح
نمودیم پس اگر جاے ذکر قیود نمودہ باشند محل مغالطہ خوردن نیست چہ ترک قید
آنجا محول ست باین تصریحات واین فائدہ را یاد دارند واز تغلیط اسمعیلیہ از راہ
راست منحرف نشوند ہرچند آنچہ مذکور شد کافی ووافی ست براے رد مخترعات
اسمعیلیات فاما اگر کسے بیندہ این اوراق درین شک افتد کہ شاید در تقویۃ الایمان
اقامت دلائل بر مدعاے خود نمودہ باشد مناسب نمود کہ بطور اجمال کشف این
حال نمودہ آید بشنوید در فصل ثانی کہ براے رد شرک فی العلم وضع نمودہ ذکر
کردہ دران فصل آیہ کریمہ وعندہ مفاتح الغیب لا یعلمہا الا ہو ابتدا دوم قل
لا یعلم من فی السموات والارض الغیب الا اللہ وما یشعرون ایان
یبعثون آیہ سیوم ان اللہ عندہ علم الساعۃ الخ آیہ چہارم ومن اضل
ممن یدعوا من دون اللہ من لا یستجیب لہ الی یوم القیمۃ وہم عن
دعائہم غافلون آیۃ پنجم قل لا املک لنفسی نفعا ولا ضرا الا ما
شاء اللہ منجملہ این آیات عظام آوردن آیہ کریمہ ومن اضل الی آخرہ را درین
مقام خالی از جنون نیست چہ مراد این آیت باتفاق جمہور مفسرین توبیخ عبدہ
اصنام ست در تفسیر بحر ابو حیان نوشتہ ای لا احد اضل ای ابلغ فی
الضلال ممن یعبد الاصنام وہی جماد لا قدرۃ لہا علی استجابۃ دعائہم
وہمچنین ست در سائر تفاسیر باقی ماند چہار آیہ کریمہ حاصل ہمہ ہا اینکہ علم غیب خاصۂ خدا
ست دران کلام نیست کلام در مدعیات ومخترعات اوست کہ از آیات
مذکورہ ہیچ علاقہ ندارد وبالجملہ محصل آیات خصوصیت علم غیب ست بخدا تعالی

وعادت این فرقه است که یک لفظ از جاے گرفته بهواے یومنون ببعض
الکتاب ویکفرون ببعض از ماعدا اغماض نموده ودر تفسیر آن لفظ هم مخالفت
سواد اعظم وتفسیر بالرای را شعار خود گردانیده هرزه درایهای کنند از اینها
باید پرسید که لا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول هم آیه قرآنی
ست یا نه اگر هست این استثنا بمذهب اسمعیلیه چگونه درست شود واضحا دگر ایمان
بجمیع کتاب مقتضی تطبیق وتحقیق است باید شنید که شاه عبد العزیز در تفسیر
عزیزی نوشته غیب نام چیزے است که از ادراک حواس ظاهره وباطنه غائب
باشد نه حاضر تا بمشاهده ووجدان دریافت شود واسباب وعلامات آن
نیز در عقل وفکر نیاید تا ببداهت واستدلال دریافته شود واین غیب مختلف
می باشد پیش کور ما در زاد عالم الوان غیب است وعالم اصوات ونغمات
والحان شهادت وپیش عنین لذت جماع غیب است وپیش فرشتها الم گرسنگی وتشنگی
غیب است ودوزخ وبهشت شهادت ولهذا این قسم را غیب اضافی گویند وآنچه
نسبت بهمه مخلوقات غائب است غیب مطلق است مثل آمدن قیامت واحکام
کونیه وشرعیه باریتعالی در هر روز ودر هر شریعت ومثل حقایق ذات وصفات
او تعالی علی سبیل التفصیل واین قسم را غیب خاص او تعالی شانه نامند فلا
یظهر علی غیبه احدا یعنی پس مطلع نمیکند بر غیب خاص خود هیچکس را بوجهی
که رفع تلبیس واشتباه وخطا بکلی دران اطلاع حاصل شود واحتمال خطاء واشتباه
اصلا نماند وهمین اطلاع دادن کذائی است که اورا اظهار مخصص بر غیب توان گفت
الی آخر ما قال صاحب کشاف بنا بر مذهب اعتزال خود در تحت این آیه نوشته
وفی هذا ابطال الکرامات لان الذین یضاف الیهم وان کانوا اولیاء
مرتضین فلیسوا برسل الخ لکن با وجود ادعاے دانشمندی این حرف

٥٩

عند الله اکبر قال ان تجعل لله ندا وهو خلقک الی قوله ونزلت هذه الآیة تصدیقا لقول رسول الله صلی الله علیه وسلم والذین یدعون مع الله

از اولیا بسیار بعید واقع شده زیرا که این آیه نفی اطلاع بر غیب بوجهیکه رفع تلبیس و اشتباه بکلی دران حاصل باشد از غیر رسولان میکند نه نفی اطلاع بر غیب مطلقا چه جای آنکه کرامات دیگر را ابطال نماید و در تفسیر گذشت که اظهار شخص بر غیب چیزی دیگر و اظهار غیب بر شخص چیزی دیگر از نفی آن نفی این لازم نمی آید و اولیا را اگرچه اظهار بر غیب حاصل نیست اما اظهار غیب بر ایشان جائز و واقع است الخ و هم درین مقام نوشته و بعضی از ایشان گفته اند که حصر بملاحظه قید اصالة است یعنی بالاصالة اطلاع بر غیب خاصهٔ پیغمبر است و اولیا را اطلاع بر غیب بطریق وراثت و تبعیت حاصل میشود و ایضا فیه و بعضی از قدماء مفسرین اهل سنت گفته اند که مراد از غیب لوح محفوظ است و اطلاع بر لوح هیچ کس را سوای پیغمبران حاصل نمیشود ولیکن درین کلام خلل است زیرا که اول اطلاع بر لوح محفوظ بمعنی مطالعهٔ آن لوح و نقوشش بطریق صحیح مروی نیست که پیغمبری را بوده باشد بلکه از اخبار صحیحه اختصاص این امر بحضرت اسرافیل است و اوشان رسول نیستند دوم اینکه مراد از اطلاع بر لوح اطلاع بر موجودات نفس الامریه است که قبل از ظهور آن موجودات در خارج حاصل شود و گو بمطالعهٔ نقوش لوح باشد یا بی مطالعه زیرا که مراد از اطلاع بر کتاب اطلاع بر مضامین مرقومه دران کتاب میشود نه دیدن نقوشش و این معنی اولیا را نیز حاصل میگردد پس دیدن و ندیدن برابر شد سوم آنکه اطلاع بر لوح محفوظ بمطالعه و دیدن نقوش هم از بعضی اولیاء الله بتواتر منقول است پس اختصاص و حصر صحیح نخواهد شد انتهی و در مرقاة نوشته للغیب مبادی ولواحق فمبادیه لا یطلع علیه ملک مقرب ولا نبی مرسل و اما اللواحق فهو ما اظهر الله تعالی علی بعض احبائه لوحة علمه وخرج ذلک عن الغیب المطلق وصار غیبا

٦٠

قوله اخرج ابو داود عن جبیر بن مطعم قال اتی رسول الله صلی الله علیه وسلم اعرابی فقال جهدت الانفس ونهکت العیال وهلکت الاموال فاستسق الله لنا فانا نستشفع بالله علیک ونستشفع بک علی الله فقال النبی صلی الله علیه وسلم سبحان الله سبحان الله فما زال یسبح حتی عرف ذلک فی وجوه اصحابه ثم قال ویحک انه لا یستشفع بالله علی احد من خلقه شأن الله اعظم من ذلک ویحک أتدری ما الله ان عرشه علی سمواته لهکذا وقال باصابعه مثل القبة علیه وانه لیئط به اطیط الرحل بالراکب

اضافيا وذلك اذا تنور الروح القدسية وازداد نورينها واشراقها
بالاعراض عن ظلمة عالم الحس وتجلية ذات القلب عن صداء الطبيعة و
المواظبة على العلم والعمل وفيضان الانوار الالهية حتى يقوى النور وينبسط
في فضاء قلبه فتنعكس فيه النقوش المرتسمة في اللوح المحفوظ و يطلع على المغيبات
و يتصرف في اجسام العالم السفلي بل تتجلى حينئذ الفياض الاقدس بمعرفته
التي هي اشرف العطايا فكيف لغيره انتهى و بعد از ايراد آيات شروع نمود و ذكر
احاديث اول از ان حديث قالت احدهن وفينا نبي يعلم ما في غد فقال
دعي هذه وقولي بالذي كنت تقولين جاے تامل است كه در ينحديث صرف
حكم ترك كردن آن قول است و سبب نهي رسول الله صلى الله عليه وسلم آنحضرت نفرموده و نه
امر تجديد ايمان و توبه بلكه و شغليكه بودند از ان هم منع نفرموده پس آوردن اينحديث
بيفائده است دوم از عائشة رض من اخبرك الخ قطع نظر از تفصيل علم كه از تفسير
عزيزي وغيره نقل كرده ايم در حديث حكم شرك نيست پس سوق آن درين باب
بيجا است حديث سيوم والله لا ادري وانا رسول الله ما يفعل بي ولا
بكم در خاتمه اربعين اسحاقيه هم اين حديث مذكور است آوردن حديث مشكل مجهولة
المحمل كه علما را انواع كلام در معني آن كرده باشند در مقام استدلال از كمال اضلال
است آيات محكمات و احاديث بينات بكثرت بر خلاف آنچه مدعي در شرح آن
نوشته صاف وصريح موجود ولسوف يعطيك ربك فترضى عسى ان يبعثك
ربك مقاما محمودا ليغفر الله لك ما تقدم من ذنبك وما تاخر عن انس
رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم انا اول الناس
خروجا اذا بعثوا وانا خطيبهم اذا وفدوا وانا مبشرهم اذا ايئسوا ولواء
الحمد يومئذ بيدي وانا اكرم ولد آدم على ربي ولا فخر اخرجه الترمذي

٦١

عن ابن عمرو بن العاص قال الله تعالی یا جبرئیل اذهب الی محمد فقل له
انا سنرضیک فی امتک ولا نسوءک وعن جابر رض قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لا تمس النار مسلما رآنی او رأی من رآنی اخرجه
الترمذی عن ابی سعید الحسن والحسین سید شباب اهل الجنة اخرجه
الترمذی عن جابر لا یدخل النار احد ممن بایع تحت الشجرة اخرجه مسلم
وابو داؤد والترمذی وحدیث عشرہ مبشرہ مشہور ست الغرض اگر استقصار
این قسم احادیث از صحاح نموده آید کتابے مرتب گردد خفاجی در شرح شفا نوشته
واما ما ورد انه صلی الله علیه وسلم علم علم الاولین والآخرین فلعله
کان آخر احواله بعد انقطاع عرض جبرئیل له حالا که عدم افادہ او ل مدعا لیش را
واضح گردید باز بر سر اصل سخن میرویم که شرک فی العلم موافق تصریح کبرا او نیست گر
ثابت کردن علم ذاتی برائے غیر خدا وآنچه دعوی تعمیم نموده از هیچ یک دلیل ثابت نکرده
آیات علم غیب نقل کرده بتطویل لاطائل پرداخته وحاصلش غیر معلوم گردیده که غیب
اضافی خاص بخدا نیست بلکه خاص غیب مطلق ست واظهار رسول مرتضی بر آنهم واقع
پس آنچه گفته که پکارنے کی راہ سے شرک ثابت ہوتا ہے کہ اونکو ایسا سمجھا کہ دور
نزدیک سے برابر سن لیتے ہیں مخفی است محض غلط ومحض بیمعنی یعنی شنیدن از
دور ونزدیک برابر خاص کار خداست دیگر انرا این چنین فهمیدن شرک ست
حال آنکه شنیدن خدا از دور ونزدیک برابر اصلا معنی ندارد چه او تعالی را باهمه
اشیاء یکسان نسبت واحده ست وتصریح کرده اند جمهور که مراد از قرب که واقع
ست هم قرب مکانی نیست ودر تحفه اثنا عشریه نوشته عقیده بست ویکم بنده را
اتصال مکانی وقرب جسمانی با حضرت حق متصور نیست قربیکه درانجا متصور ست
بدرجه ومنزلت ورضامندی وخوشنودی ست وبس این است مذهب اهل

٦٢

سنت انتهی پس غیر مقصور را خاص فهمیدن کار عقل نیست و دریافت نمودن ارواح
کاملان از برزخ بجز ولی ثابت شاه عبد العزیز در تفسیر مقام علیین نوشته که روح
را قرب و بعد مکانی مانع این دریافت نمیشود و مثال آن در وجود انسانی روح
بصری است که ستارهای هفت آسمان را در دن چاه میتوان دید انتهی و چند
عبارات مؤید این مضمون از تفسیر عزیزی بالا مذکور است در حدیث صحیح موجود
است صلوا علی فان صلوتکم تبلغنی حیث کنتم کلمه حیث کنتم افاده همان معنی
میکند که اسمعیلیه شرک قرار داده اند در مرقاة بشرح حدیث نوشته قال القاضی
وذلک ان النفوس الزکیة القدسیة اذا تجردت عن العلایق البدنیة
عرجت واتصلت بالملاء الاعلی ولم یبق لها حجاب فتری الکل کالمشاهد
بنفسها او باخبار الملک وفیه سر یطلع علیه من تیسر له ذلک و نیز آنچه
در حدیث صحیح وارد شده فانه اذا قال ذلک اصاب کل عبد صالح فی السماء
والارض موافق اصطلاح دین جدید شرک خواهد گردید نعوذ بالله من هذه
الوساوس الحاصل باعتقاد ادراک واستماع ارواح در عالم برزخ کلام احیا را
از هر جا که باشند و اطلاع بر احوال آنها بایجاد و اسماع و اعلام خدای عز وجل نه
شرک لازم می آید نه علم غیب خاص خدا ثابت میشود. در فصل سیوم که در رد شرک فی التصرف
وضع نموده ذکر کرده دران فصل آیه کریمه قل من بیده ملکوت کل شیء وهو یجیر
ولا یجار علیه الخ و آیه کریمه قل لا املک لکم ضرا ولا رشدا الخ و آیه کریمه
ویعبدون من دون الله ما لا یملک لهم الخ و آیه کریمه لا تدع من دون
الله ما لا ینفعک ولا یضرک الخ و آیه کریمه قل ادعوا الذین زعمتم من
دون الله لا یملکون مثقال ذرة الخ ازین آیات نکرما شرکیچ نوع ثابت
نمیشود و دعوی که در اول کتاب نموده و شمار کرده کارها و گفته خواه یون سمجھے

قال ابن عباس ثم قال کنت خلف رسول الله صلی الله علیه وسلم یوما فقال یا غلام احفظ الله یحفظک احفظ الله تجده تجاهک واذا سألت فاسأل الله واذا استعنت فاستعن بالله

علی السلام ینتظر الفرج من اللہ باللہ عاو کان من جملة التداوی والمعالجات ومن جملة
واما العوام فرخص لهم فی
درجتهم الخواص لا ینبغی لهم غیر هم
الی شیء من علاقتها
دعوا لقتما الذین لا یلتفتون
المومنین عن اسباب الدنیا
هذا من صفات الاولیاء
واما صاحب نہایہ در شرح توکل آوردہ
از مشکوٰۃ کہ باب التوکل میں لکھا

کر ان کاموں کی طاقت اوس کو خود بخود ہے خواہ یوں سمجھے کہ اللہ نے اوس
کو ایسی قدرت بخشی ہے ہر طرح سے شرک ثابت ہوتا ہے و با از کبرای او نقل
کردیم کہ معتقد در تصرف بالاستقلال است و بس اعادہ آن عبارات بفائدہ
است بعد ازان ذکر نمود حدیث اذا سالت فاسال اللہ و اذا استعنت فاستعن
باللہ وخود نوشتہ کہ مشکوٰۃ کے باب التوکل والصبر میں لکھا ہے آوردن حدیث
باب توکل در باب شرک عجب کاریست و تخصیص سوال و استعانت در حدیث بانبیا
و اولیا خالی از جنون نیست حدیث دوم ان لقلب ابن آدم بکل واد شعبة فمن
اتبع قلبه الشعب کلها لم یبال اللہ بای واد اهلکه ومن توکل علی اللہ کفاه
الشعب این جرأت است بالاتر از اول کہ در نفس حدیث لفظ توکل موجود و سند
شرک است آیا شرک مقابل توکل است حدیث سیوم لیسال احدکم حاجته کلها حتی
یسال الملح وحتی یسال شسع نعله اذا انقطع با مبحوث عنہ ہیچ علاقہ ندارد حدیث چہارم
لما نزلت وانذر عشیرتک الاقربین دعا النبی صلی اللہ علیه وسلم قرابته
فعم وخص فقال یا بنی کعب انقذوا انفسکم من النار فانی لا املک لکم
من اللہ شیئا ولا اغنی من اللہ شیئا الی آخر ما قال یا فاطمة انقذی نفسک
من النار سلینی ما شئت من مالی فانی لا اغنی عنک من اللہ شیئا در بیان
این حدیث عجب جرأتے نمود کہ انی لا املک لکم من اللہ شیئا ولا اغنی عنکم
من اللہ شیئا را ترجمہ نمود ہمیں نہیں کام آتا تمہارے اللہ کے یہاں کچھ عدم
مناسبت ترجمہ بالفظ حدیث پر ظاہر است و اعتقاد نیامدن آنحضرت صلی اللہ علیہ
وسلم بکار کسے از اہل قرابت پیش خدا کار مومن نیست در تفسیر عزیزی روایت
نمودہ است کہ فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اول من اشفع من امتی اهل
بیتی ثم بنو هاشم ثم الاقرب فالاقرب من قریش و در صحیح بخاری و صحیح

والاولیاء ومن لم یصبر بعض ... الصدیق ... جمیع ماله لم ینکر علیه رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم علما منه بیقینه وصبره و

۶۴

لما اتاه رجل بمثل بیضة الحمام من الذهب ... عنه ... ما قال ... نفسه شیئا ... استعان بغیر ... ذکره اللہ علیه السلام

... یوسف ... لما لبث فی السجن بضع سنین ... الاستعانة ... لکنها لا تلیق ... وسوال استعانت ... الخ

قال کنت ابیت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فاتیته بوضوءه وحاجته فقال لی سل فقلت اسالك مرافقتك فی الجنة قال او غیر ذلك قلت هو ذاك قال فاعنی علی نفسك بکثرة السجود رواه مسلم

مسلم از حضرت عباس رض مرویست قال قلت یا رسول الله هل اغنیت عن عمك فانه یحوطك ویغضب لك قال نعم هو فی ضحضاح من نار ولولا انا لکان فی الدرك الاسفل من النار ببینید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بکار آن قریب هم خواهد آمد که ایمان نه آورده بکار آمدن اهل بیت نبوی چنانست که محل خفا باشد یک یک علاقه با آنحضرت کار آمدنی است در شفاء قاضی عیاض وغیره کتب حدیث از ابو بکر رض مرویست معرفة آل محمد براءة من النار وحب آل محمد جواز علی الصراط والولایة لآل محمد امان من العذاب این فرقه را از ان دولت عظمی ونعمت علیا محرومی است وهمین است منشا این همه هذیانات و در ینجا امریست که خرافت بیان صاحب تقویة الایمان از ان ظاهر وعیان است و آن اینکه در آیه کریمه قل من بیده ملکوت کل شیء وهو یجیر ولا یجار علیه ان کنتم تعلمون سیقولون لله قل فانی تسحرون لفظ ملکوت را ترجمه نموده بتصرف و از همان آیه کریمه صاف وصریح ثابت که مشرکان برای بتان خود ثابت نمیکردند بلکه خاص میکردند بالله پس این قسم شرک مخترعه مخذبه یعنی شرک فی التصرف عجب شرک است که در مشرکین یافته نشد سند افاده نقیض مدعا می کند وتنبیه لغضب نیست اگر ختم الهی نیست چیست عبارت ایمقام آنچنان مختلست که ما نا الکلام عقلا نیست

فصل چهارم در شرک فی العبادة ذکر کرده اول آیه لقد ارسلنا نوحا الی قومه انی لکم منه نذیر مبین الا تعبدوا الا الله انی اخاف علیکم عذاب یوم الیم آیه دوم لا تسجدوا للشمس ولا للقمر واسجدوا لله الذی خلقهن ان کنتم ایاه تعبدون آیه سیوم وان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا وانه لما قام عبد الله یدعوه کادوا یکونون علیه لبدا آیه چهارم واذن فی الناس بالحج یاتوك رجالا الخ آیه پنجم او فسقا

اهل لغیر الله به آیه ششم یا صاحبی السجن ارباب متفرقون خیر ام الله الواحد
القهار الآیه ازین آیات و دعاوی که در اول باب بنمود و اصلا ثابت نیست کما
بینا سابقا حدیث اول من سره ان یتمثل له الرجال قیاما فلیتبوأ مقعده
من النار حال آن سابق مذکور شد حدیث دوم لا تقوم الساعة حتی تلحق
قبائل من امتی المشرکین وحتی تعبد امتی الاوثان حدیث سیوم لعن الله من
ذبح لغیر الله حدیث چهارم لا تذهب اللیل والنهار حتی تعبد اللات والعزی
الحدیث حدیث پنجم یخرج الدجال الخ حدیث ششم لا تقوم الساعة حتی تضطرب
الیات نساء دوس حول ذی الخلصة این همه احادیث را با دعاوی مخترعاش
هیچ علاقه نیست علی هذا القیاس در فصل پنجم ذکر نمود آیات واحادیث را که بعضی
ازان از دعاوی محض بیگانه و بعضی محتمل و مجمل که بیان آن بجایی دیگر موجود و
خاص را عام و مقید را مطلق و مشترک را علم قرار داده انواع مغالطات را کار بند
گردیده شاه ولی الله در حجة الله نوشته قال رسول الله صلعم الشوم فی
المرأة والدار والفرس اقول المعنی الصحیح الذی یوجبه مورد الحدیث
ان هنالک سببا خفیا غالبا یکون به اکثر من مزاج المرأة مثلا
فنارفا غیر مبارک فیستحب الرجل اذا دلته التجربة علی شوم امرأة ان
یریح نفسه بترک تزوجها ما کانت جمیلة او ذات مال وهم دران کتاب
است اما الرقی فحقیقتها التمسک بکلمات لها تحقق فی المثال واثر والقواعد
الملیة لا تدفعها ما لم یکن فیه شرک لاسیما اذا کان من القرآن او
السنة او مما یشبهها من التضرعات الی الله والعین حق وحقیقتها تأثیر
الهام نفس العاین وصدمة تحصل من الهامها بالمعین وکذا نظرة
الجن وکل حدیث فیه نهی عن الرقی والتمائم والتولة محمول علی ما فیه

بطوریکه استعانت را خالق عون داند خلاف شرع است و تحقیق این است که استعانت در بعضی صور مجوز و در بعضی صور ممنوع است اگر که باشد حال آنکه صاحب استعانت عقیقی خواه از قریب خواه از احیا خواه از اموات خواه در امور دنیا خواه در امور آخرت علی الاطلاق واقع نشده پس سوال استعانت که در حدیث مطلق سوال استعانت باشد

امور دنیا خواه در احیا خواه از اموات خواه از دیگر بعید خواه در امور غیبیه و مخصوص است بمعجزات مذکور حال هر جا که در قرآن و حدیث نهی

مقصود است و استعانت را لازم ... استعانت از ... استعانت ... [illegible]

اما دیگر مر آنکه مردم گروهی در ... استعانت ... شیخ ... [illegible]

نقل کرد که ... شاه ... شیخ ... مسلمین ... [illegible]

شرك او انهماك في التسبب بحيث يغفل عن الباري جل شانه واما الفال والطيرة
فحقيقتهما ان الامر اذا قضي به في الملاء الاعلى ربما تلونت بلونه وقايع حيات على
سرعة الانعكاس فمنها الخواطر ومنها الالفاظ التي يتفوه بها من غير قصد متعلق
به وهي اشباه الخواطر الخفية التي لا يعتد اليها بالذات ومنها الوقايع الجوية
فان اسبابها في الاكثر من الطبيعة ضعيفة وانما تختص بصورة دون صورة
باسباب فلكية او انعقاد امر في الملاء الاعلى وكان العرب يستدلون
بها على ما ياتي وكان فيه تخمين واثارة وسواس بل ربما كانت مظنة الكفر
بالله وان لا تطمح الهمة الى الحق فنهى النبي صلى الله عليه وسلم عن الطيرة
وقال خيرها الفال يعني كلمة صالحة يتكلم بها انسان صالح فانها ابعد من
تلك القبائح ونفي العدوى لا بمعنى نفي اصلها لكن العرب يظنونها سببا
مستقلا وينسون التوكل راسا والحق ان سببية هذه الاسباب انما تتم
اذا لم ينعقد قضاء الله على خلافه لا ترى اذا انعقد اتمه الله من غير ان يخرم
النظام والتعبير عن هذه النكتة بلسان الشرع انها اسباب عادية لا عقلية
والهامة منزلتها باب الشرك غالبا وكذلك الغول فمعناه نفي الاشتغال بهذه
الامور لان هذه ليست لها حقيقة البتة كيف والاحاديث متظاهرة
على ثبوت الجن وتردده في العالم وعلى ثبوت اصل العدوى وعلى ثبوت
اصل الشوم في المراة والفرس والدار فلا جرم ان المراد نفيها من حيث
جواز الاشتغال بها ومن حيث انه لا يجوز المخاصمة في ذلك فلا يسمع
خصومة من ادعى على احد انه قتل ابله او امرضها بادخال الابل الجربة
عليها ونحو ذلك كيف وانت خبير بان النبي صلى الله عليه وسلم نهى
عن الكهانة وهي الاخبار عن الجن اشد نهي وبرئ عمن اتى كاهنا ثم

لما سُئل من حال الكهان اخبر ان الملائكة تنزل في العنان فتذكر الامر قد
قضى في السماء فيسترق الشياطين السمع فتوجه الى الكهان فيكذبون
معها مأة كذبة يعني ان الامر اذا تقرر في الملاء الاعلى يترشح منه رشحات
على الملائكة السافلة التي استعدت للالهام فربما اخذ منهم بعض اذكياء
الجن ثم تتلقى الكهان منهم بحسب مناسبات جبلية وكسبية فلا تنكر ان
النهي ليس معتمدا على عدمها في الخارج بل على كونها مظنة للخطاء والشرك
والفساد كما قال عز من قائل قل فيهما اثم كبير ومنافع للناس واثمهما اكبر من
نفعهما اما الانواء والنجوم فلا يبعد ان يكون لهما حقيقة ما فان الشرع
انما اتى بالنهي عن الاشتغال به لا لنفي الحقيقة البتة وانما تواتر من السلف
الصالح ترك الاشتغال به وذم المشتغلين وعدم القول بتلك التاثيرات
لا القول بالعدم اصلا وان منها ما يلحق بالبديهيات الاولية كاختلاف
الفصول باختلاف احوال الشمس والقمر ونحو ذلك ومنها ما يدل عليه
الحدس والتجربة والرصد كمثل ما يدل هذه على حرارة الزنجبيل وبرودة
الكافور ولا يبعد ان يكون تاثيرها على وجهين وجه يشبه الطبايع فكما
ان لكل نوع طبايع مختصة به من الحر والبرد واليبوسة والرطوبة بها
يتمسك في دفع الامراض فكذلك للافلاك والكواكب طبايع و
خواص كحر الشمس ورطوبة القمر فاذا جاء ذلك الكوكب في محل ظهرت
قوته في الارض الا تعلم ان المرأة انما اختصت بعادات النساء واخلاق
ينبغي ان يرجع الى طبيعتها وان خفي ادراكها والرجل انما اختص بالجرءة والجهورية
ونحوهما لمعنى في مزاجه فلا تنكر ان يكون لحلول قوى الزهرة والمريخ بالارض
اثر كاثر هذه الطبايع الخفية وثانيهما وجه يشبه قوة روحانية متركبة

رسول الله صلى الله عليه وسلم اني احرم ما بين لابتي المدينة ان يقطع عضاهها او يقتل صيدها ... وعن ابي سعيد عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ان ابراهيم حرم مكة فجعلها حراما واني حرمت المدينة ...

٦٨

انس ان النبي صلى الله عليه وسلم طلع له احد فقال هذا جبل يحبنا ونحبه اللهم ان ابراهيم حرم مكة واني احرم ما بين لابتيها

مع الطبيعة وذلك مثل قوة نفسانية في الجنين من قبل امه وابيه والمواليد بالنسبة
الى السموات والارضين كالجنين بالنسبة الى امه وابيه فتلك القوة تهيا العالم
بفيضان صورة حيوانية ثم انسانية وبحلول تلك القوى بحسب الاتصالات
الفلكية انواع ولكل نوع خواص فامعن قوم في هذا العلم فحصل لهم علم النجوم
ويتعرفون بها الوقايع الآتية غير ان القضاء اذا انعقد على خلافه جعل قوة
الكواكب متصورة بصورة اخرى قريبة من تلك الصورة واتم الله قضائه من
غير ان يخرم نظام الكواكب في خواصها ويعبر عن هذه النكتة بان الكواكب
خواصها بجرى عادة الله لا باللزوم العقلي ويشبه بالامارات والعلامات
ولكن الناس جميعا توغلوا في هذا العلم توغلا شديدا حتى صار مظنة لكفر
الله وعدم الايمان فعسى ان لا يقول صاحب توغل هذا العلم مطرنا بفضل
الله ورحمته من صميم قلبه بل يقول مطرنا بنوء كذا او كذا فيكون ذلك صادا
عن تحققه بالايمان الذي هو الاصل في النجاة واما النجوم فانه لا يضر جهله
اذ الله مدبر للعالم على حسب حكمته علم احد او لم يعلم فلذلك وجب
في الملة ان يخمل ذكره وينهى من تعلمه ويجهر بان من اقتبس علما من النجوم
اقتبس شعبة من السحر زاد ما زاد ومثل ذلك مثل التوريت والانجيل
شدد النبي صلى الله عليه وسلم على من اراد ان ينظر فيهما لكونهما محرفة
ومظنة لعدم الانقياد للقرآن العظيم ولذلك نهوا عنه خفاجي در شرح
شفا نوشته لا تقولون احدكم ما شاء الله وشاء فلان وهذا النهي تنزيهي
لرعاية الادب بترك العطف بالواو الموهمة للتساوي ودر شرح حديث
بئس خطيب القوم انت نوشته امر النبي صلى الله عليه وسلم الخطيب بالافراد
لئلا يوهم كلامه التسوية والمخاطب الوفد الذي قرب عهده بالاسلام

ومثله قوله لاتقولوا ما شاء الله وشئت او لا تر فهم منه التسوية فيخص بمن كان
حاله كذالك ويقوى هذا الاحتمال حديث ابى داود الذى علم فيه النبى
صلى الله عليه وسلم امته كيف خطبة الحاجة انتهى ملخصا خود در بیان تقویة الایمان
در حدیث السید هو الله نوشته که لفظ سید دو معنی دارد یکی آنکه خود مالک و مختار
بود و محکوم کسے نباشد خود هرچه خواهد کند باین معنی سوای خدا تعالی دیگری را سید گفتن
روا نیست دوم آنکه از دیگران امتیاز داشته باشد باین معنی دیگرا را گفتن درست
است و باین معنی پیغمبر صلی الله علیه وسلم را سید عالم گفتن و دانستن ضرور است انتهی
ملخصا هر چند این قاعده خاص برائے تصحیح اطلاق سید صاحب بر سید احمد بر زبان
جاری گردیده مگر تمام مبادی فساد را از بیخ بر کنده چه هرگاه مقرر شد که بتعدد
اراده معنی از معانی حکم متبدل میشود پس بحسب این قاعده مخصوص شد سید و در
عبد جاری نگردیده و حکم قطعی بشرک نافذ گردیده عبد الرسول و غلام نبی و نبی بخش
چگونه مطلقا شرک گردید موافق حق و مطابق آنچه درین مقام بے اختیار از زبانش
بر آمده همین است که موقوف است بر اراده معنی عبد و ظاهر که مومن عبادت رسول مراد
نخواهد داشت و گمان بد کردن با آنکه لبعض الظن اثم وارد مفید هم نیست اگر گویند
که لفظ عبد در محاوره بمعنے دیگر نیامده محض غلط است عبد الرحیم و عبد الدینار
و عبد العصا در احادیث موجود است بالجمله ازین بیان او اکثر مموهات او باطل
میگردد و تمام علماء عرب و مصر و روم و شام و اکابر مذاهب اربعه در مقابله اصول
نجدیه فتوی بجواز داده اند و شیخ محمد عابد سندی انصاری که از عمده علماء حرمین
بود و از نجدیه هند هم هر که زمان صحبت آن مرحوم یافته بسعادت تلمذ و اجازت او
خود را معلم ساخته و در اثبات مسائل برسایل شیخ مرحوم احتجاج هم میکنند رساله دارد
خاص درین مسئله و استحسان نموده است این تسمیه را الحاصل اطلاق الفاظ مشترکه

الهی در جلوه گر شده صید دلها به جاذبهٔ محبت میکند و هزاران هزار عاشق حسن ازلی
دیوانه وار از پی توقع منفعت و استفادهٔ کمالی از و در دست بجا فته بکمند او دو پیده
می آیند و بر آستانهٔ او سجدات می کنند و مشتاق لمعهٔ از جمال او میند این مرتبه از الله
مراتب است که هیچکس را از بشر نداده اند مگر بطفیل این محبوب مقبول برخی از اولیای
امت را شمهٔ ازان محبوبیت نصیب شده و مسجود خلایق و محبوب دلها گشته اند مثل
حضرت غوث الاعظم و سلطان المشایخ نظام الدین اولیا قدس سرهما انهوں الله تعالی
از اسمای حسنی خود رسول الله صلی الله علیه وسلم را قریب سی نام عطا فرموده در
شفا و مواهب باید دید که بتصریح و تفصیل موجود از انجمله رؤف و رحیم و مومن و مهیمن و عزیز و
حق و خبیر و عظیم و شکور و شهید و نور اشال آن و سوای اسمائیکه الله تعالی آنحضرت را صلعم
مسمی فرموده است اتصاف آن حضرت بدیگر اسماهم در حدیث صحیح وارد است مثل اول
و آخر و ظاهر و باطن و غیرها حالا بیان سبکهم سر تغلیط و ماده افراط و تفریط ساکه باعث
گرویده بدین هذیان سرائیها و آن خطاست در معنی لفظ اله و شرک باید دانست که
لفظ اله بمعنی معبود است و غالب در عرف شرع اطلاق آن بر معبود بحق است و بمعنی موجود جواب
لذاته و در تفسیر کبیر در سورهٔ فاتحه مذکور ان الاله هو المعبود سواء عبد بحق او باطل
ثم غلب استعماله فی عرف الشرع علی المعبود بحق کذا فی مائة المسائل در تفسیر حقانی نوشته
الاله اسم لذات المعبود فهو ان لوحظ فیه المعنی لم یتقید فلذا لک لا یوصف
به ثم غلب علی المعبود بالحق و هم در تفسیر حقانی از امام رازی نقل شده حیث قال
الاله هو الموجود الازلی الابدی الواجب لذاته المنزه عما لا یلیق به الموجد
لغیره و شرک در شرع عبارتست از شریک گردانیدن غیر خدا را بخدا در الوهیة خواه
در الوهیة بمعنی استحقاق عبادت مثل بت پرستان خواه در الوهیة بمعنی وجوب وجود
مثل مجوس و صاحب مائة مسائل گرد دید شده در الوهیت و استحقاق عبادت و گفت

غیر مغفور کہ سزاے آن محدود قرار دادہ اند نخود تصریحی نمودند کہ چیست و نہ عند
التعرض بیان کردند صرف ہمین قدر ظاہر ساختند کہ این شرک سواے اقسام اربعہ یعنی
شرک فی العلم و شرک فی التصرف و شرک فی العبادۃ و شرک فی العادت ہست کہ این
اقسام اقسام شرک غیر مغفور کہ سزائی او خلود باشد ہستند کہ آن شرک مقابل توحید
و نقیض ایمانست مولوی اسمعیل و مولوی عبدالحی در ہمین بحث از مولوی یادعلے
مانکپوری تلمیذ مولانا بحر العلوم قدس سرہ ملزم و مجوج شدہ بودند و مشرکان عرب
اصنام خود را الہ یعنے معبود اعتقاد می کردند و ہمین بود شرک شان و منکر توحید بودند
یعنے یک بودن الہ اعتقاد نداشتند و از کلمہ طیبہ لا الہ الا اللہ سخت تبری می نمودند
و گفتند اجعل الالہۃ الہا واحدا ان ہذا لشیئ عجاب و انطلق الملاء منہم
ان امشوا واصبروا علی آلہتکم ان ہذا لشیئ یراد اگر اصنام خود را الہ اعتقاد
نمیکردند انکار از کلمہ طیبہ و استعجاب ازان چہ معنے دارد و از شنیدن آیۂ کریمہ
والہکم الہ واحد تعجب چرا میکردند و در تفسیر عزیزی ہم نوشتہ ابن الجریر و ابن
المنذر و ابن ابی حاتم و ابو الشیخ روایت کردہ اند کہ چون این آیہ در مدینہ نازل
شد کافران مکہ این را شنیدہ خیلے تعجب کردند و گفتند کہ کیف یسع الناس
الہ واحد و ان محمدا یقول الہکم الہ واحد فلیاتنا بایۃ ان کان من الصادقین
و کلام شاہ ولی اللہ نقل نمودیم دران نیز موجود کہ جاہلان رفتہ رفتہ آن سنگہا را
بذاتہا خود معبود انگاشتند وہم در مناظرہ قرآن نوشتہ این جواب مسوق ہست
برای قومیکہ اصنام را معبود ذاتی انگارند انتہی الغرض از بودن مشرکین عرب
معتقد الوہیت اصنام و کافر شدن آن لیام ہمین کلام و داشتن شان بتان را
برابر خدا در الوہیت یعنے معبودیت تمام کتاب و سنت و کتب شریعت پر اند
این وہابیان کو چک ابدالان مشرکان ہمہ را بر طاق نسیان گذاشتہ در وادی

٧٢

٩

مباح بعضے مستحب بعضے مسنون بعضی واجب چنانچه چیزے ازان گذشت و مناشی
فساد چند امور اند یکی اینکه باوجود دعوی توحید معنی کلمه توحید نمیدانند همین که معنی
کلمه بیان کنند مذهب بشان رد میگردد و درین باب برابر مشرکان اند چنانچه
مذهب مشرکان از کلمه توحید رد میگردد همچنان مذهب این گروه شیطان چه مشرکان
معتقد الوهیت بتان سوای خدا بوده اند که از کلمه توحید بسبب نفی الوهیت همه سوای
یکی مذهب مشرکان رد گردید پس چه بیان میگویند که مشرکان معتقد الوهیت بتان
نبوده اند پس کلمه توحید که رد مذهب مشرکان میکند رد دعوی این بدعتیان هم
میکند لفظ اله را در تمام تقویة الایمان بمعنے شرعی ترجمه نموده جاے هیچ جای هیچ
نوشته داد در آیه وما امروا الا لیعبدوا الها واحدا لا اله الا هو سبحانه
عما یشرکون اله را بمعنے مالک ترجمه نموده و در حدیث قدسی اعلموا انه لا اله
غیری بلفظ حاکم ترجمه نموده همین طور حیران پریشان لفظ حق جای بر زبان نیاورده
که بخدیت بر هم میشد دوم اینکه در آیاتیکه افعال و اقوال مشرکین منضم بعبادت
مذکور بحذف عبادت صرف بسبب افعال و اقوال حکم شرک قائم نمود چنانچه در ذیل
آیه والذین اتخذوا من دونه اولیاء ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله
زلفا نوشته اس آیه سے معلوم ہوا کہ جو کوئی کسیکو اپنا حمایتی سمجھے گو کہ یہ جانکر
کہ اوسکے سبب سے خدا کی نزدیکی حاصل ہوتی ہے سو وہ مشرک ہے اور جھوٹا
اور اللہ کا ناشکر معنی آیه اینکه کسانیکه گرفتند غیر خدا را اولیا و گفتند که عبادت
نمی کنیم اوشان را مگر برائی اینکه نزدیک گردانند ما را سوی خدا تحقیق الله حکم
خواهد کرد درمیان ایشان در چیزیکه اختلاف میکنند دران تحقیق الله هدایت
نمیکند کسیرا که دروغگو و ناشکر است از آیه کریمه بر ذی شعور ظاهر که تکیه بر
اتخاذ اولیا و عبادت شان برای نزدیکی خدا است ولیقربونا متعلق به نعبد

الله و رسوله والذين امنوا الذين يقيمون الصلوة ... ومن يتول الله ورسوله والذين امنوا فان حزب الله هم الغالبون

٧٣

معاش و معاد شمارا اصلاح کند انتهی ومن الناس من یتخذ یعنی جماعت هستند که
برای خود میگیرند از راه کمال ضلالت در آمده و از حد آدمیت بر آمده من دون الله
یعنی سوای خدا که منعم حقیقی و محبوب بالذات غیر از و در عالم نیست اندادا یعنی
همتایان خدا حال آنکه اینقدر دلائل ظاهره منع میکنند از آنکه غیر او برابر او تواند شد
اگرچه یک کس باشد چه جای اینهمه انبوه خدایان انتهی بالجمله خطای صاحب تقویة الایمان
درین خصوص بچند طریق ثابت اول که بمخالفت تفاسیر دوم آنکه همین مضمون در دیگر
آیات کثیره بی لفظ من دون موجود اله مع الله بل هم قوم یعدلون قالوا
ءالهتنا خیر ام هو ما ضربوه لک الا جدلا سیوم آنکه تفسیر این آیه اخیره و امثال
او غلطی تقویة الایمان ثابت میشود چه لفظ من دون و انداد هر دو موجود اگر مراد
من دون الله آن باشد که وهی نوشته تا تعارض صریح و تهافت قبیح لازم می آید
سبحانه و تعالی عما یصفون دیگر از اغلاط کلیه مخالفه اینکه محبوبیت و شفاعت خواص
بندگان و تفویض امور تدبیر و تصرف بایشان که باتفاق شرایع ثابت است مشرکین
بخیال آن امور از راه غلط فهمی آن اشخاص را الا اعتقاد نمودند و نمودند الوهیت
برابر خدا ساختند و نفهمیدند که این امور موجب الوهیت نیستند مخالف این از اصل
آن امور منکر گردیده مخالف شرایع خود را ملوم و مطعون ساختند شاه ولی الله
در حجة الله البالغه نوشته فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات
فحملوا الالفاظ المستعملة المشتبهة علی غیر محلها کما حملوا المحبوبیة والشفاعة
التی اثبتها الله تعالی فی قاطبة الشرائع لخواص البشر علی غیر محلها
وکما حملوا صدور خرق العوائد و الاشراقات علی کمال العلم والتسخیر
الاختصاص الی هذا الذی یری فیه والحق ان ذلک کله یرجع الی قوی
ناسوتیة او روحانیة تعد للنزول التدبیر الالهی علی وجه ولیس من

۷۴

اعمال اعتباری ندارد یعنی اداکننده این افعال بے اعتقاد واقرار موحد نیست
علی ہذا القیاس رکن شرک اعتقاد شرکت ست در الوہیت واقرار شرط ست وسجدہ
وطواف ونذور وقرابین وغیرہ از فروع وعوارض کہ بلا اینہمہ شرک موجود و
بے اعتقاد الوہیت این اعمال وافعال اعتباری ندارد یعنی مرتکب این افعال
بے اعتقاد واقرار مشرک نیست مشرکین عہد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اصنام
را الٰہ اعتقاد میکردند واقرار مینمودند وہمین بود شرک شان کہ برائے رد آن
قرآن مجید نازل گردید واصنام را مالک علی الاطلاق وموجد کل نمیدانستند صرف
صفت الوہیت ثابت میکردند از راہ غلط فہمی یعنے اللہ تعالی را بر خود قیاس
کردہ کہ یک بادشاہ خبرگیری بلاد دور دست بے شرکا واعوان کردن نمیتواند
باین جہت اللہ را شرکا قرار دادند عزی برائے عزت دادن ود برائے
[illegible] گراندن یعوق برائی حفظ از دشمنان وغیر ذالک وغلطی شان این
بود کہ خاص را عام فہمیدند یعنی صفت الوہیت را کہ خاص باللہ است عام
فہمیدند ونجدیہ ہم از راہ غلطی عام را خاص فہمیدند یعنے تصرف انبیاء و اولیا را
کہ عام است ومشابہ بتصرف خدا دتاثیر قدسی یعنے باسباب ظاہری تعلق ندارد
ودر خویش وبادشاہان نیافتہ در وہم افتادند کہ این گونہ تصرف خاص بخدا است
پس ہر کہ ایچنین تصرف برائی بزرگان اعتقاد کند مشرک گردد ہر دو فرقہ یعنے
مشرکین سابقین ولاحقین در غلط فہمی برابر اند وسبب غلطی ہر دو فریق قیاس
غائب ست بر شاہد ہمچنانکہ شرک واجب الاحتراز است حکم شرک ہم بر خلاف شرع
واجب الاجتناب این قرن شیاطین بر خلاف کتاب وسنت وجمہور جماعت بعضی
آیات را کہ لفظ من دون اللہ دران یافتند دون را بادون تعبیر نمودہ چنانا
قرار دادند کہ مشرکین آن عہد اصنام را الٰہ اعتقاد نمیکردند بلکہ شرک شان ہمین

البلاء منهم ان امشوا واصبروا علی الهتکم ان هذا الشیئ یراد الحاصل
از انچه ذکر کردیم بخوبی ثابت که شرعا معتبر در توحید و شرک همان صفت الوهیت است
و بس که آن صفت در غیر ذات واحد حق بهیچ یافته نمیشود نه بالذات و نه بعطائی
او تعالی شانه نه کامل و نه ناقص و بهمین سبب شرک اخبث الخبائث گردیده که مستلزم
تعمیم صفت خاص است بخلاف سائر صفات و افعال او تعالی که مخلوقات خود را
هم علی تفاوت المراتب در ان چیزها شرکت عطا فرموده است فجعلناه سمیعا
بصیرا وجعلنا من الماء کل شیئ حی هو الذی احیاکم علم آدم الاسماء
کلها تکلم الناس تریدون عرض الدنیا وما تشاؤن الا ان یشاء الله لا
یکلف الله نفسا الا وسعها ازین آیات محکمات شرکت در صفات ذاتیه ثبوتیه
که عبارت است از حیات و علم و سمع و بصر و کلام و مشیت و قدرت و اراده
واضح و شرک شرعی باعتبار این صفات صورت نمی پذیرد و همچنان در صفات
اضافیه و افعال که ناشی از صفات ذاتیه اند و متعلق بآن مثل تصرف بقدرت
و غیب دانی بعلم و امثال ذلک چرا که این چیزها بمخلوق هم عطا گردیده و صفت
منشاء شرک اصلا و مطلقا قابل عطا نیست و این صفات و افعال باعتبار صفات خاص
ذات او تعالی و افعال خاص او تعالی یعنی چنانکه خدا تعالی را است یعنی حیاتیکه خدا
تعالی راست همچنان حیات و قدرتیکه خدا تعالی راست آنچنان قدرت و علم و سمع
و بصر آنچنانکه خدا تعالی راست و تصرف آنچنان که خدا تعالی راست برای دیگری
ثابت کردن هم مدار شرک شدن نتوانند چه بنص قرآن و سنت ثابت که مشرکین
اصنام خود را این چنین اعتقاد نداشتند و مشرک بودند پس ثابت شد که شرک
شرعی باعتبار صفات و افعال نیست بلکه مدار او بر امریست غیر آنها و آن صفت
الوهیت است که از اعتقاد آن در مخلوق بغیر اثبات شرکت در صفات ذاتیه هم

تمام و صحیح و نیز فصل که برای این قسم عقد نموده‌اند ذکر نموده‌اند دران آیات و احادیث
که دلالت دارند بر اختصاص علم غیب بخدای عز و جل و این بحث دیگر است کلام در
شرک است و نیست دران آیات و احادیث که این صفت منحصر است و بر شرک و
نیست محصل آن مگر همینکه علم غیب خاصه خدا است و بس پس هر که غیب خاصه خدا را
برای مخلوقی ثابت کند این اعتقاد باطل و مخالف شرع است نه آنکه شرک گردد
هر بطلان و مخالفت شرع شرک نیست و عادت امت شیطان است که یک لفظ از
یکجا گرفته هیچ خیال اطراف و جوانب نموده و بر اصول دین نظر نه انداخته زبان درازیها
میکنند همچنان درین بحث هم بعمل آورده اند حال اینست که درین آیات تخصیص علم
غیب است بخدای عز و جل و در آیه کریمه لا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی
من رسول استثنا هم موجود اگر غیب مدار شرک میبود اظهار دیگری بر وی امکان
نداشت جمهور مفسرین و اکابر دین تطبیق نموده اند بتفریق غیب که غیب خاصه خدا
غیب مطلق است و غیب عطا کرده غیب اضافی است غیب که خاص بخدای عز و جل
است غیب مطلق است یعنی آنچه نسبت بهمه مخلوقات غائب است نه غیب اضافی
یعنی آنچه غائب است از ملک و شاهد است نزد بشر مثل کیفیات جسمانی یا بالعکس
مثل عالم برزخ و بهشت و دوزخ و سائر آنچه متعلق است بملکوت پس اطلاع
فرد بشری بر تمام ملکوت و اطلاع روح کاملی در برزخ بر تمام احوال احیا یا کل افراد
نوع خود و بلکه بر تمام عالم ترابی غیب مطلق نیست بلکه علما و ملا در تفسیر و دیگران هم
تصریح نموده اند که اطلاع بر تمام لوح محفوظ هم غیب مطلق که خاص بخدا است نیست
و به اخبار صحیحه برای حضرت اسرافیل ثابت و برای بعض اولیاء الله هم بتواتر منقول
نمی بینید در قرآن و علم آدم الاسماء کلها و آنچه نوشته من زعم
ان ارواح الانبیاء و الاولیاء حاضرة و ناظرة صار مشرکا

لا شك ان ما نقولوا ابتداع
فقبح في الدين واختراع
فقبح مخالف لاجماع المسلمين
حاصله ان ما حدث بعد
الازمنة الثلاثة المشهود
لها بالخير فهو بدعة ضلالة
لا يتوقع فيها الخير و ما
حدث في احد منها
فهو ليس ببدعة وصحاح
الاشهر ان باطلاق قطعا
فان اكثر البدع المقطوع
بقبحها بل كلها اصول
في القبح والسوء قلنا
بقبح البدع والسوء منها
انما حدثت في هذه الازمنة
الثلاثة اما البدع الاعتقادية
التي هي الحق في الرد البدع

مراد صحیح اند وشتنش آرزو داشتن خیال خام است این است کلام اجمالی در شرک فی العلم وهمچنان از جملهٔ افعال خدای عز وجل تصرف را مدار شرک قرار داد و سوای آنچه در دوران مذکور شد یک نکته ورا فتنی است که اهم مباحث قرآن مجید در شرک است و در یکجا هم این لفظ وارد نگردید که تمام فصل متعلق آن ببینید یکجا هم این لفظ در آیات واحادیث ذکر کرده اصلش نیست پس شرک شرعی نیست و نیست مگر شرک تجدی وهمچنان در قسمین باقیین بر افعال عبادت وافعال عادت مدار شرک نهاده وهو کما ترى واصل مسئلهٔ افعال را باید باید داشت که بکمال کثیره کار خواهد آمد وآن اینکه نسبت با فعالیکه اختصاص مع الطلب دارد گردیده یعنی آن افعال را از بندگان خاص بر خود طلب فرموده است کردن آن افعال برای دیگری باعتقاد الوهیت او شرک است وبی اعتقاد الوهیت شرک نیست غایة الامر ممنوع خواهد بود وقید طلب با اختصاص از برای آن است که بعضی صفات و افعال خاصه اند برای خدا مگر طلب نیست مثل ان الحکم الا لله که اختصاص حکم بخدا ازان یافته میشود مگر طلب نیست یعنی خاص مرا حاکم بگوئید و دیگری را نگوئید که خصوصیت طلب لی منع طلب از غیر نمیباشد ومثل ایاک نستعین خصوصیت استعانت بالله تعالی ازان یافته میشود مگر طلب نیست یعنی خاص ازمن طلب مدد کنید واز دیگری نکنید که خصوصیت طلب لی منع از غیر نمیباشد انتهی ترجمة المقدمة عقیده ٥ دوم گویند هر بدعت حرام وکفر است وتعریف میکنند بدعت را آنچه حادث شده باشد بعد زمانه تبع تابعین وآنچه حادث شده باشد در زمانه صحابه وتابعین وتبع تابعین بدعت نیست مدار بدعت بر تجدید زمانی است وقبح وبدی را اعتبار نمیکنند یعنی هرچه بعد ازین ازمنه حادث شده همه بدعت حرام وکفر است نیک باشد یا بد بعضی ملاحده ظاهریه باین راه رفته اند علامه مصری گفته

السيئة كالنصب والنسب
والتفضيل بانواعه والغلو
والتشبيه والاعتزال
وكذا القدر والارجاء في
خلق القرآن وامثالها
وغيرها كما هو مشهور
هذه البدع العملية
ان البدع انما حدثت
فيها فظل ما حدث في
ما حدث فيها بعد

او اوسطها او آخرها ورد ايضاً من سن فى الاسلام سنة حسنة
فله اجرها واجر من عمل بها ومن سن سنة سيئة فله وزرها ووزر من
عمل بها فبطل ما قالوا ان ما حدث بعد الازمنة المذكورة لا يتوقع فيها
الخير انتهى خلاصه لمعه بكيه در رد بدعت نجديه در ينجا نقل ميكنم وبعد فهذه رسالة
فى تحقيق البدعة جمعنا فيها اقوال الائمة المستندين لرد الدجالين
المبتدعين الملحدين فى الدين وهم الذين روى مسلم فى صحيحه
عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يكون فى آخر الزمان دجالون
كذابون يأتونكم من الاحاديث بما لم تسمعوا انتم ولا آباؤكم
فاياكم واياهم لا يضلونكم ولا يفتنونكم صدق رسول الله صلى
الله عليه وسلم وانطبق ما قال على النجدية على الوجه الاكمل لانهم
فانهم يفتخرون بتلك العلامة ويشنعون المسلمين بذكرهم عدم
سمعهم وسماع آبائهم لهفواتهم ويقولون ما يقولون قال صلعم
فى النجد هناك الزلازل والفتن وبها يطلع قرن الشيطان
فنقول قال الشيخ امام العلامة محي الدين ابو ذكريا يحيى بن شرف
النووى فى تهذيب الاسماء واللغات بدع وبدعة بكسر الباء
فى الشرع هى احداث ما لم يكن فى عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم
وهى منقسمة الى حسنة وقبيحة قال الشيخ المجمع على امامته وجلالته
وتمكنه فى انواع العلوم وبراعته ابو محمد عبد العزيز بن عبد السلام رحمه
الله فى آخر كتاب القواعد البدعة منقسمة الى واجبة ومحرمة ومندوبة
ومكروهة ومباحة قال والطريق فى ذلك ان تعرض البدعة على
قواعد الشريعة فان دخلت فى قواعد الايجاب فهى واجبة او فى

قواعد التحريم فهى محرمة او
الندب فمندوبة او المكروه فمكروهة او المباح فمباحة
وللبدع الواجبة امثلة منها الاشتغال بعلم النحو
الذى يفهم به كلام الله
وكلام رسوله وذلك واجب لان حفظ الشريعة واجب ولا يتأتى حفظها الا بذلك وما لا يتم
الواجب الا به فهو واجب الثانى حفظ غريب الكتاب
والسنة من اللغة الثالث تدوين اصول الفقه
الرابع الكلام فى الجرح والتعديل لتمييز الصحيح من السقيم
وقد دلت قواعد الشريعة
على ان حفظ الشريعة فرض كفاية فيما زاد على القدر المتعين ولا يتأتى ذلك الا بما ذكرناه
وللبدع المحرمة امثلة منها مذهب القدرية والجبرية والمرجئة والمجسمة والرد على هؤلاء من البدع
الواجبة وللبدع المندوبة امثلة منها احداث الربط
والمدارس وكل احسان لم يعهد فى العصر الاول
ومنها التراويح والكلام فى دقائق التصوف وفى
الجدل ومنها جمع المحافل للاستدلال
فى المسائل ان قصد بذلك وجه الله تعالى

وللبدع المكروهة امثلة كزخرفة المساجد وتزويق المصاحف وللبدعة
المباحة امثلة منها المصافحة عقب الصبح والعصر ومنها التوسع في
اللذيذ من الماكل والمشارب والملابس والمساكن ولبس الطيالسة
وتوسيع الاكمام وقد يختلف في ذلك فيجعله العلماء من البدع المكروهة
ويجعلونه آخرون من السنن المفعولة في عهد رسول الله صلى الله عليه
وسلم فما بعده وذلك كالاستعاذة في الصلوة والبسملة هذا آخر
كلام وروى البيهقي باسناده في مناقب الشافعي رح قال المحدثات
من الامور ضربان احدهما ما احدث مما يخالف كتابا او سنة او
اثرا او اجماعا فهذه البدعة الضالة والثاني ما احدث من الخير
لاخلاف فيه لواحد وهذه بدعة محدثة وغير مذمومة وقد قال
عمر رضي الله عنه في قيام شهر رمضان نعمت البدعة هذه يعني
انها محدثة لم تكن واذا كانت ليس فيها رد لما مضى هذا آخر كلام
الشافعي انتهى عبارة التهذيب قال الحافظ ابن الحجر في فتح المبين شرح
الاربعين للامام النووي في شرح حديث عايشة رضي الله عنها قالت
قال رسول الله صلعم من احدث اي انشاء واخترع من قبل نفسه
في امرنا اي شاننا الذي نحن عليه وهو ما شرعه الله ورسوله صلعم
واستمر العمل به ومن ثمه جاء في رواية ديننا او المراد الحكم هذا ما ليس منه
مما ينافيه او لا يشهد له شيء من قواعده وادلة العامة فهو رد اي
مردود على فاعله لبطلانه وعدم الاعتداد به سواء كانت منافاته
لما ذكر لعدم مشروعيته بالكلية كنذر القيام وعدم الاستظلال ومن ثم ابطل صلى الله عليه وسلم
نذر فاعله ذلك وللاخلال بشرط او ركنه عبادة كان او عقدا فلا نقل البدع مطلقا على الاصح من خلافه في

٨٠

وتفسير القرآن والسنة والكلام على الاسانيد والمتون وتتبع كلام
العرب نثره ونظمه وتدوين كل ذلك واستخراج علوم اللغة كالنحو والمعاني
والبيان والاوزان فذلك كله وما شاكله معلوم حسنه ظاهر فائدته يعين
على معرفة كتاب الله وفهم معاني كتابه وسنة رسوله صلعم فيكون مامورا
به وكتفريع الاصول والفروع وما يحتاج اليه من الحساب وغيره من العلوم
الآلية وككتابة القرآن في المصاحف ووضع المذاهب وتدوينها وتصنيف
الكتب ومزيد ايضاحها وتبيينها وغير ذلك مما مرجعه ومنتهاه الى
الدين بواسطة او بوسائط فانه مقبول من فاعله مثاب عليه ممدوح و
من ثم استجازه كثير من الصحابة رض كما وقع لابي بكر وعمر وزيد بن ثابت رض
في جمع القرآن فان عمر اشار به على ابي بكر خوفا من اندراس القرآن بموت
الصحابة لما اكثر فيهم القتال يوم اليمامة وغيره فتوقف لكونه صورة بدعة
ثم شرح الله صدره لفعله لانه ظهر له انه يرجع الى الدين وانه غير
خارج عنه ومن ثم لما دعى زيد بن ثابت وامره بالجمع قال لم كيف
تفعل شيئا لم يفعله رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال والله انه الحق
ولم يزل يراجعه حتى شرح الله صدره للذي شرح له صدرهما وكما وقع
لعمر في جمع الناس لصلوة التراويح في المسجد مع تركه صلعم لذلك بعد
ان فعله ليالي وقال عمر نعمت البدعة هي اي لانها وان حدثت ليس فيها
رد لما مضى بل موافقة له لانه صلى الله عليه وسلم علل الترك بخشية الافتراض
وزال ذلك بوفاته صلى الله عليه وسلم وقال الشافعي ما احدث وخالف
كتابا او سنة او اجماعا او اثرا فهو البدعة الضالة وما احدث من الخير
ولم يخالف شيئا من ذلك فهو البدعة المحمودة والحاصل ان البدعة

الحسنة تنقسم على ندبها وهي ما وافق شيئا مما مر [illegible] و من فعله يحمد [illegible] كفاية كتصنيف منها ما هو [illegible] ونحوهما مما [illegible] قال العلوم [illegible] المصنفات ومنه العشا [illegible] احسن ما ابتدع في زماننا ما يفعل كل عام في اليوم الموافق ليوم مولده صلعم من الصدقات والمعروف واظهار الزينة والسرور فان ذلك مع ما فيه من الاحسان الى الفقراء مشعر بمحبته صلى الله عليه وسلم وجلالته في قلب فاعله وتعظيمه وشكر الله على ما من به من ايجاد رسوله

الذي ارسله رحمة للعالمين وان البدع السيئة وهي ما خالف شيئا من ذلك صريحا او التزاما قد ينتهي الى ما يوجب التحريم تارة والكراهة اخرى والى ما يظن انه طاعة وقربة الى آخر ما قاله وقال في شرح قوله و [illegible] مسلم من عمل عملا ليس عليه امرنا [illegible] [illegible] ومن ثم سمى رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible] في غزوة [illegible] مع علمه امر به ولم يحصر على ذلك لانه من المصالح العامة وهي

احكامها وخدمها تابعوهم وحرروها فرعا فرعا

من زمن الصحابة اما في زماننا فقال بعض ائمتنا لا يجوز تقليد غير الائمة الاربعة الامام الشافعي والامام مالك والامام ابي حنيفة والامام احمد رضي الله عنهم لان هؤلاء قد عرفت قواعد مذاهبهم واستقرت

حكما حكما فقل ان يوجد حكم الا وهو منصوص لهم اجمالا او تفصيلا بخلاف غيرهم فان مذاهبهم لم تحرر ولم تدون كذلك فلا يعرف لها قواعد يخرج احكامها عليها فلم يجز

لا تتوقف على امر بها بخصوصها وكذا يقال في كل تخصيص لدليل عام بدليل
خاص او عام لانه عليه امر الشرع بخلافه بغير دليل ومدح صلى الله عليه
وسلم بلالا على صلوته ركعتين كلما توضأ مع انه لم يأخذه عنه صلى
الله عليه وسلم نصا بل استنباطا من الامر بمطلق الصلوة وقال في شرح
قوله فهو رد وفي الحديث دلالة للقاعدة الاصولية ان مطلق النهي
يقتضي الفساد لان المنهي عنه مخترع محدث وقد حكم عليه بالرد المستلزم
للفساد وقال في شرح حديث ابي نجيح العرباض رض وعظنا رسول الله صلعم
موعظة وجلت منها القلوب وذرفت منها العيون فقلنا يا رسول الله
كانها موعظة مودع فاوصنا قال اوصيكم بتقوى الله والسمع والطاعة
وان تامر عليكم عبد هذا اما من باب ضرب المثل بغير الواقع على طريق التقدير
والفرض والا فهو لا يصح ولايته ونظيره من بنى لله مسجدا ولو كمفحص
قطاة بنى الله له بيتا في الجنة واما من باب الاخبار بالغيب وان الشريعة
تختل حتى توضع الولايات في غير اهلها والامر بالطاعة حينئذ ايثار
لاهون الضدين اذ الصبر على ولاية من لا يجوز ولايته اهون من
اثارة الفتنة التي لا دواء لها ولا خلاص منها ويرشد الى هذا تعقيب
ذلك بقوله وانه من يعش منكم فسيرى اختلافا كثيرا فعليكم بسنتي
وسنة الخلفاء الراشدين المهديين وهم ابو بكر فعمر فعثمان فعلي
فحسن رضي الله عنهم فان ما عرف عن هؤلاء او عن بعضهم اولى
بالاتباع من بقية الصحابة اذا وقع الاختلاف بينهم فيه ومن ثم
قال بعض العلماء يقدم ما اجتمع عليه الاربعة ثم ما اجتمع عليه
ابو بكر وعمر وهذا في حق المقلد الصرف في تلك الازمنة القريبة

٨٢

تقليدهم فيما حفظ عنهم لانه قد يكون مشروطا بشرط اخرى وكلوها الى فهمها ونقلت ما حفظ من قواعدهم فقلت الثقة بخلوه ما حفظ عنهم من شرط

عنهم من نبيا ... عضوا عليها بالنواجذ ... ومعنى ... الامر ... وهي لغة ... مثال ... ومنه ... سابق ... والاصطلاح ... احداث ... خلاف ... ودليله الخاص والعام

وقد يتخالف العلماء في ذلك فيجعله بعضهم مكروها وبعضهم سنة وكذا المصافحة عقب الصبح والعصر على ما قاله ابن عبد السلام لكن قيد المصنف بما اذا صافح من هو معه قبلها اما من لم يكن معه قبلها فمصافحته سنة اجماعا وكون

ضلالة لان الحق فيما جاء به الشرع فما لا يرجع اليه يكون ضلالة اذ ليس بعد الحق الا الضلال والمراد بالمحدث الذي هو بدعة وضلالة ما ليس له اصل في الشرع وانما الحامل عليه مجرد الشهوة والارادة فهذا باطل قطعا بخلاف محدث له اصل في الشرع اما بحمل النظير على النظير او بغير ذلك فانه حسن اذ هو سنة الخلفاء الراشدين والائمة المهديين ومن ثم قال عمر رضي الله عنه في التراويح نعمت البدعة هي فليس ذلك مذموما بمجرد لفظ محدث او بدعة فان القران باعتبار لفظه وانزاله وصف بالمحدث اول سورة الانبياء وانما منشاء الذم ما اقترن به من مخالفة السنة ودعائه الى الضلالة فالحاصل ان البدعة منقسمة الى الاحكام الخمسة لانها اذا عرضت على القواعد الشرعية لم تخل عن احد هذه الامور المذكورة فمن البدع الواجبة على الكفاية الاشتغال بالعلوم العربية المتوقف عليها فهم الكتاب والسنة كالنحو والصرف والمعاني والبيان واللغة بخلاف العروض والقوافي ونحوهما والجرح والتعديل وتمييز صحيح الاحاديث من سقيمها وتدوين نحو الفقه واصوله والآلة والرد على نحو القدرية والجبرية والمرجئة والمجسمة ومحل بسطه كتب اصول الدين لان حفظ الشريعة فرض كفاية كما دلت عليه القواعد الشرعية ولا يتاتى حفظها الا بذلك لانه ما لم يتم الواجب الا به فهو واجب ومن البدع المحرمة مذاهب سائر اهل البدع المخالفة لما عليه اهل السنة والجماعة ومن المندوبة احداث نحو الربط والمدارس وكل احسان لم يعهد في العصر الاول والكلام في دقائق التصوف والجدل وجمع المحافل والاستدلال في المسائل العلمية ان قصد بذلك وجه الله ومن المكروهة زخرفة المساجد وتزويق المصاحف ومن المباح التوسع في لذيذ المآكل والمشارب والملابس وتوسيع الاكمام

الثاني استثناها بعض الاحوال وخصصها الاجماع فخرج في اكثرها البعض عن كونها مشروعة قوله فيه وبانفراد علماء ومحدثات الامور الراشدين بعدهم وسنة الخلفاء الراشدين اصل باتباعها الرجوع عنها الى الاصل

٨٣

شرعي وكذا استشهد عام اريد به خاص اذ لو فرض خليفة راشد في عام امر بسنة لم يحصل لها دليل شرعي امتنع اتباعها ولا يتأتى ذلك في زمن الراشدين فلا يخفى المعيب ان الكلام يوما وعلم

بهم علم نحو والسنة بكل شيء فيه خاص او عام اريد به خاص علم او خاص اريد به خاص نحو فلما قضى زيد منها وطرا او عام اريد به العموم نحو والله بكل شيء عليم او خاص اريد به عام نحو ولا تقل لهما اف ولا تنهرهما اي لا تؤذيهما بشيء من الاذى انتهى علامة الفتح المبين

من بعد ذکر نمودہ عبارت سیرت شامی را در باب مولد خیر البشر صلی اللہ علیہ وسلم
کہ مشتمل است بر نقل استحسان و استحباب از جم غفیر و جماعہ کثیر ائمہ اعلام و ہداۃ اسلام
مثل ابو الخیر سخاوی و ابن جزری و ابن کثیر و ابن دحیہ و ابو شامہ شیخ نووی و
ابن جوزی و ابن ظغریل و ابن فضل و شیخ ابی عبد اللہ بن محمد بن النعمان و جمال الدین
عجمی و یوسف الحجار و یوسف بن علی بن زریق و ابو بکر الحجازی و ابا موسی الزرہونی
و ابن البطاح و مخلص کتانی و ظہیر الدین بن جعفر و نصر الدین و شیخ عمر موصلی
و صدر الدین بن عمر و غیر ہم کہ ہر یک ازان کرام از عمائد دین و ارکان اسلام و
مقتدا و مستند خاص و عام اند و ثابت کردہ اند حسن آن بدلائل تفصیلیہ و کسیکہ
کلام کردہ در ان کلامش را رد نمودند و این باجراء تفصیل در رد استحقاقیات بیان
نمودہ ایم و درینجا بخوف تطویل اعادہ نمودیم بعد نقل سیرت شامی نوشتہ و بعد
ذلک فنقول قد ثبت بما مر ان البدعۃ انما ہی فی امور الدین والتشریع
والمحدث فی امور الدنیا لیس ببدعۃ و ان البدعۃ منقسمۃ الی حسنۃ و قبیحۃ
فمنها واجبۃ و منها محرمۃ و منها مندوبۃ و منها مکروہۃ و منها مباحۃ
والمحدث من الدینیات ان خالف الکتاب والسنۃ او الاجماع او الاثر
فہی ضلالۃ ترد وان لم یخالفها فلیس برد و ما کان منها خیرا فہی بدعۃ محمودۃ
وان البدعۃ الحسنۃ متفق علی ندبها فما اخترع سیئۃ عدۃ ما نشأ من اطلاق البدعۃ
الضالۃ علی کل محدث فی امور الدنیا والدین وقصرها فی القبیحۃ فمنشأہ الجہل
والاعجاب بالرأی والاجتراء علی اللہ ورسولہ شاہ عبد العزیز در فتوی جواز
عرس نوشتہ اند دوم آنکہ ہیئت اجتماعیہ مردم کثیر جمع شوند و ختم کلام اللہ
کنند و فاتحہ بر شیرینی یا طعام نمودہ تقسیم در حاضرین نمایند این قسم معمول در
زمانہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و خلفاء راشدین نبود اگر کسے باین طور بکند

الخامس موافقة القوم في القيام اذا قام واحد منهم في وجد صادق من غير رياء وتكلف او قام باختيار من غير اظهار وجد وقامت له الجماعة فلا بد من الموافقة فذلك من ادب الصحبة وكذلك ان جرت عادة طائفة بتنحية العمامة على موافقة صاحب الوجد اذا سقطت عمامته او خلع الثياب اذا سقط عنه ثوبه بالتمزيق فالموافقة في هذه الامور من حسن الصحبة والعشرة اذ المخالفة موحشة ولكل قوم رسم ولا بد من مخالقة الناس باخلاقهم كما ورد في الخبر لا سيما اذا كانت اخلاقا فيها حسن العشرة والمجاملة وتطييب القلب بالمساعدة وقول القائل ان ذلك بدعة لم يكن في الصحابة فليس كل ما يحكم باباحته منقولا عن الصحابة وانما المحذور ارتكاب بدعة تراغم سنة ماثورة ولم ينقل النهي عن شيء من هذا

الله ورسوله فخالف الشرع
وقد جعلها اصلا مشروعا فدعا الناس اليه ثم
وبنى عليه فروعا لتمييزه والتعليب
وليس له اصل من ادلتهما
فعليه ان ياتي بآية مصرحة به واليين مع
اوسنة مصرحة به
فهذا الاختراع في الدين وطالما
ابتدع الضالة هولاء على هذا
كالبناء على وما يشبكون فان

للداخل لم يكن من عادة العرب بل كانت الصحابة لا يقومون لرسول الله صلى
الله عليه وسلم في بعض الاحوال كما رواه انس رضي الله عنه ولكن اذا لم
يثبت فيه نهي عام فلا نرى فيه باسا في البلاد التي جرت به العادة فيها
باكرام الداخل بالقيام فان القصد منه الاحترام والاكرام وتطييب القلب
به وكذلك سائر انواع المساعدة اذا قصد بها طيبة القلب واصطلح عليها
جماعة فلا باس بمساعدتهم عليها بل الاحسن المساعدة الا في ما ورد
فيه نهي لا يقبل التاويل عقيده سيوم فعل مباح بلكه حسن وسائر امور خير
از مداومت وملازمت وتخصيص زماني ومكاني حرام وبحرميبارد ودراين مدعا را
به بيانات گوناگون وبذيابات بوقلمون جلوه نمايش سيدهست كه ودر صحاقيات
ازاله همه شبهات نموده ايم ودرينجا مختصر اچيزے ذكر ميكنم در صحيح مسلم از عائشه
صديقه رض مرويست احب الاعمال الى الله ادومها وان قل ودر صحيح بخاري از
مسروق مرويست اي الاعمال احب الى الله قالت الدائم وهم ودر صحيحين از
از عبد الله بن عمرو بن العاص رض مرويست قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
يا عبد الله لا تكن مثل فلان انه كان يقوم من الليل فترك قيام الليل ودر
صحيح مسلم از عمر رض مرويست قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من نام
عن حزبه او شيء منه فقرأه ما بين صلوة الفجر والظهر كتب له كانما قرءه
من الليل ودر حصن حصين نوشته وينبغي من كان له ورد في وقت من ليل
او نهار او عقب صلوة او غير ذلك ففاته ان يتداركه وياتي به اذا امكنه
ولا يهمله ليعتاد الملازمة ولا يتساهل في قضائه صاحب لمعه ودر قول ايس
تجديد الفعل المباح بتقييد الزمان والمكان وغيرهما يصير حراما وكذا بل
الفعل المندوب الحسن ايضا شد نوشته ذلك بهتان وكذب وافتراء على

الدعوى من عامتهم
لهم بل ذلك من عامتهم
الابحاث صحة هذا المنهج
من اثبات هذا المنهج
كالبنا بابطال المدعي
والمبنية وان كان المدعى
فقد انها لابطال دعواه
ولكن المقصود نصيحتهم

فاتى بالحجة الصحيحة
فنقول فيما ذكرنا من عبارات
الائمة الهادين تصريحات
في جواز خلاف
وابطال الدعوى
بجديد صوم يوم عاشوراء
اليهود وقتوا هذا اليوم
وخصصوا الصوم وقبل رسول

تعظيما لهذا اليوم والحديث
لا سيما وهو تفضيل اليهود
بفعله رسول الله صلعم
التقييد سببا لحرمة تكليف
الاصل ولو كان نفس
بل القبح والحسن يرجع الى
ان نفس التقييد ليس بقبيح
سنة من كل سنة فقد ثبت
الله صلعم منهم وسيرته

الفتح اي كونه الاصنام و
لطواغيتهم وبعده رفع
عنهم كان من فعل المشركين
الذبح برجب الذي سموه
النووي ومنها ان تعيين
الطعم والقصة في تقذيب
ان لا تعقب الصبا الاخر و
ومنها اذن رابيد الصحابي
والحديث في سنن ابي داود

في صحيح مسلم عن ابن عباس رض قال قدم رسول الله صلعم المدينة فوجد
اليهود يصومون صوم عاشورا فسئلوا عن ذلك وقالوا هذا اليوم الذي
اظهر الله فيه موسى عليه السلام وبني اسرائيل على فرعون فنحن نصومه
تعظيما له فقال النبي صلى الله عليه وسلم نحن اولى بموسى منكم فامر بصومه
وعن ابي موسى قال كان اهل خيبر يصومون صوم عاشورا ويتخذونه عيدا
ويلبسون نسائهم فيه حليهم وشارتهم فقال رسول الله صلعم
فصوموه انتهى ومنها استدلالهم بحديث مدح رسول الله صلعم
بلالا وسمعه خشف نعليه بين يديه في الجنة على صلوته ركعتين بعد
كل وضوء مع انه لم ياخذه عنه صلعم نصا بل استنباطا من الامر
بمطلق الصلوة والحديث في صحيح مسلم ومنها استدلالهم بالسوال
عن تخصيص الصوم بالاثنين عن رسول الله صلى الله عليه وسلم واجابته
صلعم ببيان شرفه بولادته والانزال عليه فيه والحديث في صحيح
مسلم عن ابي قتادة قال النووي في شرحه وفي الحديث دليل على
ان الزمان ايضا يتشرف بما يقع فيه كالمكان ومنها حكمهم باباحة
تعميم المصافحة بعد العصر والصبح لمن يكون معه في الصلوة ومنها حكمهم
بان كونه خصصها ببعض الاحوال وفرط في اكثرها لا يخرج ذلك عن
كونها مشروعة ومنها حكمهم بان البدع الحسنة متفق على جواز فعلها
والاستحباب بها رجاء الثواب لمن حسنت نيته فيها ومنها اتفاقهم على
تمليح تخصيص يوم مولده صلعم في كل سنة بالبر والاحسان والرد على
من تكلم فيه وما هو الا شاذ نادر ومنها نذر رجل على عهد رسول
الله صلى الله عليه وآله وسلم النحر ببوانة وقوله صلعم اوف بنذرك

این تخصیصات از قسم عرف و عادات اند که بمصالح خاصه و مناشی خفیه ابت الظهور
آمده رفته رفته شیوع یافته در حق آنچه که صاحب در مختار و صاحب قنیه و دیگر فقها
تصریح نموده اند و تخصیص آنحضرت صلی الله علیه وسلم ذبح جانور و تقسیم گوشت
آن از الصدایق خدیجه رضی الله عنها بطریق صحیح ثابت است والله اعلم بالصواب مولانا
عبد الله گجراتی که از اعاظم علما و صلحاے وقت خود و معاصر شیخ عبد الحق بوده است
در وصیت نامه خود نوشته است تقییدات و تخصیصات در اوضاع و تراکیب ماکولات
و تعینات و مقررات فاتحه هاے و نیاز هاے بزرگان از اتفاقات و رسوم
صالحه است چرا که معمول مشایخ کرام و اولیاے عظام است کسانیکه بکمال ظاهری
و باطنی ایشان متفق علیه کافه اهل اسلام است بران مقید بوده اند و حکم کرده اند
بلکه بعضے از تراکیب کذائیه مشهوره که فاتحه و نیاز فلان بزرگ باین طور و باین
چیز باید در رسائل و اوراد اکابر هم بنظر آمده مثل ترکیب توشه اصحاب کهف
وغیره گو اصل لم معلوم نیست فاما عمل بدان مناسب که داخل تجربیات است
در حق که این قسم تخصیصات بطرق صحیحه مرویست و فرقے نیست میان آن
و این و ظهور برکات و آثار درین تخصیصات از یقینیات است بمثل سائر تجربیات
انتهی کلامه فقیر میگوید در تفسیر عزیزی در خواص سوره بقر نوشته است
که از خواص مجربه این سوره آنست که در هنگام بر آمدن آبله اطفال که از چیچک
خوانند وقت صبح ناشتا ناشکسته این سوره را بتجوید و ترتیل بحضور طفلی
که خوانده دم کنند و طفل هم ناشتا ناشکسته باشد بفضل الهی آن طفل را در
آن سال چیچک نبر آید و اگر بر آید سهل و آسان گردد و آسیبے باو نرسد
لیکن شرط آنست که وقت شروع قراءة آن دو سیم یا پنج باشکر و عنبرات
بقدر حاجت مستحق را در همان مجلس بخوردن دهند و آن مستحق بحضور قاری

۸۷

مذکوره در کتب صحاح مروی و معمول ابن الاثیر در نهایه نوشته کان من عادته اذا اصابته عین من احد جاء الی العاین بقدح فیه ماء فیدخل کفه فیه فیمضمض ثم یمجه فی القدح ثم یغسل وجهه

المصاب بالعين من خلفه صبة واحدة فبرئ باذن الله تعالى و مؤلف
بعد نقل این عبارت نوشته وهذا المعنى مما لا يمكن تعليله و معرفة
وجهه من جهة العقل فلا يرد لكونه لا يعقل معناه و قال ابن العربي
ان توقف فيه متشرع قلنا له قل الله و رسوله اعلم و قد عضد ته
التجربة و صدقته المعاينة و متفلسف فالرد عليه اظهر لان عنده ان
الادوية تفعل بقواها و قد تفعل بمعنى لا يدرك و يسمون ما هذا
سبيله الخواص و هم در مواهب از شرح السنة نقل نموده ان عثمان بن
عفان رض رای صبیا ملیحا فقال و سموا نونته لئلا یصیبه العین

عقیده چهارم اصل در اشیا حرمت است یعنی هرچه از شارع منقول
نیست حرام است و نسبت میکنند بکتب فقه و اصول لیکن آنکه بمغز کلام رسند ملخص
بحث در اصل اشیا آنست که حسن و قبح نزد معتزله عقلی است و موجب حکم
پس اشیائیکه حسن و قبح آن معلوم است منقسم باقسام خمسه واجب و مندوب و محظور
و مکروه و مباح قبل الشرع و بعد الشرع بی مداخلت شارع و چیزیکه علة حسن و
قبح آن بعقل معلوم نیگردد معتزله را قبل شرع سه مذهب است اول اباحت
آن مذهب معتزله بصره است دوم حرمت و آن مذهب معتزله بغداد است
سیوم توقف و این اباحت را اباحة اصلیه و اباحة حقیقیه گویند که اشعریه و
ماتریدیه ازان منکر که نزد ایشان قبل شرع حکم نیست و چنانکه در اهل سنت
است که اصل در اشیا اباحتست و آن مختار اکثر شافعیه و حنفیه است یا خطر که
مذهب غیر ایشانست نسبت بزمان فترت است و این اباحت غیر اباحة معتزله
است که حکم نیست نزد اهل سنت و بعضی اینکه معامله کرده میشود با جمیع افعال
معامله مباح یعنی ماخوذ نمیشود بفعل و ترک چنانچه در مباح یعنی کسانیکه پیدا شدند

نوتر دحق اصول الشافعية والاشاعرة على التنزل اى مذهب المعتزلة ان للعقل حكما بالحسن والقبح والا فالعقل عند الاشاعرة لا يوصف عندهم بشيء من الاحكام الحاصل در کتب اصول بحثها در غایت طول است

اٰن اباحۃ اصلیہ شرعیہ است ونیست ودران اختلاف کسے از معتمدین اصولیین اہل

سنت قال صاحب المسلم الاباحۃ حکم شرعی لانہ خطاب الشرع بالتخییر والاباحۃ

الاصلیۃ نوع منہ لان کل ما عدم فیہ المدرک الشرعی للحرج فی فعلہ وترکہ

فذلک مدرک شرعی بحکم الشرع بالتخییر فہی لا یکون الا بعد الشرع خلافا

لبعض المعتزلۃ وقال مولانا بحر العلوم فی شرحہ ای عدم المدرک الشرعی لہما مدرک

شرعی لحکم الشرع بالتخییر والاباحۃ الاصلیۃ لا تکون الا فی موضع عدم المدرک

الشرعی للحرج فی الفعل والترک بل بحکم بخصوصہ اصلا فالاباحۃ الاصلیۃ فیہا

حکم بالتخییر فہی لا تکون الا بعد الشرع خلافا للمعتزلۃ فانہم یقولون بالاباحۃ

وغیرہا من الاحکام قبل الشرع ودر شرح مختصر الاصول نوشتہ الاباحۃ حکم شرعی

خلافا لبعض المعتزلۃ فانہم یقولون المباح ما انتفی الحرج فی فعلہ وترکہ وذلک

ثابت قبل الشرع وبعدہ ونحن ننکر ان ذلک اباحۃ شرعیۃ بل الاباحۃ خطاب

الشارع بذلک فافہم قاضی زاجان در حاشیہ آن نوشتہ قولہ خلافا لبعض

المعتزلۃ ہم الذین قالوا الافعال الاختیاریۃ التی لا یدرک العقل اشتمالہا

علی المصلحۃ والمفسدۃ وخلوہا عنہما مباحۃ قبل الشرع بالاباحۃ الاصلیۃ

لانہ تعالی خلق العبد وما ینتفع بہ فالحکمۃ تقتضی اباحۃ لہ دفعا للعبث و

حاصل النزاع یرجع الی ان الاباحۃ فی لسان الشرع ہل ہو عدم الحرج فی

فعلہ وترکہ او حکم الشارع بذلک والتحقیق ان ما لا یدرک العقل اشتمالہا

علی المصلحۃ والمفسدۃ وخلوہ عنہما ولم یتعلق بہ الخطاب الکاشف عن حالہ

صریحا مباح بالاتفاق الا ان عند ہؤلاء البعض من جہۃ ان الاباحۃ فی

عرف الشرع بمعنی عدم الحرج فی فعلہ وترکہ وہذا کذلک وعند الجمہور

ان کلما عدم المدرک الشرعی للحرج فی فعلہ وترکہ فذلک مدرک شرعی

٨٩

قال کان اہل الجاہلیۃ یاکلون اشیاء ویترکون اشیاء تقذرا فبعث اللہ نبیہ وانزل کتابہ واحل حلالہ وحرم حرامہ فما احل فہو حلال وما حرم فہو حرام وما سکت عنہ فہو عفو [illegible]

اختیار دیگر بہ نسبت زیادہ در کتاب ولیکن ابن عباس [illegible]

قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ فرض فرائض فلا تضیعوہا وحرم حرمات فلا تنتہکوہا وحد حدودا فلا تعتدوہا وسکت عن اشیاء [illegible] فلا تبحثوا عنہا رواہ [illegible] علی قاری در [illegible]

در تفسیر [illegible] الاصل فی الاشیاء الاباحۃ

قال لا اجد فیما اوحی الی [illegible]

فصول البدایع الشمس
ان الترک بمعنی عدم الفعل
لا یصح طلبه اما لانه لو کان
معذور واما لانه غیر
مطلوب بالترتب علیه الثواب
فیکون کل مکلف مثاب
باعتبار عدم فعل المنهیات
التی لا تحصی ولا قائل به
والمطلوب الفعل کفا کان
او عینیا انتفی وصحح الاصولیون
بان الترک فی ترک المنهی عنه ایضا لیس بمعنی عدم الفعل لانه لیس باختیار تحت القدرة العبد کما فی التحریر وغیره بل المراد به الکف وهو صرف النفس الیه قادرا علی فعله فیکف نفسه خوفا من ربه

مى نويسد وفيه تنبيه على ان التحريم انما يثبت بوحى الله وشرعه لا بهوى النفس
وكتب فقه كه ازين حكم بالا مال اند در شرح وقايه در شرح قول ماتن ماليس بحدث
ليس بنجس مى نويسد لا حكم بحرمة المسفوح بقى غير المسفوح على اصله وهى الحل و
يلزم منه الطهارة در هدايه در فصل حدا نوشته ان الاباحة اصل در باب الغنائم
فبقى اصل الاباحة للحاجة صاحب مائة مسائل در جواب سوال چهل وششم نوشته
امريكه منقول از آنحضرت صلعم وصحابه رض نباشد غير مشروع است چنانچه صاحب
هدايه چند جا عدم نقل را از آنحضرت صلعم وصحابه رض دليل گرفته است منها فى كتاب
الصلوة فى فصل الاوقات التى تكره فيها الصلوة قال يكره ان يتنفل بعد طلوع الفجر
باكثر من ركعتى الفجر لانه عليه السلام لم يزد عليهما مع حرصه على الصلوة
ومنها ما قال فى باب العيد لا يتنفل فى المصلى قبل العيد لانه عليه السلام
لم يفعل مع حرصه على الصلوة ومدعاے صاحب مائة مسائل ازين روايات علاقه
ندارد وجه عدم نقل چيزے ديگر ونقل عدم چيزے ديگر عينى در حاشيه هدايه مى نويسد
هذا مبنى على معرفة الحديث الذى فيه عدم زيادة النبى عليه السلام على
ركعتى الفجر ولذا قال الاكمل ان الترك مع حرصه عليه السلام على احراز
فضيلتها التنفل دليل الكراهة واين بحث در تصحيح مائة المسائل بتفصيل ذكر كرده ايم
من شاء فليرجع اليه ظاهر ماخذ اين عقيده كلام ظاهريست مصرى در شرح
مسند در بحث تلفظ به نيت بعد نقل استحباب آن از جماعت كثيره از حنفيه وشافعيه نوشته
اما انكار الملاحدة الظاهرية واستدلالهم بان المتابعة كما يجب فى الفعل
مطلقا يجب فى الترك ايضا فمن بادر على فعل لم يفعله رسول الله صلى الله عليه
وسلم فهو مبتدع لان عدم الفعل كفعله فى الحجة من غير تفاوت باتفاق الامة
فمن جهلهم باصول الدين فان علماء الاصول باسرهم صرحوا بخلافه فى

٩٠

انتهى كلام المصرى [illegible]

[illegible]

91

مینوید المختار عندنا الاباحة و صاحب تلویح ہم در ان بحث مینوید الاصل فی

الاشیاء الاباحة واضح باد کہ متابعت در امرہم تفصیلے دارد شاہ ولی اللہ در حجۃ اللہ البالغہ

نوشتہ ما روی عن النبی صلی اللہ علیہ و سلم علی قسمین احدہما ما سبیلہ سبیل تبلیغ

الرسالۃ ومنہ قولہ تعالی ما اتاکم الرسول فخذوہ و ما نہاکم عنہ فانتہوا وثانیہما

مالیس من باب تبلیغ الرسالۃ ومنہ قولہ صلی اللہ علیہ وسلم انما انا بشر اذا امرتکم بشیء من دینکم فخذوا بہ

اذا امرتکم بشیء من رائی فانما انا بشر وقولہ صلعم فی قصۃ تابیر النخل انی انما ظننت

ظنا ولا تواخذونی بالظن ولکن اذا حدثتکم عن اللہ شیئا فخذوا بہ فانی

لم اکذب علی اللہ فمنہ الطب ومنہ باب قولہ صلی اللہ علیہ وسلم علیکم بالادہم

الاقرح ومستندہ التجربۃ ومنہ ما فعلہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم علی سبیل العادۃ

دون العبادۃ وبحسب الاتفاق دون القصد ومنہ ما ذکرہ کما کان یذکر قومہ

کحدیث ام ذرع ومنہ ما قصد بہ مصلحۃ جزئیۃ یومئذ ولیس من الامور اللازمۃ

لجمیع الامۃ ومنہ حکم وقضاء خاص انیست بعض عبارۃ حجۃ اللہ البالغہ وہم دران

کتاب نوشتہ من اسباب التحریف التعمق وحقیقتہ ان یامر الشارع بامر وینہی

عن شیء فیسمعہ من امتہ فیفہم حسب ما یلیق بذہنہ فیعدی الحکم الی ما

یشاکل الشیء بحسب بعض الوجوہ او بعض اجزاء العلۃ او الی اجزاء الشیء

ومظانہ ودواعیہ وکلما اشتبہ علیہ الامر لتعارض الروایات التزم الاشد

ویجعلہ واجبا ویحمل کل ما فعلہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم علی العبادۃ والحق

انہ فعل اشیاء علی العادۃ فیظن ان الامر والنہی اشتملا ہذہ الامور فیجہر

بان اللہ تعالی امر بکذا ونہی عن کذا الی آخر ما قال وکشف رسول اللہ صلی اللہ

علیہ وسلم عن فساد ہذہ المقالۃ وبین انہ تحریف عقیدہ و تحکم تشبہ مطلقا

مستلزم مساوات است و در عقیدہ و فروع کثیرہ در بارہ تکفیر تخریج نمودہ اند و

الی شیئ من احوالهم انتهی و هذا کله فی المتشبه بهم فی السیرة واما المتشبه
بهم فی الزی واللباس فلیس ومع ذلک هم القوم لا یشقی بهم جلیسهم و
عن ابن عمر باسناد ضعیف طس عن حذیفة باسناد حسن انتهی ملا علی قاری
در شرح فقه اکبر نوشته انا ممنوعون من التشبه بالکفرة و اهل البدعة المنکرة
فی شعارهم لا نهیون عن کل بدعة ولو کانت مباحة سواء کان من
الافعال اهل السنة او من افعال الکفرة و اهل البدعة فالمدار علی الشعار
حسکفی در خزائن الاسرار نوشته ان التشبه بهم لا یکره فی کل شیئ بل فی
المذموم وفیما یقصد به التشبه کما فی البحر در تفسیر عزیزی در ذیل آیه کریمه
ان الصفا والمروة من شعائر الله مسطور است صفا و مروه را از شعائر الله
بودن محض برکت صبر حضرت هاجره حاصل گشته که معیت خاصه حضرت جل و علا
در میان همین دو کوه با شکوه در حق ایشان جلوه گر شد و حل مشکل ایشان فرمود
و این دو کوه با صفا بسبب آنکه جاهلان کفره اساف و نائله را برانها نهاده پرستش
میکردند از شعائر الله بودن معزول و ساقط نگشته و اگر یهود و نصاری بر شما
طعن نمایند و بگویند که شما مکانات بتان را تعظیم میکنید و طواف آن مکانات
می نمائید و مشابهت با کفار و بت پرستان بر خود گوارا میکنید و این مخالف جمیع
ملتها و دیانت است پس از ین طعن ایشان پروا نکنید و تنگدل نشوید زیرا که معامله
با خدا است و نیت شما بجا آوردن حج و عمره است نه تعظیم بتان و حج و عمره
بلا شبه امر نیک است و بجا آوردن آن طاعت فمن تطوع خیرا یعنی و هر که
بقصد طاعت بجا آرد کار نیک را فان الله شاکر علیم یعنی بتحقیق خدای
تعالی قدر دان است عمل او را رایگان نمیکند گو بظاهر مشابهت با کفار پیدا
شده باشد مانند روزه روز عاشورا زیرا که او تعالی علیم یعنی دانا است

۹۲

[illegible]

رد اصول پے توان برد بدان برد فروع واکثرے از جزئیات که صراحةً ہم بہ بیان
آمدند وحال مابقی ہم از آنچه مذکور شد سہل الحصول اما تنبیه بر بعض امور ضرور بنود
واضح باد که از عمده معتقدات فاسده ومبتدعات کاسده گویا که مابه الامتیاز
این طائفه از اہل سنت وجماعت است مسئله استعانت است از ارواح انبیا واولیا
که شرک دانند ودلیل شان آیه ایاک نستعین که بسبب تقدیم مفعول فائده حصر
مید ہد واحادیث باب صبر وتوکل وبالفضله تعالے این بحث را در رد التحقیقات
بخوب ترین وجه تحقیق نموده ایم در ینجا بر نقل بعض کلمات تفسیر عزیزی اکتفا میرود
واضح باد که فصل مقوم این طائفه توہین وتحقیر معتبرین حضرت ارحم الراحمین است
ما درین مقام بتوسعه کلام عامه مکارم آن کرام علیہم التحیة والسلام نقل مے کنم
گو با مسئله استعانت خصوصیت نداشته باشد که موید ومعین مدعا وبیّن وموضح
ضلال وغوایت آن اشقیاست مقوله اوّل در تفسیر عزیزے در دیباچه تمهید
تصنیف تفسیر نوشته برائے ایضاح معانی سوره فاتحة الکتاب ودو سیپاره
آخرین از حضرت قرآن مجید که اکثر مسلمین در صلوٰة خمسه وجمعه وجماعات ومحاضر
ارواح مقدسه انبیا واولیا وزیارات قبور صلحا وعرفا تلاوت این سور بالتشریف
مینما یند انتہی لفظ محاضر ارواح انبیا واولیا را باید دید ومعنے آن از قرآن شیطان
باید پرسید مقوله دوم در تفسیر ایاک نعبد عبادت را منقسم نموده مینویسد
وآنچه تعلق بچشم دارد دیدن مشاهده خیر مثل کعبه شریفه وقرآن مجید ودیدن
بزرگان مثل انبیا واولیا وزیارت قبور شهدا وصالحین که جان خود را در
راه او باخته اند واوقات عزیز خود را در یاد او گذرانیده انتہی زیارت قبور
شهدا وصالحین عبادت خدا است مقوله سیوم اما عبادت قلب پس محبت
است بمحبوبان او وبغض داشتن به مبغوضان او مقوله چهارم ایاک نستعین

٩٣

چون ایاک نعبد وایاک نستعین گفت بیهوش افتاد چون بخود آمد گفتند ای شیخ ترا
چه شده بود گفت چون ایاک نستعین گفتم ترسیدم که مرا بگویند که ای دروغ گو
چرا از طبیب دارو میجوئی و از امیر روزی و از پادشاه یاری میجوئی لهذا
بعضی از علما گفته اند که مرد را باید که شرم کند از ان که هر روز و شب پنج نوبت
در مواجهه پروردگار خود استاده دروغ گفته باشد لیکن درینجا باید فهمید که استعانت
از غیر بوجهیکه اعتماد بران غیر باشد و اورا مظهر عون الهی نداند حرام است و اگر
التفات محض بجانب حق است و اورا یکی از مظاهر عون دانسته و نظر بر کارخانه
اسباب و حکمت او تعالی دران نموده بغیر استعانت ظاهری نماید دور از
عرفان نخواهد بود و در شرع نیز جایز و روا است و انبیا و اولیا این نوع استعانت
بغیر کرده اند و در حقیقت این نوع استعانت بغیر نیست بلکه استعانت بحضرت
حق است لاغیر انتهی مقوله پنجم تقدیم ایاک بر نستعین مفید حصر است یعنی از غیر
تو استعانت نداریم و این استعانت یا خاص است برای عبادت یا عام است در
جمیع امور دنیا و دین اگر خاص است پس آنست که عبادت هر چند کسب بنده است
لکن عمل بنده به پیدا کردن خدا است و اگر عام است پس وجه اختصاص آنست
که هر که غیر خود را اعانت میکند منتهی کار او آنست که در دل او داعیه اعانت
آن غیر می اندازد و این فعل فعل او تعالی است پس گویا بنده میگوید غیر ترا اعانت
من ممکن نیست مگر چون او را تو اعانت فرمائی تا اسباب اعانت بهم رساند
باز در دل او داعیه اعانت من اندازی پس من از وسائط قطع نظر می کنم
و غیر از اعانت ترا نمی بینم انتهی ملخصا مقوله ششم در بیان افراط و تفریط
استعانت نوشته که ملائکه و ارواح انبیا و اولیا را در پرده صور و تماثیل و قبور
و تعزیها معبود سازد و رزق و فرزند و خدمت و منصب از ایشان بالاستقلال

۹۵

و برکت در کلام و در انفاس و در افعال و در مکانات ایشان و در هم صحبتان
ایشان و در اولاد و در نسل ایشان و در زیارت کنندگان ایشان پی
در پی ظاهر میگردد و نیز در خود ایشان را جاهی و مرتبه می بخشد که دعای
ایشان مستجاب میشود بلکه در هر حاجتی بایشان توسل نمایند حاجت او روا
میگردد و خصوصیات و علاماتیکه در عالم برزخ و مواقف قیامت و در عالم
ملکوت میدیدند از آن قبیل نیست که عوام مؤمنین بآن استدلال توانند کرد الا
بعد از مشاهدهٔ آن عوالم انتهی و هم درانجا نوشته شهید آنست که قلب او
بمشاهده متحقق باشد و آنچه انبیا علیهم السلام باو رسانیده اند به نهجی قلب او
قبول کند که گویا می بیند لهذا دادن جان نزد او سهل باشد گو بحسب ظاهر
مقتول نشده باشد مقوله هشتم در اقسام فرشتها نوشته اولاً فرشتهائیکه
متعلق باجسام اند خواه علوی مثل حاملان عرش و خازنان کرسی و داروغهای
بهشت و دوزخ و ساکنان سدرة المنتهی و مجاوران بیت المعمور و کشندگان
ستارهای و محرکان سماوات و دربانان آنها خواه باجسام سفلی تعلق داشته باشند
مانند فرشتهائیکه با ابر و باد مربوط اند و همراه هر قطره نزول میکنند و بر دریاها و
کوهها و درختان موکل و بحفظ بنی آدم و نوشتن اعمال ایشان و امداد و اعانت
تالیان اسماء الله و عزیمت خوانان ارتباط دارند سیوم مقربین که امور عظام
در عالم به تدبیر ایشان و بتوسط ایشان صورت میگیرد مثل انزال وحی و شریعت
و ایصال رزق و دولت و امداد و نصرت و برهم زدن دولتها و ملکها و قبض ارواح
بنی آدم انتهی و بعضی از فرشتگان برای تثبیت امر غذا در بدن آدمی نیز
موکل اند زیرا که قاعدهٔ غذا آنست که جزوی از طعام قائم مقام جزوی
از بدن که بسبب حرکات متحلل شده است گردد و پس لابد فرشته می باید که غذا

شنوده از زبان که ارواح را در
عالم برزخ ادراک و علم و سماع
نیست مولوی عبدالحی نوشته
استمداد و از ان کس که علاج طالب
طالب نگردد و بس بیهوده گی است
و حال اهل قبور همچنین است
قال الله تعالی الله یتوفی
الانفس حین موتها والتی
لم تمت فی منامها فیمسک

ارواح بایم توانان و از یک ...
روان گردیده است تجربه قائل
مسئله انکار استمداد و انکار ارواح ...
انتهی ملتقطا فافهم ...
اینها در آنوقت ...
می علبند و می یابند و زبان حال
و مطالب حل مشکلات خود از اینها

گویا مسکنی برای روح ساختن است بنابرین است که از اولیاء مدفونین و دیگر
مومنین انتفاع و استفاده جاریست و آنها را افاده و اعانت نیز متصور و در
تفسیر سوره انشقت نوشته اول حالتے که بمجرد جدا شدن روح از بدن خواهد شد
فی الجمله اثر عبادت سابقه و الفت بدن و دیگر معروفان از ابنای جنس خود باقی
است و آن وقت گویا برزخ است درمیان زندگانی دنیا و استغراق عالم قبر
که چیزے ازینطرف و چیزے ازان طرف دارد و این حالت حالت انکشاف
جزاے برخے از نیکی ها و بدیها است و مدد زندگان درینحالت زود تر میرسد
و مردگان منتظر لحوق مدد ازین طرف میباشند و چنان گمان برند که هنوز زنده ایم
ولهذا در حدیث شریف در احوال قبر وارد است که مرد مسلمان در آنجا میگوید
دعونی اصلی یعنی بگذارید مرا تا نماز بخوانم و نیز وارد است که مرده درانحالت
مانند غریقی است که انتظار فریادرسی میبرد و صدقات و ادعیه و فاتحه دران
وقت بسیار بکار او می آید و ازینجاست که طوائف بنی آدم تا یکسال و علی الخصوص
تا یک چله بعد موت درین نوع امداد کوشش تمام می نمایند و روح مرده نیز در قرب
موت در عالم خواب و عالم تمثل ملاقات با زندگان میکنند و ما فی الضمیر خود را اظهار
میکنند و دوم حالتے است که بعد از انقطاع تعلق زندگانی دنیا بالکلیه رو میدهد
و استغراق عظیم و مشاهده کیفیات بکسوه خود از نیکی و بدی او را حاصل میشود
و قوی مدرکه و متصرفه ازین عالم گسسته شده بآنطرف متوجه می گردد و حس و حرکت
معنوی او ازینجهان مطلق بیکار میشود و این حالت عوام مردگانست و بعض
از خواص اولیاء الله را که جارحه تکمیل و ارشاد بنی نوع خود گردانیده اند درین حالت
تصرف در دنیا داده و استغراق آنها بجهت کمال وسعت مدارک آنها مانع توجه
باین سمت نمیگردد و اولیسیان تحصیل کمالات باطن از اینها مینمایند و ارباب حاجات

96

التی قضی علیها الموت و
یرسل الاخری الی اجل
مسمی ...

... قال الله تعالی ...
... انک لا تسمع الموتی وما
انت بمسمع من فی القبور ...

وسماع موتی قال رسول الله صلعم نم کنومة العروس یعنی فرشتگان در قبر بعد
سوال وجواب از مومن میگویند بخواب بجو خوابیدن عروس انتهی ملخصا در رواستغنا
بیان کرده ایم که این آیات واحادیث بعین بعینے متمسک معتزله اند درین باب جواب
آن با تنبیه بر مناشی اغلاط وتصرفات بیجا ذکر نموده ایم تکمیلا للالزام چیزی از کلام
شاه عبد العزیز صاحب مذکور میگردد سوال چه میفرمایند علماء دین اندرین معنی
که انسان را بعد موت ادراک وشعور باقی میماند که زائران قبر خود را شناسد
وسلام ایشان شنود یا نه جواب انسان را بعد از موت شعور وادراک باقی
میماند وبرین معنی شرع شریف وقواعد فلسفی اجماع وارند اما شرع شریف پس عذاب
القبر وتنعیم القبر بتواتر ثابت است وتفصیل آن دفتری طویل میخواهد در کتاب
شرح الصدور تصنیف شیخ جلال الدین سیوطی ودیگر کتب حدیث باید دید واثبات
عذاب القبر در کتب کلامیه از مباحث عمده است حتی که بعضے از اهل کلام
منکران را تکفیر کرده اند وعذاب وتنعیم بغیر ادراک وشعور نمیتواند شد ونیز
در احادیث صحیحه مشهوره در باب زیارت القبور وسلام بر موتی وهم کلامی
با آنها که انتم سلفنا ونحن بالاثر وانا ان شاء الله بکم للاحقون ثابت است ودر
بخاری ومسلم موجود است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم با کفار یکه در بدر کشته
شده بودند خطاب فرمودند هل وجدتم ما وعد ربکم حقا مردم عرض کردند
یا رسول الله ما تکلم من اجساد لیس فیها ارواح فرمودند که ما انتم باسمع
منهم ولکنهم لا یجیبون ودر قرآن مجید ثابت است لا تقولوا لمن یقتل فی
سبیل الله اموات بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما اتیهم الله من
فضله بلکه از احوال پس ماندگان هم خوش وقت واستبشار ثابت است ویستبشرون
بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم الا خوف علیهم ولا هم یحزنون بالجمله

٩٧

روح با دراک و شعور پس خصوصیت شهید ظاهر گشت و در تفسیر آیه و یکون
الرسول علیکم شهیدا نوشته که در روایات آمده که هر نبی را بر اعمال
امتان خود مطلع میسازند که فلانی امروز چنین میکند و فلانی چنان تا روز
قیامت ادای شهادت تواند کرد و در تحفهٔ اثنا عشریه آنچه نوشته است این
ماده را از بیخ بر میکند چه دران نوشته که منکرین محاذاة قبر تمسک میکنند بآیه
لا یذوقون فیها الموت الا الموتة الاولی پس اگر در قبر حیاتی می بود
البته موتی هم عقب او میبود انتهی ببینید که منکرین محاذاة قبر بآیه کریمه هیچکه
استدلال کرده اند بعینه همان آیه بارادهٔ همان معنی مولوی عبدالحی هم بر
مدعا استدلال نمود و بعد نقل آن صاحب تحفه نوشته جوابش اینکه در قبر
احیا و اماته حقیقة نیست بسبب انعکاس اشعه روح بر بدن تعلقی پیدا میشود
که تعذیب و تنعیم بدن همراه آن نمی باشد تا معنی حیات متحقق باشد بلکه آن
تعلق شبیه است بتعلق عاشق بمعشوق یا مالک بمملوک یا صاحب خانه بخانه
که آنرا تعذیب و تنعیم میتواند شد و این هم در صورتی است که آن بدن قائم
باشد و مدفون والا عذاب و نعمت روح راست که نفس مجرد است و بدن حقیقی
او روح هوائی است و روح هوائی را تعلیق میکنند ببدنی دیگر از عالم
مثال یا مرکب از اجزای جمادات بهیئتی و شکلی که بیننده را اشتباه در میان
آن بدن و بدن دنیاوی حاصل نشود الی ان قال و از اینکه در عرف تعلق
روح را ببدن مطلقا ازین نوع باشد یا ازان نوع حیات میگویند و لهذا در
آیات و احادیث این تعلق را بحیات تعبیر کرده اند و قطع این تعلق را در میانه
مابین النفختین موت گفته اند قوله تعالی ربنا امتنا اثنتین الایه این
هم در صورتی است که از موته اولی سکره و موت مراد باشد و محتمل است که مراد

افعال حیوانی ونفسانی میگروند بے آنکہ نفس نباتی ہمراہ داشتہ باشند فرق ہمین
است کہ ملائکہ راموافق اعمال تنعیم وتعذیب نیست وارواح را برحسب اعمال
مکسوبہ تنعیم وتعذیب خواہد بود انتہی ملخصا در تفسیر عزیزی متعلق ثم اماتہ فاقبرہ
نوشتہ پس چون بدن آدمی را بعد از موت بسوزند ارواح لطیفہ او باد و دود آتش
آمیزش نمودہ مشابہت تام باشیاطین وجنیان پیدا کنند وازین است کہ اکثر
ارواح کسانیکہ سوختہ میشوند بعد از موت حکم شیاطین میگیرند وبہ آدمیان
می چسپند وایذا میرسانند انتہی ودر شرح مقام علیین نوشتہ بالای ہفت آسمان
است وپایین آن سدرۃ المنتہی وبالا آن متصل بپایہ عرش مجید وارواح نیکان
بعد از قبض در انجا میباشند ومقربان یعنی انبیا واولیا دران مستقر میباشند
وعوام صلحا را بعد از نویسانیدن ورسیدن نامہاے اعمال برحسب مراتب
در آسمان دنیا یا درمیان آسمان زمین یا در چاہ زمزم قرار میدہند وتعلقی
بقبر نیز این ارواح را می باشد کہ بحضور زیارت کنندگان واقارب ودیگر
دوستان برقبر مطلع ومستانس میشوند زیراکہ روح را قرب وبعد مکانی
مانع این دریافت نمیشود ومثال آن در وجود انسانی روح بصری است
کہ ستارہاے ہفت آسمان را درون چاہ میتواند دید انتہی ودر تفسیر سورہ
طارق نوشتہ جان آدمی ہرگز فنا پذیر نیست وشعور وادراک وتلذذ و
تالم خاصہ اوست انتہی ملخصا مولوے اسمعیل وغیرہ در تقویۃ الایمان وغیرہ
آیہ کریمہ ومن اضل ممن یدعوا من دون اللہ من لا یستجیب لہ الی
یوم القیمۃ وہم عن دعائہم غافلون را در تقریر منع استعانۃ وآیہ
کریمہ الہم ایدی یبطشون بہا الہم ارجل یمشون بہا وغیرہ را بر
ارواح کاملین فرود آوردہ سرگرم ہذیان سرایہا گردیدہ اند حالش اینست

كان النسمة نشاة اخرى
فيشبه فيض الروح الالهى فيها
وثم تم فيما بقى من الحس المشترك
تحقق كفاية من عالم السمع والبصر
والكلام بما دون من عالم
المثال انتهى وهم دران
كتاب ست فاذا امات
انقطعت العلاقات و
لرجع الى مراجعه فيلحق
بالملئكة وصار منهم

خلف فلم يفطنوا للفرق بين الاصنام وبين من هو على صورتها فظنوها
معبودات باعيانها ولذالك رد الله تعالے عليهم تارة بالتنبيه على
ان الحكم والملك له خاصة وتارة ببيان انها جمادات الهم ارجل يمشون
بها ام لهم ايدى يبطشون بها ام لهم اعين يبصرون بها ام لهم اذان
يسمعون بها پس حمل كردن حكم اين آيات بر ارواح كامله تحريفى بيش نيست
حال ارواح اندكے از انچه شاه ولى الله در حجت بالغه نوشته بايد شنيد اعلم
انه قد استفاض من الشرع ان الله تعالے عبادا هم افاضل الملائكة و
مقربوا الحضرة لايزالون يدعون لمن اصلح نفسه وهذبها وسعى فے
اصلاح الناس فيكون دعائهم ذلك سببا لنزول البركات عليه و
يلعنون من عصى الله وسعى فى الفساد فيكون لعنهم سببا يوجد حسرة
وندامة فى نفس العامل والهامات فى صدور الملاء السافل ان يبغضوا
هذا المسيئ ويسيئوا اليه اما فى الدنيا او حين يخفف عنه جلباب بدنه
بالموت الطبيعى وانهم يكونون سفرا بين الله وبين عباده وانهم
يلهمون فى قلوب بنى آدم خيرا اى يكونون اسبابا لحدوث خواطر
الخير فيهم بوجه من وجوه السببية وان لهم اجتماعا تكيف شاء الله
وحيث شاء الله يعبر عنهم باعتبار ذلك بالرفيق الاعلى والندے
الاعلى والملاء الاعلى وان الارواح افاضل الادميين دخولا فيهم
ولحوقا بهم كما قال الله تعالى يا ايتها النفس المطمئنة ارجعى الى ربك
راضية مرضية فادخلى فے عبادى وادخلى جنتى وقال رسول الله
صلى الله عليه وسلم رأيت جعفر ابن ابيطالب ملكا يطير فى الجنة
مع الملئكة بجناحين انتهى وهم دران كتاب ست واذا مات الانسان

١٠٠

العدالة من الانسان وقع اشتراك بينه وبين حملة العرش ومقربي
الحضرة من الملائكة الذين هم وسائط نزول الجود والبركات وكان
ذلك بابا مفتوحا بينه وبينهم ومعدا النزول الوانهم وصبغهم منزلة
تمكين النفس من الهامات الملائكة والانبعاث حسبما انتهى وهم دران كتاب
است والانسان عند سلامة مزاجه كما جبل على حب المال والاهل كذلك
جبل على حب ان يذكره الناس بخير في حياته ومماته وان لا ينالهم سوء اتى
لهم حتى ان اسد الناس رايا من كل طائفة يحب ان يبذل اموالا خطيرة
في بناء شامخ ليبقى به ذكره ويقتحم على المهالك ليقال الذين بعده انه
جرى ويوصي ان يجعل قبره شامخا ليقول الناس هو ذو حظ عظيم
في حيوته وبعد موته حتى قال حكمائهم ان من كان ذكره حيا في
الناس فليس بميت ولما كان ذلك امرا يخلقون عليه ويموتون معه
كان تصديق ظنهم وايفاء وعدهم نوعا من الاحسان اليهم بعد
موتهم وايضا ان الروح اذا فارقت الجسد بقيت حساسة مدركة
بالحس المشترك وغيره وبقيت على علومها وظنونها التي كانت معه
في الحيوة الدنيا ويترشح عليها من فوقها علوم يعذب بها او ينعم
وهمم الصالحين من عباد الله ترتقي الى حظيرة القدس اه سوا اين
مدعا ازان كتاب وهم در ديگر تاليفات شاه ولي الله بكثرة موجود ودما للاختصار
بريتقدر اكتفا رفت ودرين ايام كه اغواى عوام بدو طور مينمايند اول اينكه از نص
قرآن ثابت است عدم سماع موتى انك لا تسمع الموتى وما انت بمسمع
من في القبور دوم آنكه حضرت عائشه رضي الله عنها باين آيت استدلال فرموده
ورد كرده حديث وما انتم باسمع را جواب تفصيلي ازين ايرادات در

با اهل سنت وجماعت وکیفیت آن مذهب اهل سنت آنست که شفاعت حق است جایز عقلا وواجب سمعا وشفاعت عامه حضرت رسالت در آخرت ثابت [illegible] قطعا ویقینا [illegible] ها وبدین قدر که تمام امت

شفاعت است ومخالفت [illegible] وازانهم بهمات دین جدید بحث مقبول سواد اعظم گردیده تحقیق وتطبیق تنقید وتنقیح معتمد بهمان قول است که بعد روایات موجود فاما مستند الحاصل در کتب احادیث [illegible] حضرت عایشه رضی الله عنها هم استدلال نموده از قول

لاالکلام راست نموده از اطراف وجوانب چشم پوشیدند حقیقت شیئا وغایت
عنک استیار خوارج که بتکفیر حضرت جناب امیر علیه السلام روهای خود را سیاه
ساختند مستدل شان آیه کریمه ان الحکم الا لله وحدیث القاتل والمقتول
کلاهما فی النار معتزله وروافض که بوجوب لطف بر خدا قائل اند مستدل
شان آیه کریمه کتب الله علی نفسه الرحمة مجسمه که جسم برای خدای تعالی
ثابت میکنند آیات قرآنی را دلیل می آرند ید الله فوق ایدیهم وامثال
ذالک بالجمله تمام فرق است اجابت بر بر مدعا آیتی وحدیثی می آرند مسلک
حق آنست که سلف صالح برعایت شرائط فهم کتاب وسنت ومراعات طرق
تطبیق ودرجات تحقیق واحاطه باطراف وجوانب ونظر بر اصول وفروع
باتفاق اهل حل وعقد بر امرے اجماع نموده وبلاحق افکار وتطابق اعصار
مذهب جماعت قرار یافته وسواد اعظم امته مرحومه عبارت ازانست باتباع
آن باید پرداخت علیکم بالسواد الاعظم من شذ شذ فی النار ومن
یتبع غیر سبیل المومنین نوله ما تولی معلوم است امام احمد وغیره از عایشه رض
هم آن حدیث روایت کرده اند ازانجا صاف ظاهر میشود که چون حضرت صدیقه
درآن قصه موجود نبود در اول استماع استبعادی که بنظر سرسری بر الفاظ
قرآن بخاطر عاطرش خطور کرد بر زبان آورد ومن بعد از اعیان صحابه
حاضرین ثابت شد آنرا خود روایت فرمود وبه تامل استبعاد مخالفت قرآن
برخاست به خواهند گفت مخالفین از انکه معتزله وغیره منکرین رویت تشبث
میکنند بقول حضرت عایشه رض واستدلال او بآیه کریمه لا تدرکه الابصار
وهو یدرک الابصار هیچ فرق نیست درین هردو ماجد علماء اهل سنت
در هردو مقام جواب داده اند که بمحل خود مذکور ست منکرین معراج جسمانی

١٠٢

[illegible] شفاعت [illegible] مستحقین [illegible]

[illegible]

بمومنین کافران را ازان بهره نیست وهر جا که در کلام الله نفی نفع شفاعت
ونفی قبول شفاعت وارد ست مراد بآن کفار اند وهر جا که ماذون ومرتضی
را استثنا فرموده است مراد بدان مومنین اند که ماذون ومحکوم بشفاعت اند
مثل کفار بهی از شفاعت شان نیست مذهب نجدیه اینکه شفاعت سه قسم است
بالوجاهت وبالمحبة واعتقاد این دو قسم شفاعت کفر شرک است چراکه مستلزم
قهر وغلبه شفیع است بر الله تعالی قسم سیوم شفاعت بالاذن است یعنی
گنهگاریکه بر گناه مداومت نداشت وآن گناه را پیشه خود نکرده بود از شامت
نفس قصور سر زده که براو شرمنده است وشب وروز آئین خدا را بر سر و
چشم نهاده خود را تقصیر وار ولایق سزا میداند واز الله تعالی گریخته پناه
کدام ولی ونبی نمیجوید الله تعالی را براو رحم آید مگر آئین خدائی را خیال
کرده بی سبب ونمیگذرد که در دل مخلوق قدر آئین من کم نگردد وهر کسی را
که خواهد خواست شفیع خواهد کرد هذا المحض مذهبهم ودر تقویة الایمان این مضمون
را بعبارات ادا نموده که عقل وایمان آنرا گوارا نمیکند ومولوی فضل حق
خیرآبادی جزاه الله خیرا آنرا لفظا لفظا چنانچه باید وشاید مشافهة اش رد
فرموده ساکت وعاجز نمود وثبت الحق اظهار حق محض از فضل حق منوجی گردیده
که هر که بهره از فهم ودیانت دارد بعد مطالعه اش شکی وریبی در دل باقی
نماند ومن لم یجعل الله له نورا فما له من نور وما دریجا اکتفا میکنیم بر نقل
دو جمله از کلام شاه عبد العزیز صاحب که در تفسیر عزیزی نوشته واتقوا
یوما لا تجزی نفس یعنی بترسید ازان روز که او انخواهد کرد هیچ نفس گو
در مرتبه اعلاے شکر رسیده باشد وتقرب تام در جناب الهی پیدا کرده عن
نفس یعنی از جانب هیچ نفس گو فرزند صلبی او باشد یا تمام عمر تام او گرفته خود

۱۰۳

که صورت غلبه شود و قهر قسیم شفاعت است نه قسم آن که از نفس آیه مستفاد و
اصل صرفی و تصریح فرموده فرع را تکذیب اصل مناسب نیست مگر این طائفه را
کار بفهم نیست در بیان آیه کریمه که در ذیل آن در تقویة الایمان این همه هذیان سرایها
نموده است بہ بینید که ما لهم من ظهیر قبل ولا تنفع الشفاعة موجود
بلکه در ترجمه و فائده که خود باز دہونی اور اون سے دب کر بات مان لینے کو
مقابل اور قسیم سفارش کا قرار دیا و با اینهمه در تقسیم شفاعت آنرا قسم شفاعت
نموده و داد این بابیه ختم الہی است ورنه که نمیدانند که غلبه و قهر را با شفاعت چه مناسبت
الغرض یعنی شفاعت در هر سه قسم یافته نمیشود چه اولین غلبه و زور آزمائی
است و سیوم تلبیس و غلط نمائیست ملخص تغلیط اینکه شفاعت در قرآن مشروط
است باذن پس اگر اذن خواهد شد شفاعت خواهد بود و الا لا وقوع شفاعت
یقینی نیست یعنی بطریق قضیه شرطیه که صحیح است نه بطریق حملیه بتیه و همین است
خروج شان از مذهب اهل سنت و جماعت که در عقائد شان داخل الشفاء
حق منشاء غلط و تغلیط لفظ اذن است که بمعنی آن نرسیدند و محصور در پروانگی
و حکم بیانی فهمیدند و حالانکه این معنی بجا با درست نمی آید یخرجهم من الظلمات
الی النور باذنه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله فهزموهم
باذن الله ما کان لنفس ان تموت الا باذن الله ما کان لنفس ان تومن
الا باذن الله وما هم بضارین به من احد الا باذن الله و برای قطع
ماده نزاع و تبکیت و اسکات مخالفین نقل میکنم عبارت تفسیر عزیزی را وهی هذه
و اگر حقیقت شفاعت را تحقیق در یابیم مذهب اهل سنت مانند آفتاب روشن
میشود زیرا که حقیقت شفاعت آنست که کمال نفس کامله انسانیه انبساط پیدا کند
و نفوس ناقصه اتباع خود را در خود گیرد و نقصان آنها در ضمن کمال او منجر شود

۱۰۴

از عهد صحابه و برابر عبادتگاه و زیارتگاه تمام امت مرحوم بوده اند شیاطین هندیه که قوت نجدیه یافتند از زبان کارسنان میگیرند آنچه درین باب برالسنهٔ شان جاریست قابل اعاده نیست اصول این مفسده در تقویت الایمان موجود و بطلان آن بر طبقا اهل ایمان محتاج به بیان نیست دفتر دفتر ازین باب در کتب صحیحه و معتمده ثبت و ما درینجا ذکر میکنیم استفتاء شاه عبد العزیز و هذه صورته چه میفرمایند علماے دین در تعظیم تبرکات انبیا و صلحاء و تبرک باثار ایشان شرعاً جائز ست یا نه مثلاً پیغمبرے یا پیرے در جاے نماز گذارد و یا اعتکاف نموده آن مکان را متبرک دانستن و عبادت را دران بهتر دانستن و محل قبولیت دعا و عبادت فهمیدن چه حکم دارد و پارچه و کفش و عصاء و امثال آن اشیاء مستعمله بزرگان را متبرک دانستن و باحتیاط داشتن و همچنان موے و ناخن وغیره را چه حکم است و آب بقیه وضو و پس خورده و دم کرده بزرگان را متبرک دانستن و از جاے بجائی بردن چه حکم دارد بینوا و توجروا الجواب تبرک باثار صالحین شعائر دین ست قدیماً حدیثاً و از کتاب و سنت ثابت انکار آن و کلام دران غیر از الحاد و زندقه چه توان گفت در قرآن مجید وارد ست یاتیکم التابوت فیه سکینة من ربکم و بقیة مما ترك آل موسى وآل هرون تحمله الملائكة در تفاسیر معتبره مرویست که و دران صندوق پارهای الواح و عصاے موسی و عمامهٔ هارون وغیره بود بدست بنی اسرائیل و در وقت قتال پیش میکردند آنرا و بسبب آن فتحیاب میشدند بر اعدا و وقت جنگ آنرا فرشتگان بر سینه اشتند بالای سرهای بنی اسرائیل بنی اسرائیل قتال میکردند و میدیدند که از ان تابوت آواز می آمد نصرت می یافتند هرگاه بنی اسرائیل عصیان و فساد نمودند الله تعالی مسلط نمود بر او شان عمالقه را که آن تابوت از ایشان سلب کردند هرگاه بے ادبی کردند با تابوت الله تعالے بر ان کفار بلا مسلط نمود که قریب

و عرض میکردند پس بر می آوردند آنرا و حرکت میداد در آب و استشفا میکردند صحابه بآن و حدیث طلق بن علی در باره تبرک کردن بردن آب بقیه وضو آنحضرت صلی الله علیه وسلم ببلاد خود در مشکوة از نسائی منقول ست علی قاری در شرح نوشته و فیه التبرک بفضله صلی الله علیه وسلم و نقله الی البلاد و نظیره ماء زمزم فانه صلی الله علیه وسلم کان استهداه من امیر مکة لیتبرک به اهل المدینة و یؤخذ من ذلک ان فضلة وارثیه من العلماء و الصلحاء کک و همچنان شیخ عبد الحق در ترجمه و شرح و دیگر شراح نوشته الغرض کتب حدیث و سیر ازین امور پر اند شفاء قاضی عیاض و شروح آن و تصانیف سمهودی را باید دید و جذب القلوب و غیره کتب شیخ عبد الحق هم این مطالب بخوبی وجه او اگر دیده است نزد فقیر این امر قابل استفتا و اجازت نیست محبت باکسیکه واجب التعظیم است بالطبع اقتضای محبت و تعظیم آثار و منتسبات او میکند و تهاون و عدم اعتنا بآن دلیل ست بر عدم محبت با مبدا و منشا آثار و کاوکاو کردن در تنقید روایت و اثبات اصلیت آثار میکنند خالی از سوء سیرت نیست اصل اهتمام این امور در علمیات است پس نزد در عملیات و در فضائل اعمال و غیره وسعت ست الم یکفهم ان همت اگر شنیده باشند در امثال همین امور ست باد فی نسبتی و اقل مشابهتی تعظیم بجا باید آورند و کابس ابن ربیعه بر گاه داخل شد بر معاویه ابن ابی سفیان معاویه بلحاظ آن گونه مشابهت صوری که با آنحضرت صلی الله علیه وسلم داشت از تخت خود بپا خاسته برای تعظیم برخاسته کابس را بر تخت نشانید و خود در ادب نشسته تو قیر تمام جنس کرد و مرداخل مرغاب را بکابس گذاشت در مواهب لدنیه و غیره مذکور ست و شیخ عبد الحق در مدارج نقل نموده یکی از اهلبیت کرام که نام او یحیی ابن القاسم بن محمد بن جعفر بن محمد

۱۰۹

عزیزی متعلق صراط الذین انعمت علیهم نوشته و برکت کلام و در انفاس و در افعال
و در مکانات ایشان و در هم صحبتان و اولاد و نسل ایشان و زیارت کنندگان
ایشان پی در پی ظاهر میگردد و در تفسیر سورهٔ قدر نوشته بالجمله از مضمون این
سوره معلوم میشود که عبادات و طاعات را بسبب اوقات نیک و مکانات متبرکه
و حضور و اجتماع صالحان در ایجاب ثواب و ایراث برکات و انوار مرتبی عظیم
حاصل میشود و در تفسیر طور سینین نوشته در حدیث شریف وارد است که چون
حضرت صفیه رض زوجه مطهره آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای زیارت بیت المقدس
تشریف بردند و از نماز در مسجد اقصی فارغ شدند از ان مسجد بر آمده بر کوه طور
زیتا صعود فرمودند و در انجا نیز نماز گذاردند و بر کنارهٔ آن کوه استاده ارشاد
کردند که از همین جا روز قیامت مردم متفرق شوند پاره به بهشت روند و پاره
بدوزخ و این همان کوه است که حضرت عیسی را از ینجا باسمان بردند و آن
مکان را نصاری بتعظیم بسیار میگروند و میبالند و بر سر آن کوه هیلانه نام فرنگی
زنی کنیسه بسیار کرده بود و در میان آن کنیسه قبه ساخته که آنرا مصعد عیسی علیه
السلام میگفتند رفته رفته آن کنیسه منهدم شد لیکن بالفعل دران کوه درخت
خرنوب نبطی است که متصل آن مسجدی ساخته و پایین آن مسجد غاریست مصفی
مردم بسیار برای زیارت آنمکان میروند و آن درخت را خرنوب البعثره
میگویند و در تفسیر و اذ قلنا ادخلوا هذه القریة نوشته باب حطه در ابواب بیت
المقدس دروازه ایست معروف و مشهور تا الی الان معمور و زیارتگاه
است و هر که برای استغفار گناهان خود دران مسجد می در آید از همان دروازه می در
آید و بزبان زد مجاوران آنجاست که داخل شدن این دروازه موجب پاکی از
گناهان است الی آخر ما قال آسی این دروازه را حضرت سلیمان و انبیاء

است مثال سفینهٔ نوح و باب حطه است زیرا که نجات از طوفان نفس و شیطان و
تصحیح توبه و تکفیر گناهان بسبب دخول در سلاسل اولیا در این است و ابتدا و
منتهی این بزرگواران است چنانچه درین زمان ظاهر است که سلاسل سلوک راه
خدا و بیعت و توبه و انابت همین خاندان علیهم الرحمة میرسد انتهی واتخذوا من مقام
ابراهیم مصلی یعنی و بگیرید جای استادن ابراهیم علیه السلام را مصلی که سنگی
است معین و بران سنگ حضرت ابراهیم استاده اذان حج در مردم داده و هردو
قدم مبارک حضرت ابراهیم دران سنگ منقش گشته مصلی یعنی نمازگاه که بعد از
طواف خانه دو رکعت تحیة الطواف عقب این سنگ استاده گذاردن مقرر است
تا امت حضرت ابراهیم تا قیام قیامت جاری باشد و نیز چون حضرت ابراهیم
برهمان سنگ استاده اذان حج داده بودند پس بعد از رحلت حضرت ابراهیم نزد
آن سنگ استاده شدن و عبادت خدا بجا آوردن گویا نزد ایشان حاضر شدن
است و بحضور ایشان عبادت خدا بجا آوردن است انتهی و هم دران مقام
است چون حضرت ابراهیم بر سنگ استاده بنای عمارت میکردند آن سنگ بقدر
بلندی عمارت بلند میشد تا تمام شدن عمارت حاجت سنگ دیگر نیفتاد و اثر هردو
انگشتان و هردو قدم حضرت ابراهیم دران سنگ منقوش گشت الخ ما قال و از
قتاده مرویست که قبل از اسلام عادت نبود که مقام ابراهیم را کسی دست رسانند
و مسح کنند و درین امت این امر رائج شد و کسانیکه قبل از اسلام این سنگ را دیده
بودند نقل میکردند که اثر هردو پاشنه حضرت ابراهیم و انگشتان ایشان درین
سنگ ظاهر و نمودار بود حالا بسبب دست رسانیدن آن اثر بخوبی ظاهر نیست
و ابن ابی شیبه از عبد الله ابن الزبیر نقل کرده که ایشان جماعتی را دیدند
که مقام ابراهیم را مسح میکنند گفتند شما را خدا تعالی بمسح کردن این سنگ

وتجمیل شان مثال یعنی تمثال نعل مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم را که بر کاغذ
یا پارچه نقش کشیده طیار میسازند قسطلانی در مواهب نوشته وقد ذکر
ابو الیمان ابن عساکر تمثال نعاله الکریمة علیه افضل الصلوٰة والتسلیم فی
جزء مفرد رویته قراءة وسماعا وکذا افرده بالتالیف ابو اسحٰق ابراهیم
بن محمد خلف المشهور بابن الحاج من اهل المریة بالاندلس وکذا غیر
هما ولما تبینها ههنا اکتفاء لاعلی شهرتها وصعوبة ضبط تسطیرها الا علی
حاذق ومن بعض ما ذکر من فضلها وجرب من نفعها وبرکتها ما ذکره
ابو جعفر بن عبد المجید وکان شیخا صالحا قال حذوت هذا المثال
لبعض الطلبة فجاءنی یوما فقال لی رأیت البارحة من برکة صاحب هذا
النعل عجبا اصاب زوجتی وجع شدید کاد یهلکها فجعلت النعل علی موضع
الوجع وقلت اللهم ارنی برکة صاحب هذا النعل مما اصاب زوجتی
من الوجع الشدید فشفاها الله تعالی فی الحین وقال ابو اسحٰق قال ابو القاسم
ابن محمد ومما جرب من برکته ان من امسکه عنده متبرکا به کان له
امان من بغی البغاة وغلبة العداة وحرز من کل شیطان مارد وعین کل
حاسد وان امسکته المراة الحامل بیمینها وقد اشتد علیها الطلق تیسر
امرها بحول الله وقوته ولله در ابو الیمان بن عساکر حیث قال در بیان
قصیده در مدح وشوق مثال نعل شریف یک شعر ازان اینست شعر
یا شبه نعل المصطفی روحی الفداء لحملك الاسم الشریف العالی ﷺ و باز نوشته
وما احسن قول ابی الحکم ابن المرحل فی قصیدة له ذکرها ابو اسحاق ابن
الحاج وقصیده در بیان نوشته بعد ازان نوشته ولابی بکر احمد بن امام ابی
محمد عبد الله بن حسین القرطبی در بیان قصیده نقل نموده اول شعر اینست

١٠٩

فائدہ یعنی جیسا سود اور ربو ... اور مردار ناپاک ہے اور حرام ہے ویسا ہی وہ جانور بھی ناپاک ... صورت بن جاتا ہے ... ہوا کہ جانور کسی مخلوق کے نام کا ... حرام ہے اور ناپاک ہے اس آیت ... اہل لغیر اللہ بہ ... قال اللہ تعالیٰ او فسقاً ... در تقویۃ الایمان

کرام در ینجا ذکر می کنیم امام ابوبکر بن العربی حافظ ابو الربیع بن سالم الکلاعی وحافظ
ابو عبد اللہ بن الابار و ابو عبد اللہ ابن رشید فہری و ابو عبد اللہ محمد بن جابر و خطیب
الخطبا ابو عبد اللہ بن المرزوق التلمسانی و ابن البراء التونسی و ابو اسحاق ابراہیم
ابن الحاج و ابن ابی الخصال و مالک بن المرحل و مراکشی و حافظ ابن عساکر و بدر
فارقی و حافظ عراقی و ابن ابی و سراج بلقینی و شیخ یوسف سانی و سخاوی و سیوطی
وغیرہم در سند مینویسد حدیث کرد آنرا شیخ ابو الفضل ابن ابو نسی از شیخ خود
ابن الحیا از فقیہ ابی زید بن العربی از والد خود و حافظ ابوبکر ابن العربی و
شیخ عیاض وغیرہ اعلام گفت کہ حدیث کرد مرا شیخ حافظ ابو القاسم مکی
بن عبد السلام لفظا گفت حدیث کرد شیخ ابو ذکریا بخاری حافظ ابو النصر لفظا
گفت کہ گفت مرا محمد بن حسین فارسی کہ ساختہ شد این مثال بر مقدار نعلیکہ
بود نزد ابو سعید عبد الرحمان در مکہ گفت کہ حدیث کرد مرا ابراہیم شیبی گفت
حدیث کرد مرا ابن ابی مرہ گفت کہ حدیث کرد مرا ابن ابی اویس اسماعیل بن عبد اللہ
از پدر خود عبد اللہ ابن ابی اویس بن مالک بن ابی عامر الاصبحی گفت بود آن
نعل مبارک کہ کشیدہ شد این مثال بر آن نزد اسماعیل بن ابراہیم مخزومی گفت
اسماعیل بن ابی اویس پس حکم کرد پدر من نقاش را پس کشیدند نزا بر مثال
نعل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و ہمین طور سلاسل متعددہ نسبت سند و اجازت
ذکر کردہ است و تقبیل و تکریم جماعہ عظیم و توسل بآن در مشکلات و حکایات
قضای حاجات و دفع بلیات ببرکت آن مثال مکرم بکثرت نقل نمودہ است بخوف
طول از تفصیل آن درگذشتم ہرکسیکہ خواہد بآن رجوع نماید و جزوی مختصری
در فارسی فقیر ہم نوشتہ است من شاء فلینظر الیہ **فائدہ** از جملہ **عقاید** و
عمدہ مفاسد نجدیہ اینکہ اگر بر جانور زندہ گفتہ شود کہ برای پیغمبر است مثلاً

١١٠

صحیح لعن الله من ذبح لغیر مسلم
الله نووی وذکر الشیخ ابراهیم
المروزی من اصحابنا
ان ما یذبح عند استقبال
السلطان تقربا الیه
افتی اهل بخاری بتحریمه لانه مما
اهل به لغیر الله تعالی [illegible]
[illegible]

نوشته است بر ذکر آن اکتفا میرود **سوال** بر جانور زنده آواز بر آورده شد
که برای پیغمبر است صلی الله علیه وسلم و من بعد ذبح کرده شد بنام خدا عز وجل و
گوشت آن پخته خورانیده شد بجماعه مسلمین حکم آن ذبیحه چیست بینوا توجروا
جواب حرام است بدلیل آیت شریفه وما اهل لغیر الله یعنی و دیگران جانور
که آواز بر آورده شد و شهرت داده شد در حق آن جانور که برای غیر خدا
است خواه آن غیر بت باشد یا روح خبیث خواه جن خواه پیر یا پیغمبر این حرام
است زیرا که چون شهره داده شد که این جانور برای فلانی است ذکر نام
خدا وقت ذبح فایده نکرد و چون آن جانور منسوب بآن غیر گشت خبثی در وی پیدا
گشت که زیاده از خبث مردار است بذکر نام خدا حلال نمیشود مانند سگ و خوک
که اگر بنام خدا مذبوح شوند حلال نمیگردند و اهل را بر ذبح حمل کردن خلاف لغت
و عرف است هرگز اهلال در لغت عرب و عرف آن دیار آن وقت بمعنی ذبح نیامده
و در هیچ شعر و هیچ عبارت بلکه اهلال در لغت عرب بمعنی بلند کردن آواز است پس
درین عبارت اهلال را بمعنی ذبح گرفتن یا زلغیر احد را بجای باسم غیر الله ساختن
قریب بتحریف کلام الهی میرسد انتهی ملخص التفسیر العزیزی و همین است منصوص
جمهور مفسرین متقدمین مثل رحمانی و نیشاپوری و بغوی و غیرهم و در تفسیر نیشاپوری
میگوید اجمع العلماء لو ان مسلما ذبح ذبیحة وقصد بذبحها التقرب
الی غیر الله صار مرتدا و ذبیحته ذبیحة مرتد انتهی و در تفسیر رحمانی نوشته
وما اهل به لغیر الله فانه ان ذکر معه اسم الله تعالی فقد عارض
فیه المطهر المنجس مع نجاسته بالموت وان لم یذکر فقد زید فی تنجسه
انتهی الحاصل در تمام تفاسیر قدیمه معتبره مطابق تفسیر عزیزی نوشته بجز
تفسیر بیضاوی و تفسیر احمدی و آن هر دو قابل اعتبار نیستند و بدلیل حدیث

[illegible] زبیحه [illegible]
[illegible] ذبائح الجن [illegible] لا [illegible]
صحیح [illegible] الطعام [illegible]
عند تسمیة الطعام و
عند العطاس
الذابح وعند [illegible] اقوال فقهاء فی الذبح
بدلیل

111

المختار ذبح لقدوم الامیر
ونحوه کواحد من العظماء
یحرم لانه اهل به لغیر الله
ولو ذکر اسم الله تعالی
ولو ذبح للضیف لا یحرم
لانه سنة الخلیل علیه الصلوة والسلام
واکرام الضیف اکرام
الله تعالی والفارق
انه ان قدمها لیاکل منها کان الذبح لله تعالی
والمنفعة للضیف او
للولیمة او للربح وان
لم یقدمها لیاکل منها بل
یدفعها لغیره کان
لتعظیم غیر الله تعالی
فتحرم وهل یکفر فیه

قولان بزازیه وشرح وهبانیه ودر اشباه وغیره هم این مسئله مذکورست
فقط اینست فتوی از اهل طغوی اقول وبالله التوفیق قوله انتهی ملخص
التفسیر العزیزی بیشک عجب آنچه نوشته ملخص تفسیر عزیزی است این قدر
خود راست ست اما آنچه بعد ازان نوشته که همین ست منصوص جمهور مفسرین
متقدمین محض بی اصل هنگام شیوع تفسیر عزیزی که بینندگان بر غلطی این
مقام مطلع گردیده صاحب تفسیر را بتقریر وتحریر تکلیف دادند تا دیر باز این
مکاتبه ومکالمه درین خصوص جاری مانده هم صاحب تفسیر چند نوبت تحریر داشته
ازانچه در تفسیر اتفاق تسطیر افتاده بود رجوع فرموده واین امر را منقصت آن بزرگوار
تصور نباید کرد بلکه در طریق انصاف کمال منقبت ست عصمت از خطا خاصه انبیاست
ومذموم اصرار بر خطاست ومولوی رفیع الدین صاحب مرحوم ومولوی عبدالحی ومولوی
اسمعیل هم تحریر رسائل جداگانه پرداخته اند مولوی رفیع الدین صاحب نوشته اند
در زمان فقها رکبار این رسم جاری نبود که حیوان را برای یکی از معبودان باطل
نذر مقرر سازند وموافق رسم نام الله تعالی برو گرفته ذبح سازند وآن مذبوحه را
برای چیزی که معتقد او باشد صرف سازند مفسرین در تفسیر آیات کلام مجید بر هر آنچه
در عهد کفار جاهلیت معمول بود ذکر کردند ودر آیات کریمه در مقام سه لفظ
واقع شده جهت قدمای مفسرین در هر جا لفظ تسمیه عند الذبح مراد داشته اند
اکنون که در زمان ما وپیش ازین زمان از مدتی این رسم فاسد ظهور کرده میخواهیم
که حکم شرعی او بدانیم پس تجسس کردیم روایات فقها را که باحث اند از حلت و
حرمت اشیای الی آخر مقاله مولوی اسمعیل نوشته درین مقاله مضمون
ست اول علت تکا وسید احمد کبیر ودوم اعتراض وتغلیط تفسیر ما اهل به لغیر الله
کرده تفسیر فتح العزیز واقع شده سیوم مصون تشنیع بر فتوی نوشته شاه عبدالعزیز

١١٢

نیز روا ست چراکه مقصودش گوشت ست ولیکن همچنین اگر گاو زنده بنام سید احمد کبیر
بد بطوریکه نقد سید بد نیز روا ست گوشت آن حلال ست غرض از گاو الیت ست واگر
مقصود ذبح برای میت بود پس یا ایصال ثواب ذبح باشد یا تقریب بذبح بسوی میت بود
و ایضا فیه نذر اولیا بود و طریق است حسن و قبیح باز نوشته اگر طریق حسن و رد باشد
اما از زبان لفظ نذر کنند خللی دران نیست بانه نظر بر اینکه این لفظ در شرع مستعمل برا
معنی ست که مختص بخدای است باید که شائبه از ممنوعات شرعیه دران باشد و اولی آن
ترک اولی است اما حرام نتوان گفت قصه مسلمانان که بجای اسلمنا صبانا گفتند شاید
آنست و چون که آن مسلمانان در ملک حرب و جاهلیت بودند معذور شدند واگر از
الفاظ مشترکه که بسبب استعمال عرف این دیار اشتراک پیدا کرده گفته آید باکی نیست
و ایضا فیه پس اگر شخصی بزی را خانه پرورکند تا گوشت او خوب شود او را ذبح کرده
و پخته فاتحه حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه خوانده بخوراند خللی نیست و دران مشابه
آنست که برای زنده معظم اینچنین عمل نماید واگر نذر کند باین شرط بر آمدن حاجت خود
گاو دو ساله و فربه را بنیاز حضرت خواهم کرد پس حکم این مثل حکم طعام ست اگر نذر
بطریق حسن است ذبیح حلال شد واگر قبیح است فعلش حرام است و حیوان حلال و شاید این
صورت مراد مولانا محمد [illegible] است که در استفتا شده [illegible] است و همین صورت با صورتهای محرمه
نوشته شده و در تفسیر احمدی حلت آن واقع شده ست و ایضا فیه و دوم یله کردن
جانوران الهی چنانچه بجار روند وان حکم این قسم آنست که حلال ست چراکه
و اطلاق این فعل تقرب در [illegible] کردن آن منظور [illegible] تا جانش و ذبحش [illegible]
نذرانه [illegible] و صاحب تفسیر عزیزی خود در جواب اول نوشته واما ما وقع فی البیضاوی
وغیره من التفاسیر انهم قالوا اما اهل به لغیر الله ای ما رفع الصوت عند
ذبحه للصنم فمبنی علی جری عادة المشرکین فی ذلک الزمان ولذا لم یفرقوا

۱۱۳

[illegible]

نقل تمام از استفتای صاحب تفسیر مسلم نوشته اند مجیب ظاهرا این [illegible] قوله نووی در شرح صحیح مسلم [illegible] مقبول از اصل [illegible] هوای نفسانی و داعیه شهوانیه [illegible] نفاق و عدول می باید محض باتباع [illegible] و وجوه بکار آمده و تصریحات [illegible] اعتباری معروف و العبرة بکلام مجیب

واصل الاهلال رفع الصوت وكانوا اذا ذبحوا لالهتهم يرفعون اصواتهم بذكر ها فجرى ذلك من امرهم حتى قيل لكل ذابح وان لم يجهر بالتسمية مهل قال الربيع بن انس وغيره وما اهل به لغير الله ما ذكر عليه اسم غير الله انتهى وعبارت تفسير نيشاپوری که صاحب تفسير عزيزی نقل نموده هرچند از نفس عبارت مذکوره هم هيچگونه تاييد دعوی صاحب تفسير عزيزی ظاهر نيست وعلى هذا القياس آوردن مجيب آن عبارت را در جواب فاما چونکه از مطالعه اول وآخر عبارت مذکوره ارتفاع شبه بالکليه مقصود نقل آن ضروری نموده بدانکه در نيشاپوری قبل عبارت مذکوره نوشته واما ما اهل به لغير الله فمعناه رفع به الصوت للصنم وذلك قول اهل الجاهلية باسم اللات والعزى واهل المحرم اذا رفع صوته بالتلبية وبعد عبارت مذکوره نوشته ويستثنى مما اهل به لغير الله ذبائح اهل الكتاب اذا سمى عليها باسم المسيح مثلا لاطلاق قوله تعالى وطعام الذين اوتوا الكتاب حل لكم ولان النصراني اذا سمى الله تعالى فانما يريد به المسيح وهو مذهب عطا ومكحول والحسن والشعبی وسعيد بن المسيب قال مالك والشافعی وابو حنيفة واصحابه اذا ذبحوا على اسم المسيح فقد اهلوا به لغير الله فوجب ان يحرم واذا ذبحوا على اسم الله فظاهر اللفظ يقتضي الحل ولا عبرة لغير اللفظ وعن علی عليه السلام اذا سمعتم اليهود والنصارى يهلون لغير الله فلا تاكلوا واذا لم تسمعوهم فكلوا فان الله تعالى قد احل ذبائحهم وهو اعلم بما يقولون انتهى حيفی که در نقل عبارت نيشاپوری بر روی کار آمده اگر عمدا است محل تاسف است که بجای قال لفظ اصح گرديده فقير چند نسخ نيشاپوری ديده در همه لفظ قال العلماء يافته است والله اعلم بحقيقة الحال قوله وآن هر دو قابل اعتبار نيستند اقول اعتبار وبے

بر داشته نیست که بسبب التقابر یک فقره بحذف اول و آخر غلط رونق یافته تمام عبارت نووی اینست اما الذبح لغیر الله فالمراد به ان یذبح باسم غیر الله تعالی کمن ذبح للصنم او للصلیب او لموسی او لعیسی او للکعبة او نحو ذلک فکل هذا حرام

113

ولا تحل هذه الذبيحة سواء كان الذابح مسلما او نصرانيا او يهوديا نص عليه الشافعي واتفق عليه اصحابنا فان قصد مع ذلك تعظيم المذبوح له وكان غير الله تعالى والعبادة له كان ذلك كفرا فان كان الذابح مسلما قبل ذلك صار بالذبح مرتدا

وذكر الشيخ ابراهيم [illegible] من اصحابنا ان ما يذبح عند استقبال السلطان تقربا اليه افتى اهل بخارا بتحريمه لانه مما اهل به لغير الله قال الرافعي هذا انما يذبحونه استبشارا بقدومه فهو كذبح العقيقة لولادة المولود ومثل هذا لا يوجب

الخ انتہی نووی اول در معنی حدیث صاف بیان نموده که از ذبح بنام غیر خدا
ذبیحه حرام میشود و اگر عبادت آن غیر مقصود باشد کفر است و مقوله ابراهیم نقل
نموده بقول رافعی رد کرد در نقل همان فقره مردوده اکتفا رفت قوله و نیز
در حدیث نهی انه ذبایح الجن الخ از اشباه و نظایر صاف ظاهر که مراد از ذبایح
ذبیحه جن است یعنی جانوریکه جن آنرا ذبح کرده باشد در فصل احکام جن نوشته
و منها ان ذبیحته لا تحل قال فی الملتقط و عن رسول الله صلی الله علیه و سلم
انه نهی عن ذبایح الجن انتهی قوله و نیز در حدیث صحیح مرویست لا تذکروا فی
عند تسمیة الطعام الخ کمال جرأت است که غیر صحیح را صحیح قرار داده در شرح
حصن حصین صاف و صریح نوشته است اما الحدیث الذی روی مرفوعا
لا تذکرونی عند تسمیة الطعام و عند الذبح و عند العطاس فلا یصح فانه
من حدیث سلیمان بن عیسی السجزی و هو متهم بوضع الحدیث و فیه ایضا
عبد الرحیم العمی و هو ایضا ضعیف قوله فی الدر المختار الخ آوردن این
روایات درین محل محض بیگانه اصلا مناسبتی بالحن نیدارد و دعوی مجیب اینکه جانور
از تشهیر برای غیر خدا حرام میشود و مدلول این همه روایات آنکه از ذبح برای غیر خدا
حرام میشود فاین هذا من ذاک اهلال را تفسیر نمودند به تشهیر کمال تحیر دارند از حمل
اهل به بر ذبح پس سند را با دعوی مباینتی ست تامه علی طریقتهم و کلام در روایت
در المختار و بحث و معنی آن طویل است بسبب عدم ضرورت درین مقام از تعرض
بدان اعراض نموده شد باید دانست که جانور حلال از آواز برآورده شدن شهرت داده شدن
در حق او که برای بت است اصلا حرام نمیگردد و اول کرنا از نجایز و سوای شیخ صنا
و غیرها درین باب چه خواهد بود و در شرع بر تحریم آن تحیر دارد و گردید نووی در
شرح حدیث مسلم کل مال نحلته عبدا حلال نوشته المراد انکار ما احدثوا

عن رجل ذبح فقال بسم الله
وفي النوازل سئل ابو نصر
المختار وبه قال ان ذكر
وباسم فلان لا يحل هو
محل الكلمة ولو قال بسم الله
وصلى الله على محمد صلعم اكل
لا يقول ولو قال بسم الله
على محمد يحل والاولى ان

وباسم فلان قال سمعت ابراهيم
بن سلمة قال سمعت محمد
بن يوسف يقول يصير
ميتة وقال محمد بن بصير
لا يصير ميتة لانه لو صلى
ميتة صار الرجل كافرا
وفي مبسوط شيخ الاسلام
ولو قال بسم الله والله
اكبر وصلى الله على محمد

لبیت نار ہمراہ کافر لا للمتعہم تو کل لانہ سمی اللہ تعالی ویکرہ للمسلم
کذا فی التاتارخانیة ناقلا عن جامع الفتاوی در فوائد برہانی نوشتہ مجوسی
گاوی بمسلمانے داد کہ بنام تارکہ معبود اوست ذبح کند مسلم بنام خدا ذبح کرد
گوشت او حلال ست کذا فی کتب الفقہ را لعیاذ در ہدایہ وغیرہ کتب فقہ
بالاتفاق بلا خلاف بتصریح موجود کہ اگر کسے قبل از ذبح بگوید کہ الٰہی قبول کن
این را از فلان نیست در ان باکے خاصا سما باتفاق فقہا ومفسرین واجماع
سلف صالحین اہلال لغیر اللہ صرف وقت ذبح موجب حرمت ست وبس چنانچہ در
عامہ تفاسیر قید عند الذبح موجود ودر زیلعی شرح کنز نوشتہ لا یقال ان الآیة
مجملة لا یدری ہل ارید بہا حال الذبح او الطبخ او حالة الاکل لانا نقول
اجمع السلف علی ان المراد بہا حالة الذبح فتکون مفسرة فتم الاحتجاج بہا پس
دعوی حرمت از ذکر غیر قبل ذبح اختراعی وابتداعیست در ین اصل مسئلہ اینست
کہ وقت ذبح نام غیر خدا گرفتہ شد باین نوع کہ ذبح کردہ شد بنام آن غیر نیست
حرام وداخل ما اہل بہ لغیر اللہ یا بنام خدا وبنام غیر خدا ذبح کردہ شد اگر ذکر نام
غیر خدا موصول ست بوجہ عطف وشرکت آنہم حرام وداخل ما اہل بہ لغیر اللہ
وہمین دو صورت ست مراد از ما اہل بہ لغیر اللہ نزد ائمہ مجتہدین وعامہ مفسرین
وبس کما لا یخفی وصورت ثانیہ باید شنید اگر نام غیر خدا را جدا از نام خدا
ذکر کردہ یعنی قبل تسمیہ وقبل غلطانیدن ذبیحہ بر زمین یا بعد ذبح نیست
حرام ونہ داخل در ما اہل بہ لغیر اللہ ونہ مکروہ واگر ذکر کرد نام غیر را موصول
بے عطف ہم داخل ما اہل بہ لغیر اللہ نیست ونہ ذبیحہ حرام مگر آن فعل مکروہ
واگر ذکر کرد معطوف لا علی وجہ الشرکہ مثلا گفت بسم اللہ وصلی اللہ تعالی
علی محمد فیہ تفصیل عینی در حاشیہ ہدایہ نوشتہ ولو قال بسم اللہ وصلی اللہ تعالی

116

ان اراد ذلك يحل لانه لم يرد الاشتراك
في التسمية لا يحل وان اراد
في التبرك ... لان التبرك
ان يتكلم بكل
يحل ويركه ... وان
نسل ... وان
الموصول لا يحل لانه يصير

خفضه لا يحل وان رفعه
ذابحا بهما وان ... انه
يحل لانه كلام مبتدأ ... بسم الله
وان نصبه اختلفوا ... بسم الله
وعلى هذا ... عطف على بسم الله
ان عطف ... بسم الله و
اسم فلان ... بسم الله

وحمدا رسول الله بالجر وانما يحرم لانه اهل به لغير الله كذا في الهداية وفي
الروضة ان قال بسم الله ومحمد رسول الله بالرفع كانت ضحية واما
اذا قال ومحمدا بالنصب فهي ميتة وفي الظهيرية هذا الفرق بين الجر و
الرفع اذا كان له عهد بعلم النحو وعلى قياس ما روي عن محمد انه لا يرى
الخطاء في النحو معتبرا في باب الصلوة لا يحرم الذبيحة وفي فتاوى قاضيخان
اذا قال باسم الله واسم فلان قال ابراهيم بن يوسف يكون ميتة و
قال محمد بن سلمة لا يصير ميتة وقال الامام ابو بكر محمد بن الفضل اذا قال
باسم الله وباسم محمد ان اراد بذكر اسم النبي صلى الله عليه وسلم
تعظيمه جاز ولا باس به وان اراد به الشركة مع اسم الله تعالى لا تحل
الذبيحة ودر عالمگیری نوشته قيل ان اراد بذكر محمد صلى الله عليه وسلم
الاشتراك في التسمية لا يحل وان اراد التبرك بذكر محمد صلى الله عليه
وسلم تحل الذبيحة ويكره ذلك كذا في المحيط ودر فتاوى قاضيخان نوشته
رجل ضحى وذبح فقال باسم الله بنام خدا وبنام محمد عليه السلام قال الشيخ
الامام ابو بكر بن محمد الفضل رحمه الله ان اراد الرجل بذكر اسم النبي صلعم
تبجيله وتعظيمه جاز وان اراد به الشركة مع اسم الله تعالى لا تحل
الذبيحة واز عدم التفات هست به تفصيل آنچه ذکر کردیم تحریر شیخ که گفته درباب
ذبح للقدوم اقوال فقها آنقدر متخالف که در تحیری انداز وکسی مباح میگوید
کسی مکروه کسی کفر وکدام قول دلیل شد له او وده راجح ست باصلی
مستند به انتهی بلفظه چه قول تحریم راجح ست باینکه ذکر کرده نام خدا بلکه ذبح کرده
بنام قادم یا نام خدا هم با نام قادم ذکر کرده چه در دلیل حرمت اهلال لغیر الله
می آرند و نیست اهلال لغیر الله سوای آنچه که ذکر کردیم ابراهیم مروزی گفته

١١٧

فرو در بست واستدلال مخالفین
بآن کتاب خلاف صواب ست کما
یخفی علی اولی الالباب ولزوم کفر
بر تقدیر قصد تقرب و عبادت
قادم خود ظاهر ست

اشتراک فی التسمیہ مراد نشد حرمت برخاست فکیف الکفر اما کراہت باقی ست و قول
باباحت قیاس ست بعقیقہ کہ نام مولود در ذبح آن ذکر کردہ میشود و موجب حرمت
نیست چہ مراد از عقیقہ بنام فلان اینست کہ این ذبح برای بشارت و اکرام ولادت
مولود ست ہمین طور مراد از ذکر نام کہ این ذبیحہ برای قدوم فلانی ست آنست کہ ذبح
برای بشارت قدوم قادم ست وسئل الامام الفضلی عن الجزارات التی یتخذها
الجہال للقادم فقال کل ذلک لہو ولعب وحرام ومن ذبح شاۃ فی وجہ
انسان فی وقت الخلعۃ او القدوم وما اشبہ من الجزارات وفی المحیط
او اتخذ جزارات کفر ای اذا لم یسم اللہ تعالی فی ذبحہا او شارک
القادم فی التسمیۃ واما بدون ذلک فلا یظہر وجہ الکفر فی ہذہ
القضیۃ اینست عبارت ملا علی قاری از شرح فقہ اکبر و اکثری را از فایدہ
قید قدوم امیر ذہول است تنبیہ بر آن ہم ضروری ست در بستان ابو اللیث مذکور
است قال الفقیہ رح وبہذا ناخذ اذا کان النثر فی العرس او فی ولیمۃ او
فی رجل یخرج ذرہا او اباح النہبۃ للناس او قدم رجل من سفرہ فنثر
علیہ شیئ فلا باس بان ینہب منہ واذا کان النثر علی الامراء فلا یجوز
ان ینہب لان النثر علیہم بمنزلۃ الرشوۃ الا تری ان ہدیۃ الامراء
مکروہۃ وقد جاء عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ قال ہدایا الامراء
غلول فکذلک النثر علیہم وکذلک اذا ذبح البقر لاجل الامیر فانہ
یکرہ ذلک اللحم الحاصل نیست حرام مگر آنچہ ذبح کردہ شود بنام غیر خدا
سعید بن مسیب و شعبی و حسن و مکحول و عطا و غیرہم از اکابر بران رفتہ اند کہ
مراد بما اہل بہ لغیر اللہ خاص ذبائح بت پرستانست کہ ذبح میکردند برای بتان
خود و نصاری اگر ذبح کنند بنام مسیح و یا دیگر کتابی بنام کدام پیغمبر حلال است آن

او العزیز لا یحل لقوله تعالی وما اهل لغیر الله وهو کالمسلم فی ذلک فانه
لو اهل لغیر الله لا یحل در کفایه نوشته ثم انما یحل ذبیحة الکتابی فیما اذا لم یذکر
وقت الذبح اسم عزیز او المسیح واما اذا ذکر ذلک فلا یحل کما لا یحل ذبیحة
المسلم اذا ذکر وقت الذبح غیر اسم الله تعالی لقوله تعالی وما اهل به
لغیر الله فحال الکتابی لا یکون فی ذلک اعلی من حال المسلم در عالمگیری
نوشته ثم انما توکل ذبیحة الکتابی اذا لم یشهد ذبحه ولم یسمع منه
شیئ او شهد وسمع منه تسمیة الله تعالی وحده لانه اذا لم یسمع منه
شیئ یحمل علی انه قد سمی الله تعالی تحسینا بالظن به کما بالمسلم ولو سمع منه
ذکر اسم الله تعالی لکنه عنی باسم الله المسیح قالوا توکل الا اذا نص
فقال بسم الله الذی هو ثالث ثلثة فلا تحل الحاصل در مذهب امام
مالک وامام شافعی وامام ابو حنیفه واصحاب او هرچه ذبح کند بنام غیر خدا حرام
برابرست که ذابح مسلم باشد یا نصرانی یا یهودی واگر ذابح را عبادت آن غیر هم
مقصودست کفرست اگر ذابح قبل ازان مسلمان بود مرتد گردید یعنی صرف
از ذبح بنام غیر ذبیحه حرام گردید وذابح کافر نمیشود واگر بنام غیر ذبح کرده قصد
نمود تقرب بآن غیر وعبادت او کفر لازم می آید واین تفصیل مصرح است
درانچه ذکر کردیم از کلام نووی که بالا ذکر کردیم ومجیب در جواب پاره از
آن مقام نقل نموده است همه این ماجرا مفصلا موجود وصاحب تفسیر عزیزی
هم در استفتائی آخرین باین راه رفته کما سیجیئ پس ازهمه آنچه بیان کردیم ظاهر
که مدار حل وحرمت بر ذکر ولفظ ذابح است عند الذبح صحت وفساد اراده
ونیت ذابح یا مالک ذبیحه را بے تلفظ از زبان هیچ دخل نیست بلکه اصل
نیت درین کار شرط نیست در عالمگیری نوشته ولو قال بسم الله

شهرت داده که این جانور برای فلانی است ذکر نام خدا وقت ذبح نماید نگردد
چه آن جانور منسوب بآن غیر گشت و خبثی در وی پیدا گشت که زیاده از
خبث مردار است زیرا که مردار بی ذکر نام خدا جان داده است و جان
این جانور را از آن غیر خدا قرار داده گشته اند و آن عین شرک است و هر
گاه این خبث در وی سرایت کرد دیگر بذکر نام خدا حلال نمیشود مانند سگ
و خوک که اگر بنام خدا مذبوح شوند حلال نمیگردند و کذا این مسئله نیست که جان
را برای غیر جان آفرین نیاز کردن درست نیست و ماکولات و مشروبات
و دیگر اموال را نیز اگرچه از راه تقرب لغیر الله دادن حرام و شرک است
اما ثواب آن چیزها را که عاید به بنده میشد از آن غیر ساختن جائز است زیرا که
انسان را میرسد که ثواب عمل خود را بغیر خود ببخشد چنانچه میرسد که مال
خود را بغیر خود بدهد و جان جانور ملک آدمی نیست تا او را بکسی تواند بخشید
و نیز دادن مال ازین جهت مستوجب ثواب است که آدمیان بوی منتفع میشوند
و چون مرده ها بعد از مفارقت اینجهان قابل انتفاع بعین مال نمانده اند طریق
نفع رسانیدن بآنها در شرع چنین قرار یافت که ثواب اموال را که بمستحقان
میرسانند بآنها عاید سازند و چون جان جانوران اصلا قابل انتفاع آدمی
نیست در زندگی پس از مردگی هرگز قابل انتفاع نباشد آری اضحیه از طرف
مرده کردن در حدیث صحیح آمده است لیکن معنیش همین است که دادن جان
برای خدا تعالی ثواب بسیار دارد بآن مرده بخشیده شود نه آنکه ذبح برای
مرده کرده آید و بعض جهال مسلمین درین مقام کج فهمی میکنند و میگویند
که گوشت را پخته بنام مرده دادن بلاشبهه جائز است ما نیز از ذبح کردن جانور
بنام آن مرده همین قدر مقصود میداریم برای فهمانیدن ایشان یک نکته کافی است

این آیه که در چهار جا از قرآن مجید وارد شده تامل باید کرد که ما اهل لغیر الله فرموده اند نه ما ذبح باسم غیر الله پس ذبح کردن بنام خدا و اعلام و شهرت دادن و او را بهر آوردن بانکه فلان گاو فلانی

از کجا فهمیده شود تا مدعا این مردم حاصل شود پس درین عبارت اهلال را بمعنی ذبح
گرفتن باز لغیر الله را بجای باسم غیر الله ساختن قریب بتحریف کلام آلهی میرسد در
تفسیر نیشاپوری میگوید اجمع العلماء لو ان مسلما ذبح ذبیحة و قصد بذبحها
التقرب الی غیر الله صار مرتدا و ذبیحته ذبیحة مرتد انتهی و کافران
در جاهلیت بوقت بر آمدن از خانه و در اثنای راه بنام بتان آواز میکردند
و چون بمکه معظمه میرسیدند طواف خانه کعبه مینمودند این طواف ایشان
نزد خدا هرگز از ایشان مقبول نبود و لهذا حکم شد که فلا یقربوا المسجد الحرام بعد
عامهم هذا پس درینجا نیز چون آواز برآوردند و شهرت دادند که این جانور
از فلانی است و بنام اوست و برای او میکشیم و در وقت ذبح بنام خدا
ذبح کنانیدند اصلا موجب ترتب حلیت نگشت و سرش آنست که نزد عوام طریق
ذبح جانور بهرگونه که مقرر است معین است برای رسانیدن جان جانور برای هرکه
منظور باشد چنانچه فاتحه و قل و درود خواندن طریق معین است برای رسانیدن
ماکولات و مشروبات بارواح خواه بقصد رسانیدن ثواب بان ارواح نمایند
یا بقصد تقرب و دفع شر و چاپلوسی و تملق اری ذکر نام خدا بران جانور وقتی فایده
میداد که قصد تقرب بغیر خدا از دل دور کرده و خلاف آن شهرت داده و نگردیدند
که ما ازین کار برگشتیم انتهی اینست عبارت تفسیر عزیزی و آنچه کلام کرده شد در آن
عبارت مختصرا و ملتقطا ذکر میکنم **قوله** آواز براورده شد و شهرت داده شد الخ
این تفسیر بالرای مخالف جمهور مفسرین اهل سنت است کافه مفسرین بخلاف آن تفسیر کرده اند
بغوی نوشته ما اهل به لغیر الله ما ذبح للاصنام الی اخر ما قال قال الربیع بن انس
وغیره و ما اهل به لغیر الله ما ذکر علیه اسم غیر الله و در منثور مذکور است اخرج ابن
المنذر عن ابن عباس فی قوله ما اهل ما ذبح و اخرج ابن ابی حاتم عن مجاهد و ما

۱۲۱

وهذا حرام قل الله اذن لكم ام على الله تفترون پس قول باطل قایل و حق جانور زنده حلال که برای ولایت باعث حرمت حلال کرده خدا گردد در دین محمدی ماثور نیست کما سیجیئ **قوله** در حدیث صحیح وارد است الخ مضمون حدیث حسب ترجمه خودش مناسب بما سبق نیست چه منسوب یعنی هر که بذبح جانوری تقرب بغیر خدا نماید ملعون است و بر هر ذی عقل ظاهر است که نکیر حدیث شریف موافق ترجمه اش بر ذبح جانور برای تقرب بغیر خدا است و ذبح جانور برای تقرب غیر خدا چیزی دیگر و مقرر کردن آن جانور زنده برای غیر خدا چیزی دیگر و آنچه بعد ترجمه تعمیم نموده که خواه در وقت ذبح نام خدا بگیرد یا نه این اضافه حکم از جانب خود است بر خلاف مقصد حدیث تمام محدثین اهل سنت مثل نووی و غیره در بیان معنی حدیث نوشته اند که ملعون است هر که ذبح کند بنام غیر خدا و ذبیحه حرام اگرچه ذابح مسلم باشد و اگر با ذکر نام غیر خدا وقت ذبح تقرب و عبادت آن غیر هم قصد کند کفر است تقرب که در ذبح بغیر الله تعالی است اصل معنی حدیث قرار داده و ذکر نام غیر خدا که اصل معنی حدیث است بر زبان نیاورده ... **قوله** زیرا که چون شهرت داد و ذابح سبب ربط واقع گردیده مدعی فایده نکردن نام خدا بسبب ذبح جانور برای تقرب بغیر خدا و علت فایده نکردن نام خدا بسبب شهرت داد **قوله** چون جانور منسوب بغیر گشت خبثی در وی پیدا گشت که زیاده از خبث مردار است زیرا که مرده بی ذکر نام خدا جان داده است و جان این جانور را از آن غیر خدا قرار داده کشته اند و آن عین کفر است و هرگاه این خبث در وی سرایت کرد دیگر بذکر نام خدا حلال نمیشود انتهی کلامه محصل این همه چه خبث جانور منسوب بغیر بیان نموده که جان این جانور را از آن غیر خدا قرار داده کشته اند باز هم گوید هرگاه این خبث در وی سرایت کرد دیگر بذکر نام خدا حلال نمیشود و محل تامل است که هر جانور کشته بذکر نام خدا چه معنی دارد و این مسئله مسکوت عنها چه علاقه بکلام در جانور زنده منسوب بغیر او که بوقت ذبح از ذکر نام خدا حلال نمی باشد و این دعوی مدعی است و این هم باطل کما هو لطیف است که تسمیه باید که متصل از وقت ذبح بغیر فصل مؤثر در حل ذبیحه نشود کما هو مقرر فی الفقه و تسمیه کافری و نا مسلمی جانور زنده برای غیر قبل از ذبح گو مدت دراز باشد همچنان در حرمت آن جانور زنده مؤثر گردد که اگر چه مسلم صحیح العقیده خالیا عن قصد التقرب بالغیر خالصا مخلصا بذکر نام خدا ذبح کند هم حلال نباشد و مثل سگ و خوک گردد **قوله** مانند سگ و خوک الخ ازین استفاده میشود که حرمت آن جانور حرمت لعینه است که حرمت ما اهل به لغیر الله حرمت لعینه است باتفاق مفسرین بر این گردیده و بحث استثنا الا ما ذکیتم منسوب کرده این استثنا از حرمت میته و دم و لحم الخنزیر و ما اهل لغیر الله جاری نیست که این اشیا حرام لذاتها هستند و تذکیه هم در آن غیر متصور است

در زندگی به ثواب دادنش از کلام او ثابت گردید و هم ازین کلامش ظاهر گردید که جان و مال
ماکولات و مشروبات همه برابر اند درینکه دادن آن برای خدا ثوابیکه دارد و بدیگری بخشیدن جائز است
و همین است مراد او بانچه میگویند که این چیز برای فلان مرده است یعنی ثوابی که ازان خواهد شد بان مرده
داده شد هذا لام سعد صل لهم مع صلوتك صم لهم مع صومك و اگر کسی بانچه ذکر کردیم تسلی نشود در همان تفسیر
عزیزی در سوره کوثر متعلق کلمه انحر ملاحظه نماید که خود نوشته و نیز باید دانست که خود را یا پسر خود را
یا غلام خود را ذبح کردن در شریعت جائز نیست زیرا که جانهای بشری مملوک کسی بجز خدا نیست لهذا
کشتن غلام و کنیزک روا نداشته اند ملک آدمی بر آدمی مقتصر است بر ملک و منافع و مکسوبات او
پس چون از آدمی طلب جان مملوک او نماید در امتثال آن غیر از دادن جان جانورے که پرورده و
مختص او باشد یا پرورده بنی نوع او چاره نیست انتهی هرگاه مملوکیت جان جانور ثابت و از کلامش
ظاهر گردیده پس فرقیکه در جان جانور و ماکولات و مشروبات و سائر اموال نموده است باطل گردید و جان
جانور و ماکولات وغیره یکسان گشت **قوله** یعنی حال الی آخر ما قال شرک صریح لازم می آید درین مقال انواع
اختلال است **اول** که ازان صاف ظاهر که ذبح کردن جانور بنام غیر خدا اگر در ذهن نا ذر این آن نذرا خوانیده الیه
آن قدر گوشت او ادا میشود درست و ذبیحه حلال پس مطلق آواز بر داشتن و تشهیر در حق جانور که برای
غیر خدا است موجب حرمت نیست بلکه حرمت مقید است بانکه مقصود از ذبح خورانیدن گوشت برای
ثواب آن مرده نباشد و این مخالف است لظاهر انچه فهمیده میشود از اطلاق حرمت به تشهیر بنام غیر خدا
دوم آنکه سوای خورانیدن گوشت بمسلمانان رسانیدن ثواب دادن جان برای خدا بمرده که حسب اعتراف صاحب
تفسیر صحیح و ثابت است مقصود باشد و ظاهر که این مقصود از خورانیدن گوشت عوض آن جانور بهمان قدر
قیمت ادا میشود بلا لزوم التقرب الشرک **سوم** آنکه جواز دادن عوض منذور مسئله اجتهادی و مختلف فیها است
بین الائمه پس در صورت مذکوره اگر نا ذر عوض را اختیار نموده نظر الی المنصوص بلکه میگوییم که جائز هم بلکه بهتر است
کما هو مذهب البعض شرک از کجا لازم آمد کلام در جواز و عدم جواز معاوضه است بوجوب و فرضیت عوض کسی حکم
ننموده است در صورت جواز اصل نذر صرف بسبب ادا شدن نذر از عوض در ذهن نا ذر حکم لزوم شرک

١٢٣

تحریر کسی ازان مردم پیش نگاه افتاده غور می بکار رفته اتفاق ترجمه افتاده باشد
حالا از ذات بابرکات او سلمه الله تعالی امید افاده حق تحقیق ہست **قوله** در تفسیر نیشاپوری
میگوید الخ مقصود ازین نقل چیست یا تائید آنچه متصل ہست از تحریف کلام الهی و ظاهر که ہیچ
علاقه ندارد و بلکه از ملاحظه سیاق و سباق آن بیچاره ہم در زمره محرفین داخل ہست یا بطریق علیحده
متعلق ہست باصل مدعا تا ہم شایبه رابطه ندارد چه مدعا آنکه از شهرت دادن که این جانور برای
فلانی است حرام گردیده ذکر نام خدا وقت ذبح فائده نکرد و این مدعا را با مطلب نیشاپوری
مناسبتی نیست که حرمت منوط بارتداد و ارتداد بقصد تقرب بذبح بسوی غیر خدا است و تفاوت
که فی ما بین است ظاهر **قوله** و کافران در جاهلیت الخ این قیاس محض فاسد الاساس ہست سبب
مقبول نشدن طواف کعبه بودن طواف کنندگان   است ہمچنان سبب حرمت ذبیحه ذبح
مشرکان است نه آنکه از نام نهادن مشرکان جانور زنده مثل خوک گردد و ظاهر که خانه کعبه از گرفتن
نام بتان در راه معاذ الله حسب قیاس قایل از مرتبه عظمت خود نه برآمده و چرا سپس که درین بیان
بظهور رسیده آنکه صاف نوشته است که بنام خدا ذبح کنانند اصلا موجب ترتب حرمت گشت
که خلاف تصریح فقها است **قوله** سرش آنست الخ ذکر نام خدا را بر وقت ذبح و خواندن فاتحه و قل
و درود در اعلام نمودن در قصد رسانیدن ثواب بارواح و در قصد تقرب سوء ظنی است
بمسلمین که ممنوع بلکه در باب ذبیحه ہم سوء ظن بکافر کتابی ہم ممنوع کما هو مصرح فی کتب الفقه
قوله آری ذکر نام خدا الخ مخالف است باول دعوی یعنی سرایت خبث بحدیکه بذکر نام خدا
حلال نمیشود و ہم ازان ظاهر که خبث قصد تقرب بغیر خدا ہست پس خبث بخواہد شد مگر قاصد
که قصد تقرب صفت او ست نه جانور زنده که قصد تقرب صفت او نیست القاصد من قام به
القصد الخبیث من قام به الخبث و نیست آنچه کلام کرده شد بر تفسیر عزیزی ملتقطا که
تحریر آن پرداخته و چون این ہمه قال و مقال بسمع شریف صاحب تفسیر رسید بتسلیم
بعضی مقدمات و تفصیل بعضی مجملات پاسخها داد از آنچه در تفسیر اتفاق بتسطیر افتاده بود

واكرام الضيف اكرام الله تعالى والفارق انه ان قدمها ليأكل منها كان الذبح لله تعالى والمنفعة للضيف او للوليمة او الذابح وان لم يقدمها ليأكل بل يدفعها لغيره كان لتعظيم غير الله تعالى فيحرم وهل يكفر فيه قولان بزازية وشرح وهبانية قلت وفي صيد المنية انه يكره ولا تكفر لانا لا نسيء الظن بالمسلم انه يتقرب الى الآدمي بهذا النحر ونحوه في شرح الوهبانية عن الذخيرة ونظمه فقال رداً على جمهورهم قال كافر وفضلي واسمعيل ليس بكفر انتهى وهكذا في مطالب المومنين والاشباه والنظائر وفي الحديث لعن الله من ذبح لغير الله رواه احمد و ايضاً ملعون من ذبح لغير الله تعالى رواه ابوداود وفي غرائب ابي عبيد وبستان الفقيه وكنز العباد انه لا يجوز ذبح البقرة والغنم عند القبور لقوله عليه السلام لا عقر في الاسلام هكذا في سنن ابي داود وكذا لا يجوز الذبح على البناء الجديد وعند شراء الدار لان النبي صلى الله عليه وسلم نهى عن ذبائح الجن لانهم يكرمون مخافة انهم ان لم يذبحوا يؤذيهم الجن فابطل النبي صلعم ونهى عنه و هكذا في كتب الشافعية كما قال النووي في شرح المسلم وذكر الشيخ ابراهيم المروزي من اصحابنا ان ما يذبح عند استقبال السلطان تقربا لغير الله تعالى افتى اهل بخارى بتحريمه لانه اهل به لغير الله تعالى فان قيل قوله تعالى وما لكم ان لا تأكلوا مما ذكر اسم الله عليه وقد فصل لكم ما حرم عليكم الا ما اضطررتم اليه وكذا قوله تعالى وكلوا مما ذكر اسم الله عليه ان كنتم باياته مومنين عام تتناول ما قصد به التقرب الى الله تعالى او غيره فيكون الكل حلالا قلت هذه الآيات مخصصة بالنص الآخر وهو قوله تعالى في سورة المائدة حرمت عليكم الميتة والدم ولحم الخنزير وما اهل لغير الله به والمنخنقة والموقوذة والمتردية والنطيحة وما اكل السبع الا ما ذكيتم وما ذبح على النصب فلو ان مسلما خنق شاة وذكر اسم الله عليه لا يحل مع انه ذكر اسم الله عليها وكذا اذا وقذها بخشبة او حجارة وذكر اسم الله عليها

قتلها وقع باذن الله تعالى وبالوجه المشروع ومع ذكر اسم الله فتحليل هذا وتحريم ذلك
عين التعظيم لامر الله تعالى والملحد بيث الفتن فمغالطة وهمية لان الكل مقتول الله تعالى
سواء كان بايدينا او بايدي غيرنا او ما تت حتف انفها اذ لا موت عند
الا باذن الله تعالى كما قال الله تعالى يتوفى الانفس حين موتها ولذلك
اجمع اهل السنة والجماعة على ان المقتول ميتة لاجله هذا والله اعلم واما
ما وقع في البيضاوي وغيره من التفاسير انهم قالوا ما اهل به لغير الله تعالى
اي ما رفع الصوت عند ذبحه للصنم فمبني على جري عادة المشركين في ذلك الزمان
ولذا لم يفرقوا في التفاسير القديمة بين ما ذكر اسم غير الله عليه وبين ما قصد بذبحه
التقرب الى غير الله لان مشركي ذلك الزمان كانوا مخلصين في الكفر وكانوا اذا
قصدوا التقرب بذبح بهيمة الى غير الله تعالى ذكروا عليها عند الذبح
اسم ذلك الغير بخلاف المشركين المسلمين فانهم يخلطون بين الكفر والاسلام
فيقصدون التقرب بالذبح الى غير الله تعالى ويذكرون اسم الله تعالى عليه
وقت الذبح فالاول كفر صريح والثاني كفر صورته الاسلام لانهم يعتقدون
ان طريق الذبح ليس الا هذا سواء كان الذبح لله او لغيره وقد جرى هذه العادة
في زماننا ايضا فانهم يشهرون ان فلانا يذبح بقرة لاجل السيد احمد كبير مثلا
سواء ذكروا اسم الله عليه عند امرار السكين ام لا وما وقع في الهداية
ويكره ان يذكر مع اسم الله تعالى شئ آخر غيره وهو ان يقول عند الذبح
اللهم تقبل من فلان وهذه ثلث مسائل احدها ان يذكر موصولا لا معطوفا
فيكره ولا يحرم الذبيحة وهو المراد بما قال ونظيره ان يقال باسم الله محمد رسول الله
لان الشركة لم توجد فلم يكن الذبح واقعا له لكنه يكره لوجود القرآن صورة
فتصور بصورة المحرم والثانية ان يذكر موصولا على وجه العطف والشركة بان

١٢٦

لا يحتاج الى النية واذا ذكر موصولا لا بطريق العطف ولا بطريق الوصل لا يكره
ولا يحرم لانتفاء المشابهة صورة و معنى مثلا ان يقول باسم الله ثم توقف
ثم قال محمد رسول الله من غير فصل التقرب الى غير الله اذا عرفت معنى هذا الكلام عرفت
ان صاحب الهداية وضع المسئلة فيما اذا لم يكن الذكر مقرونا بقصد التقرب
الى الغير بل ذكر مجردا فهو بمعزل عن مسئلتنا الموضوعة فيما قصد به التقرب
الى غير الله فانه حرام مطلقا وعرفت ايضا ان ما وقع في التفسير الاحمدي
من تفريع قوله على ما وقع في الهداية ونقله في ذلك التفسير كما ذكرنا وهو
قوله ومن ههنا علم ان البقرة المنذورة للاولياء كما هو الرسم في زماننا
حلال طيب لانه لم يذكر اسم غير الله عليه وقت الذبح وان كانوا ينذرون
لهم انتهى مبني على الغفلة عن قول صاحب الهداية وهو قوله
والثالث ان يقول مفصولا عنه صورة ومعنى فان الانفصال المعنوي كيف
يتصور اذا كان النذر للاولياء فانه عين التقرب اليهم ونيتهم دائمة الى
وقت الذبح فلا انفصال معنى اصلا لما تقرر في قواعد الفقه من استدامة النية
الى آخر العمل وايضا مبني على عدم الفرق بين الذكر المجرد الذي وضع صاحب
الهداية المسئلة فيه وبين ما قصد به التقرب الى غير الله الذي وضعنا
المسئلة فيه واين هذا من ذلك والله الموفق للصواب تمام شد استفتاى
شاه عبد العزيز صاحب بلفظه وكلام كردند مردمان برين استفتا بطرق متعدده
كه ملتقطش آنست درينجا ذكر ميكنم **قوله** مدار حل وحرمت بر قصد ونيت ذابح آه
اول كه اين دعوى مخالفست بانچه در تفسير ارقام يافته چه مدار حرمت در آن
جا بر آواز بر آورده شدن بود حالا بر نيت داير گرديد دوم آنكه مراد از حديث
انما الاعمال بالنيات نزد حنفيه قاطبة ثواب است نه حل وحرمت وصحت وفساد

١٢٧

فیہ تغلیظ علی نفسہ یصدق ایضاً دیانۃ وقضاءً لانہ غیر متھم فی ذلک لکنہ لا یصدق فی الصرف عن الظاہر حتی یحنث بایہما وجد وان کان فیہ تخفیفا علی نفسہ لا یصدق قضاءً لان القضاء مبنی علی الظاہر وہو مخالف لما نوی وان نوی ما لا یحتملہ لفظہ لا یصدق دیانۃ ولا قضاءً لانہ یخلو عن اللفظ وقد تقدم ان النیۃ لا حکم لہا علی الانفراد و صاحب اشباہ در حاشیہ متعلق قول خود وانما اشترط فی العبادات بالاجماع اوباتہ نوشتہ واعلم ان لا قوال یحتاج الی النیۃ فی ثلثۃ مواطن احدہا التقرب الی اللہ تعالی فرارا من الریاء الثانی التمییز بین الالفاظ المحتملۃ لغیر المقصود والثالث قصد الانشاء لیخرج سبق اللسان باجملہ کلام در اینکہ ذبح کردن بذکر نام غیر خدا و ارادہ تقرب بسوی یا نمود بحثی دیگر کہ متنازع فیہ نیست دراینکہ ذبح کرد بذکر نام خدا مسالوی ازان در نسبت مالک جانور اگرچہ غیر ذابح باشد نسبت آن جانور بغیر خدا بود بحثی دیگر کہ متنازع فیہ است بودن ہمچو نیتہ مدار حل و حرمت ثابت کردن لازم بود وانچہ صاحب تفسیر و مولوی عبد الحی و غیرہ اتباع صاحب تفسیر بعض روایات مجملہ را از اشباہ و در مختار و غیرہ درین باب نقل کردہ اند مبنی ست بر غفلت ازین قاعدہ مقصود انہا ہمین است کہ وقت ذبح ذکر کرد غیر را اگرچہ با نام خدا ذکر کرد چرا کہ اکثر شان در دلیل آیت کریمہ ما اہل لغیر اللہ را می آرند و خود معنی آن آیت را بذکر نام غیر خدا وقت ذبح بیان میکنند و نیز بیان آن اجمال بالتصریح در کلام دیگران کہ در تحقیق و اعتبار ایشان غالب موجود ست یک روایتے بتصریح خصوص صورت متنازع فیہا نقل نمودہ اند زیادہ ازین چہ خواہد بود کہ فقہا نوشتہ اند نصرانی ذبح کرد بنام اللہ و ارادہ کرد مسیح حلال است مگر آنکہ بگوید بسم اللہ الذی ہو ثالث ثلثہ الحاصل نیت صرف بے لفظ مدار احکام نیست و نسبت مدار حکم مگر بالفاظ چنانچہ از ہمین استفتا ظاہر کہ محل بحث نیت نسبت گاو سید احمد کبیر ست و ظاہر کہ نسبت کردن گاو

و دیگر امور مباحہ داخل است در قول او جان دادن چہ دادن نذر گوسفند آن جانور و حوز ایذن خدا مردہ با عتراف صاحب تفسیر و رسالہ شہادت اصول و فروع دین داخل امور مباحہ است و ظاہر کہ نسبت نہ عین تقرب است نہ لازم آن نہ منحصر در آن منضم

قوله الخ آوردن روایت در مختار محض بیجا چه صاحب در مختار نگفته که حرمت بسبب نیت است بلکه
در دلیل اهل به لغیر الله آورده و معنی اهل نسبت کرده شد نه نزد صاحب تفسیر است نه نزد صاحب
در مختار بلکه نزد او معنی آیه موافق جمهور است چنانچه از همان باب ظاهر است علاوه بران صاحب
در مختار در فارق تصریح نموده که مدار حل و حرمت بر تقدیم الاکل و عدم تقدیم است در صورت
کرحل ذبیحه متنازعه فیها از ان صاف ظاهر و مفروعی صاحب استفتا نه مفید و انچه باو که صاحب در المختار
و اشباه و نظائر و امثال آن از محققین و از زمره انچنان مستندین نیستند که در صورت مخالفت
با فقهاء کبار کلام شان قابل استناد باشد اگر معنی کلام بالفرض مطابق فهم صاحب تفسیر باشد
تاهم بسبب مخالفت کلان تر ان قابل التفات نیست در در المختار به بنید که در همین باب چه بلا برپا
نموده که نوشته دا و لا یحل ذبیحة جبری لو ابوه سنیا و لو ابوه جبریا حلت اشباه لانه
صادکر تد قنیه ندانستند که صاحب قنیه معتزلی است و از ابی علی که راس اعتزال است
بر مذهب اعتزال نقل کرده و عن ابی علی انما یحل ذبیحة المجبرة ان کان اباءهم من المجبرة
لانهم کاهل الذمة و ان کان اباءهم من اهل العدل لم یحل لانهم بمنزلة المرتدین
این هر دو بزرگوار ان لفظ ابی علی را دیدند نه مجبره و نه اهل عدل را فهمیدند و بجای آن جبری و سنی را
قایم ساختند **قوله** فی الحدیث الخ بیان آن قریب می آید **قوله** و فی غرایب ابی عبید و بستان
الفقیه و کنز العباد الخ این روایت بی محل است از مسئله مبحوث عنها هیچ علاقه ندارد **قوله**
کما قال النووی فی شرح المسلم الخ یاد کردن مقوله نووی را در شرح مسلم گویا فذلکه البحث
است میان ما و صاحب تفسیر چه قول نووی در شرح مسلم مسلم اوست از همان قول نووی رد و دعا
و مدعی و نص مدعا ما ظاهر است تعرف بکار رفته و باعث بر ذکر آن گردید صرف اکتفا بر یک فقره است تمام
عبارتش این است اما الذبح لغیر الله فالمراد به ان یذبح باسم غیر الله کمن ذبح للصنم
او للصلیب او لموسی او لعیسی او للکعبة و نحو ذلک و کل هذا حرام و لا یحل هذه
الذبیحة سواء کان الذابح مسلما او نصرانیا او یهودیا نص علیه الشافعی و اتفق

۱۲۹

وهو اشنیه **قوله** سواء ذکر مع اسم الله تعالی علیه عند امرار السکین ام لا این فرق است صریح و او عکس است قبیح ذکر اسم خدا لازم می داند علاوه بران در صورت معروضه مسئوله داخل است که نام خدا و بسم کرد **قوله** واما ما وقع فی الهدایة این مقال از انواع اضلال مالا مال است اول که عبارت بدایه نقل نموده میگوید صریح فیما ذکرنا من ان قصد التقرب الی غیر الله یحرم الذبیحة سواء کان بطریق الاستقلال او بطریق الشرکة به بینید که چه آفت است جائیکه کنایه هم نباشد و بعوض صراحت نمودن زور زاشب گفتن است ازان قطع نظر باید کرد و فرض باید نمود که در نظرش عبارت بدایه صریح بود در آنچه ذکر کرد و هم آنچه گفته نعم لو ذکر ذکرا مجردا من غیر قصد التقرب الی غیر الله فقیه تفصیل مغایر بدایه و مذکور است آفت بر آفت این است که گفته صاحب الهدایة وضع المسئلة فیما اذا لم یکن الذکر مقرونا بقصد التقرب الی الغیر بل ذکرا مجردا فهو بمعزل عن مسئلتنا الموضوعة فیما قصد به التقرب الی غیر الله چه خود گفته که صریح فیما ذکرنا و باز خود میگوید بمعزل عن مسئلتنا باز ازین جا ظاهر می شود که آنچه اول نوشته نعم لو ذکر ذکرا مجردا الخ بیان مطلب بدایه است و این امر خلاف سوق کلام آن مقام است و با عبارة بدایه علاقه ندارد چه صاحب بدایه در دلیل مسئله اولی می نویسد لان الشرکة لم توجد فلم یکن الذبح واقعا له لکنه یکره لوجود القران صورة فتصور بصورة المحرم و در استفتا نوشته لا یحرم الذبیحة لعدم قصد التقرب الی الغیر وانما کره لاجل مشابهته فی ذلک بذکر اسم غیر الله لقصد التقرب پس این عبارت را مطلب و معنی عبارت بدایه قرار دادن کار ذی عقل نیست هیچان صاحب بدایه در مسئله ثانیه نوشته یحرم الذبیحة لانه اهل به لغیر الله و در استفتا می نویسد یحرم ایضا وان لم یکن فیها معنی التقرب لکنه صریح فی الشرکة والصریح لا یحتاج الی النیة فرق زمین و آسمان بمیان است بعد ازان نوشته ما وقع فی التفسیر الاحمدی مبنی علی الغفلة عن قول صاحب الهدایة بر عجب عجیب است چه هرگاه باعتراف خودش وضع مسئله بدایه بر ذکر مجرد غیر مقترن بتقرب است پس بودن قول تفسیر احمدی مبنی بر غفلة

130

ومسئلهٔ موضوعهٔ خود را هم تصحیح میکند وقابل است بفرق ودر هر دو مسئله وصاحب هدایه
استدلال می نماید بآیهٔ کریمه ما اهل به لغیر الله بر مسئلهٔ خود وصاحب تفسیر هم بهمان
آیه مطلب خود را مستند می نماید این معنی چگونه صورت بندد **فائده** صاحب تفسیر واتباع
او درین مسئله سخت مضطرب وحیران واقوال شان لغایت پراگنده وپریشان اول که ما اهل به
لغیر الله را تفسیر کردند بآواز برآورده شدن ودر آنجا غایة تکبیر نمودند برارادهٔ ذبح از اهل وغیر
ذلک وچون دران وادی بدر افتاده محمل کردند بر ذبح للمتقرب الی غیر الله وشنا عتیکه
بر جمهور وارد میکردند زیاده ازان بر خود گوارا نمودند وچونکه در تقریب هم نوبت کلام رسید مسئلهٔ نذر
می آویزند حال آنکه ما اهل به لغیر الله چیزی دیگر ومسئلهٔ نذر لغیر الله چیزی دیگر اشارهٔ بیان اجمالا
مناسب نمود باید دانست که لفظ نذر مشترک است در نذر شرعی ونذر عرفی نذر شرعی ایجاب
غیر واجب تقربا الی الله وعرفی آنچه پیش بزرگان می برند نذر ونیاز میگویند ونذر اولیا بدین وجه
مباح است یکی آنکه بگوید الهی اگر آن مراد من حاصل شود نذر تو بخدا هزار آن صالح رسانم دوم
آنکه بگوید یا حضرت در جناب الهی برای این مشکل دعا بکنید که این مراد حاصل شود از طرف شما
در جناب الهی اینقدر طعام یا نقد رسانم تا ثواب عاید بشما شود سیوم آنکه آن بزرگ را در جناب
الهی وسیله شفیع سازد گویا میگوید الهی ببرکت روح فلان بزرگ وبحق عنایات ومهربانی خود در حق وی
اگر مشکل من آسان کنی اینقدر مال برای تو بدهم وثواب آن بخواه روح آن بزرگ سازم تا از بر حسان
آن بزرگ خوشنود شوی اینکه گفتم ملتقط است از رسالهٔ نذور مولوی رفیع الدین که در همین ایام
بما رسیده وهمانست مراد صاحب احمدی که نذر الاولیاء را مأول واحق المبین ما قال مولانا محمد مبینا
موافقا للفقهاء المحققین فی رسالة فی النذور ونذر شیخ سدو وامثال آن حرام است
نذر وامثال آن که بنام شیخ سدو ذبح میکنند اگر وقت ذبح نامش گرفته باشند گوشت مردار شود
وخوردنش روا نباشد قال الله ولا تأکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه وانه لفسق واگر بنام خدا
بسم الله الله اکبر ذبح کرده باشند اگرچه در دل نیت فاسد دارند ظاهرا خوردنش حلال باشد

بتفهیمات ما درین جا سخنی چند از مقررات فقه ذکر میکنیم اول نیت در عباداتے که شرط است وقت
آن اول عبادت است حقیقة او حکما و نیت مقدمه علی الشروع باقی می ماند تا وقت شروع حکما اگر
بعد نیت مشغول نشود بچیزیکه غیر جنس منوی است صاحب اشباه در ذیل الاصل الثانی وفیها اول العباد
بتفصیل نوشته واز فتح القدیر نقل نموده المراد بما لیس من جنسها ما یدل علی الاعراض دوم
در شروط نیت نوشته است الشرط الرابع ان لا یاتی بمناف بین النیة والمنوی
پس در نیت نسبت گاو بغیر خدا بلکه در نیت ذبح گاو برائے غیر خدا و در منوی که ذبح است
نام خدا بمیان آید ان نیت سابقه باطل گردید سوم در نذر نیت کفایت نمیکند بلکه تلفظ
شرط است در اشباه نوشته منها النذر لا یکفی فی ایجابه النیة بل لا بد من التلفظ
به صرحوا به فی کتاب الاعتکاف وحموی نوشته ومنها ما فی الجامع الصغیر
للتمرتاشی لو ملک شاة بالهبة وغیرها فنوی للاضحیة یکون للاضحیة عندهما و
عنده لا ما لم یتلفظ وذکر الحاکم الاختلاف وهکذا روی الحسن ولو اشتریها
ینویها للاضحیة یصیر لها ایضا عندهما وعند ابی حنیفة لا یصیر بالشراء حتی یوجبها بلسانه
ویفرق بین هذا وبین ما لو اشتری عبد التجارة ولو لم یشترها بل کانت
عنده فاضمرها اضحیة لا یصیر لها انتهی فلتراجع الیه اما محفوظ باید داشت که درین
بحث بسیار مفید است این است ملخص و محرر تعریضات مردمان بر استفتاء شاه صاحب بتحریر
جواب برادر مولوی عبد الحکیم پنجابی ثم لکهنوی که خیلی شست و نامربوط بود پیدا ختند مگر جواب
از آن هم پریشان و نادرست از مواخذات خارج مبحث است و تحقیق اصل مدعا اشتغالی نیست
در نقل هر دو فایده نیست حسبة چیزی ذکر میکنیم قال الکهنوی گاو وغیره در صورت مذکوره
حلال است وخوردن آن بموجب شرع شریف درست خصوص در صورتیکه ذابح غیر ناوی
باشد قال دهلوی ذابح نخواهد بود الا وکیل ناوی و نایب او پس نیت موکل و منیب
در حل وحرمت تاثیر خواهد کرد کما فی الاضحیة انتهی قیل علیه نیابت در نیت نزد حنفیه جاری نیست

١٣٢

اورد ته على الغير وتفكر في الجواب فان الايراد مشترك بل ماخوذ من كلامك
ثم اعتراض **الدهلوي** على قوله بل قصد به الدفع الى الغير انتهى لقوله ما
ذا اراد بالغير فليبين حتى نتكلم عليه انتهى **واقول** ان التفوه بامثال هذه
الهفوات ليس من شان المحصلين **قال الكهنوي** نا قلا من السراجية الكتابي اذا
ذبح باسم المسيح لا يحل ولو ذبح باسم الله واراد به المسيح يحل **قال دهلوي** هذا
عين مذهب القائل بالحرمة فانه يقول لو قال رجل بحضرت الناس اني نذرت
ان اذبح بقرة لله واريد بالله السيد احمد على اعتقاد الحلولية تحل ذبيحته لانه لا
خلل في نيته بل هو اخلص النية لله لكنه اخطاء في اعتقاده حلول الله في السيد احمد
كالنصراني يعتقد حلول الله تعالى في المسيح حيث يقول ان الله هو المسيح
بن مريم فيخطاء في المعنون دون العنوان فعنوانه حق ومعنونه باطل بخلاف
ما لو قال اني نذرت ان اذبح بقرة لسيد احمد فانه اخطأ في العنوان والمعنون معًا
كما لو ذبح النصراني باسم المسيح **قيل عليه** لما قال مشيرا الى مسئلة السراجية هذا
عين مذهب القائل بالحرمة فقد اقر بان المعتبر في الذبح ومدار الحل والحرمة
هو اللفظ ولا عبرة للنية فان النية هو الارادة وهو مراد المورد واما ما فرع عليه من
قوله فانه يقول الخ فقد اخطأ في عنوانه فان مسئلة الذبح باسم الله وباسم غير الله
شيء آخر ومسئلة نذر ذبح البقرة لله ولغير الله شيء آخر فالعنوان الحق على تقدير
صدق الرواية واعترافه بكون ما في السراجية عين مذهبه ان يقول فانه يقول
لو ذبح رجل باسم السيد احمد لا يحل ولو ذبح باسم الله واراد بالسيد احمد يحل وفي
ما قال سوى عدم استقامة التفريع خلل ظاهر حيث قال اراد بالله السيد احمد على اعتقاد
الحلولية يحل ذبيحته لانه لا خلل في نيته بل هو اخلص النية لله لانا نقول ارادة السيد احمد
من الله على اعتقاد الحلولية حق عنده ام باطل فان كان حقا فهو من الحلولية

وان كان باطلا فالحكم بانه اخلص النية
او خلل في نيته بل قطعا فان الارادة هي المفسرين
باطل **قال الكهنوي** ما قال العارف المحدث
نقول العالم المفسر صاحب المحرر في
الاصول التفسير الجلالين هو الرسمي ان البقرة
التفسير المسند وزه كما هو الطيب الا انه لم يذكر عليه
اسم غير الله وقت ذبحها
وان كما نقرا نيابة بل بعد ذبح
قال الدهلوي هذا القول يعارض
عقب من الفقهاء هذا
اقوال جم و حجة يقبل الفتح
فكيف يصح
القائل وهو مع الكبار ومع
اقوال العلماء الحلال الطيب
هذا القول لحلال الطيب

على اشكال اذا اشتراك في
وقوع الاختلاف في جواز
الذبيحة وتعارض الادلة و
متى كان كذلك كان محلا
للشبهة ومن قاعدة الفقهاء
انه اذا اشتبه الحل والحرمة
غلب جانب الحرمة احتياطا
قيل عليه عن معارضة
العلماء الكبار تقول
لتوه محض لم يثبت منه شيء
وما قال كما سيجيء
الى آخر الجواب ولكنه دعوى
تعارض الادلة لان الدليل الالهي
اورده الدهلوي قال
بطلت دعوى هو احتراز
ولا يدل المورد بين صحة يقول

تنتز لا آخر دعواه کوین محل النزاع محلا للشبهة والعمل بالاحتیاط وهذا ایضاً صریح
فی الرجوع من مدعیات التفسیر العزیزی والاستفتا **قال اللکھنوی** والحق
المبین ما قاله مولانا محمد مبین فی رسالته فی النذور الخ **قال الدهلوی** لفظ
ظاهر ازین عبادت دلالت بر وقوع شک در حال این ذبیحه میکند لهذا امتنفی را ازخوردن
آن منع نموده اند و اقوال جم غفیر فقها که فیما بعد منقول است بشک دلالت بر حرمت میکند فالا
هل نجها و ے اذا فوق للثالث کہ **قیل علیه** عادت عقلا است که هرگاه در جنگ مغلوب
مخالف می شوند غلغله می اندازند که اینک فوج بسیار میرسد مخالف باستماع اینگونه کلمات مرعوب
و پریشان میگردد از همین قبیل نوشتن کلمات این بزرگوار که اقوال جم غفیر فقها فیما بعد منقول است
و رنه قول یک فقیهے حقیرے دعائی صغیرے هم در جواب مذکور نیست و مفاسد دیگر که ظاهر اند
قال اللکھنوی نا قلا عن در المختار وغیره ان قدمها لیاکل منها کان الذبح لله
والمنفعة للضیف وغیره وان لم یقدمها لیاکل بل لیدفعها لغیره کان لتعظیم
غیر الله **قال الدهلوی** اذا کان المراد من الاکل اکل الذابح فذبیحة القصاب
بل اکثر الولائم والاعراس یخرج منها اذ اکل الذابح منها غیر مقصود و لا معمول
فقوله فکان الذبح لله والمنفعة للضیف وغیره سهو ظاهر و اکل الضیف لیس اکل
الذابح فیجب علی هذا ان یکون ذبیحة القصاب والولائم والاعراس کلها محرمة
انیست تعریض دهلوی بر فقره آن قدمها از تعرض می نماید برداشت لم یقید بها المراد
بالاکل اما اکل الذابح وغیره فان کان الاول کان ذبیحة القصاب والولائم والاعراس
محرمة داخلة فی هذا القسم لا فی القسم الاول فان کان المراد اکل الغیر فیلزم
ان یکون المذبوحات فی اجزیة محظورات الاحرام والنذور المعقودة لله
وکذلک فی کفارة الجنایات کلها میتات محرمات وایضاً فالدفع الی الغیران
کان حلالاً فکیف صارت هذه الذبیحة محرمة وان کان حراماً کیف یصح جعله

۱۳۴

باب دوم در مکاید نجدیه

ومولوی رفیع الدین صاحب رساله نوشتند ودران تنزلی نمایان قریب بسرحد تحقیق که جزوی ازان سابق مذکور گردیده است نمودند مولوی برهان الدین در رساله نذور به بسط وتفصیل وتصحیح مطلب تفسیر عزیزی بتاویل پرداخته نوشته اند خلاصه سخن آنست که جانور منذوره که برای بزرگی مقرر شده است اگر منظور آنست که مسلمانان خورند بی شبهه حلال است واگر اراقة الدم مراد است پس باید دید که نذر برای ذبح بایام اضحیه است یانه درصورت اولی گوشت حلال وتبدیلش باگوشت بازار ناجایز وثواب مترتب ودرصورت ثانیه گوشت حلال وتبدیل جایز اما ثواب نخواهد یافت انچه بعضی عوام عدم جواز گوشت درهر نذر ونیاز مطلقا فهم میدارند خواه گوشت مراد بود وخواه نه پس ایمعنی موجب تحریم گوشت او نخواهد شد ومخفی نیست که نزد عوام نذر بمعنی نیاز است کما تقرر بخلاف ذبایح الجن که اینجا نذر ونیاز وفاتحه کجا است پس قیاس بر ان نشاید انتهی وتخصیص ترتب ثواب بر اراقة الدم لله درایام اضحیه غلطی رفته است چه خود در قسم دوم در اقسام اراقة الدم لله حسب ماورد به الشرع ذکر نموده هدایای کعبه واضحیه عید واضحیه منذوره وعقیقه ودفع بلا وفدیه جان بیماران را واین قسم ذبح را عبادت قرار داده حال آنکه عقیقه ودفع بلا وفدیه جان بیماران را بایام اضحیه تعلقی نیست ودر هدایه درباب الهدی نوشته ویجوز ذبح بقیه لهدایا فی ای وقت شاء ودر فتح القدیر نوشته الحاصل ان دم النذر والکفارات وهدی التطوع یجوز قبل ایام النحر ولایجوز دم المتعة والقران والاضحیة الا فیها ودم الاحصار یجوز فی قول ابی حنیفة وابی یوسف قبلها ولایجوز عند محمد وآخر همه شاه صاحب بفتوی مختصری این جنگ راطی نمودند جزاه الله خیرا نقلها صورة سوال کسی گاو یا بز یا مرغ بنام کدام شهید یا ولی ذبح نماید یا صرف پلیده یا شیربرنج بنیت نیاز کدام بزرگ پیر وصلحا را بخورانند این هردو را چه حکم است وخوردن طعام نیاز ونذر مسکین وفقیر را جایز است اغنیا واهل تمول را چه حکم است جواب ذبح کردن جانور بنام غیر خدا خواه پیغمبر باشد خواه ولی خواه شهید خواه غیر ایشان حرام است واگر بقصد تقرب بنام اینها ذبح کرده باشد ذبیحه آن جانور هم حرام ومردار

از آیة و حدیث ثابت گرد و حالانکه اصلا مناسبتی نمی باشد و این مرعام بود و در تمام تحریر و تقریر مولوی
اسمعیل از اجلی بدیهیات است و کسی را جای دم زدن نیست هر آیة و حدیث که در تقویة الایمان مذکور است
آنرا در تفاسیر معتمده و شروح حدیث مستنده باید دید آنچه گفته ایم در هر مقام ظاهر گردد و درین اوراق
به بعضی جا ها اشارت هم رفته و چونکه بیان خود را مخالف جمهور مسلمین و خلاف سواد اعظم مومنین
دید السنت طریق استناد بکلام موقوف نموده گاهی کسی در تفسیر و شرح حدیث نام استناد بر زبان
نیاورده و اجتهاد دلیر شده برنموده بدین سبب اکثرے را تردد در دخول آن مسلک پیش می آمد
که طریقه شاذه نا دیده کسی از مفسرین و شراح و محدثین و فقهای مجتهدین و صوفیه و متکلمین استنادی ندارد
و مخاصمه با جمیع مسالک قدیمه دارد مستبعد می نماید که از عهد رسالت تا مولوی عبد العزیز و مولوی رفیع الدین
همه با مشرک بوده بودند و توحید خاص نصیب مولوی اسمعیل باشد آنهم بعد تصنیف صراط المستقیم چه بعضی
اموریکه در تقویة الایمان حکم شرک آن قرار یافته تا تصنیف صراط مستقیم از امور محموده و ممدوحه بوده اند
و کسانیکه در اوایل در دام او پیچیده اند بسبب محاسن ظاهری از اظهار اهتمام نماز و روزه و بیان تقوی و ادعای دینداری
و کندم نمائی مغالطه خورده بودند بدریافت حال توجه آغاز نهادند چون نوبت امامت بمولوی اسحق رسید
کار عجیب بنیاد نهاد و آن اینکه ذکر مسئلے بے نقل و سند بر خود حرام نمود هر سخن که از قلم بر آمد با سند
و طریقه استناد و بوجه عموما از تفسیر و حدیث و فقه و اصول و عقاید و سیر و تصوف حتی که ملفوظات مشایخ هند
بدین حیله رم کرده کان آرام و وحشت خورده گان را اسیر دام نموده عالم عالم از نادانان را در خارستان کشیده
و چون پرده از عوار اسیر انکار او کاید و داشته شد صورتی با آن خباثت ظاهر گردید که هر بیننده بی اختیار لاحول
و لا قوة الا بالله بر زبان می آرد و آن تصرف در نقل با نواع و اصناف گاهے یکفقره را از میان عبارت
منقوله حذف کردن تا مدعی درست شود چنانچه در نقل مرقاة در مکید اول می آید گاہے بزیادت یک
جمله در میان عبارت منقوله از طرف خود چنانچه در نقل ترجمه مشکات بمقدمه استمداد گاہے اکتفا بر نقل قولیکه
رد آن عقب آن موجود چنانچه در نقل عبارت مرقات بمقدمه سفر برائے زیارت قبور گاہے بحواله کتابی با وجود
نه بودن آن دران کتاب چنانچه در حواله طیبی میگویند و بالجمله انواع کارستانیها بکار رفته است محل افسوس

مساجد مکیده دوم در بیان جواب نوشته مکان بر قبور مثل قبه ها وغیره ساختن حرام وممنوع است بموجب حدیث وروایت
کتب وبعد نقل حدیث جابر رض از مشکوة نوشته ومراد از بنا در حدیث عام است که عمارت نموده شود یا خیمه استاده کنانیده
شود چنانچه از ترجمه مشکوة شیخ عبد الحق وشرح مشکوة ملا علی قاری معلوم میشود انتهی حالانکه ملا علی قاری بعد نقل از کتاب توربشتی —
یحتمل الوجهین احدهما البناء على القبر بالحجارة وما يجري مجريها والآخر ان يضرب عليها خباء ونحوه وكلاهما
منهي عنه لعدم الفائدة فيه نوشته است قست فيستفاد منه انه اذا كانت الخيمة لفائدة مثل ان يقعد تحتها
للقراءة فلا تكون منهية قال ابن الهمام واختلف في اجلاس القارئين عند القبر والمختار عدم الكراهة انتهى نوشته
قال بعض الشراح من علمائنا ولاضاعة المال فقد اباح السلف البناء على قبر المشايخ والعلماء المشهورين ليزوره
هم الناس وليستريحوا بالجلوس فيها مکیده سیوم در جواب سوال بست ونهم نوشته نماز گذاردن در مقبره
ممنوع ومکروه است بموجب احادیث وروایات فقهیه وچند حدیث نقل نموده اول گفتن عمر رض انس بن مالک را القبر القبر
چون دید که نماز میگذارد نزد قبر حالانکه در روایت سائل وار نیست جز استدلال در مرفوع نموده است دوم حدیث ابی مرثد غنوی
لا تجلسوا على القبور ولا تصلوا اليها که با مدعی مناسبتی ندارد سیوم حدیث ابن عمر رض از ترمذی وابن ماجه حالانکه ترمذی
در آخر آن نوشته داده است حديث ابن عمر ليس بذلك القوي وقد تكلم في زيد بن جبيرة من قبل حفظه چهارم
حدیث ابی سعید حالانکه ترمذی نوشته هذا حدیث فیه اضطراب مکیده چهارم در جواب سوال هفتادم نوشته در شرح
المشكوة ملا علی قاری ذهب بعض العلماء الى الاستدلال على المنع في الرحلة لزيارة المشاهد وقبور العلماء
والصالحين انتهى حالانکه عبارت شرح مذکور این است وفي الاحياء ذهب بعض العلماء الى الاستدلال به على المنع
من الرحلة لزيارة المشاهد وقبور العلماء والصالحين وما تبين لي ان الامر ليس كذلك فان الزيارة مامور بها
لخبر كنت نهيتكم عن زيارة القبور الا فزوروها والحديث انما ورد نهيا عن الشد لغير الثلاثة من المساجد
لتماثلها بل لا بلدة الا وفيها مسجد فلا معنى للرحلة الى مسجد آخر واما المشاهد فلا تتساوى بل بركة زيارتها
على قدر درجاتهم عند الله ثم ليت شعري هل يمنع هذا القائل من شد الرحال لقبور الانبياء والاولياء
في معناهم فلا يبعد ان يكون ذلك من اغراض الرحلة كما ان زيارة العلماء في الحياة من المقاصد
مکیده پنجم در جواب سوال بست ودوم نوشته این صورت که در سوال مرقوم است صورت استمداد است چنانچه
از کتاب کشف الغطا تصنیف شیخ الاسلام واضح میشود [illegible] مختلف فیه است وآن انست که استمداد نزد
قبر غیر انبیا کرده شود واکثر فقها میگویند که نیست زیارت قبر مگر برای رسانیدن نفع باموات بدعا واستغفار
برای ایشان پس استمداد نمودن از غیر انبیا نزد قبر ولی تشبیه ممنوع است ومحظور مگر بعضی فقها که قلیل اند بطلب کمک
سوال [illegible] جائز داشته اند چنانچه این تفصیل در کتاب کشف الغطا وترجمه مشکوة الشیخ عبد الحق مظهر [illegible]

ایشان مرقوم است فمن شاء فلینظر فی ترجمة الشیخ وعبارت او هکذا واما استمداد باهل قبور در غیر نبی یا غیر انبیاء
منکر شده اند آن را بسیاری از فقها میگویند نیست زیارت مگر برای رسانیدن نفع باموات بدعا واستغفار وقایل
گشته اند بعضی از ایشان وظاهر انیست که از فقها آنانکه قایل بسماع وادراک میت اند قایل بجواز آنند تا آنکه منکر اند آنرا نیز انکار
کنند ونیست صورت استمداد مگر همینکه محتاج طلب کند حاجت خود را از جناب الهی بتوسل روحانیت بنده مقرب درگاه
والا وگوید خداوندا ببرکت این بنده که تو رحمت واکرام کرده او را برآورده گردان حاجت مرا یا بنداکند زایران بنده
مقرب ومکرم را که ای بنده خدا وولی وی شفاعت کن مرا وبخواه از خدا تعالی مطلب مرا تا قضا کند حاجت مرا
پس نیست بنده مگر وسیله وقادر ومعطی ومسئول پروردگار است تعالی شانه انتهی حالانکه شیخ در ترجمه این
مبحث را اول در زیارة القبور نوشته ووعده اتمام بحث بر کتاب الجهاد نموده ودر آنجا بتفصیل تمام تر داد تحقیق داده صاحب
مائة مسائل بنقل عبارت ترجمه شیخ پرداخته ونوشته عبارت او هکذا فاما استمداد الی ان قال انتهی کار مجیب نموده اتهام
بر مجیب کتاب کثیر الجود جرأتی است عجیب این عبارت بعضها در کدامی مقام نیست اول وآخر از عبارت شیخ گرفته جمله وظاهر است
که از فقها آنانکه قایل بسماع وادراک میت اند قایل بجواز اند تا آنکه منکر اند آنرا لابد نیز انکار کنند انتهی در میان داخل نموده ودر آخر نوشته
وانتهی لاحول ولاقوة الا بالله باوجودیکه بودن این جمله در کلام شیخ واتباع او در حق مجیب خیلی مضر بود شیخ در کتاب الجهاد قبیل بحث
استمداد در خاتمه بحث علم وسماع بتصریح نوشته است که انکار نکند از آن مگر جاهل باخبار ومنکر دین پس ایشان منکر استمداد و
بجواب حق وبرین تقدیر جواب مجیب محض لغو وباطل گردد بالجمله تقریر مطلب برین نوع نموده که فقها منکر اند مگر بعضی که بطور قلیل اند
جایز داشته اند چنانچه شیخ یعنی در کلام شیخ لفظ بسیار وکثیر واقع ومقابل آن قلیل است پس مثلیتین نیست بلکه برین قلیل اند
حالانکه از کثیر مقابل قلیل مراد نیست که شیخ در زیارة القبور حواله بحث نموده بکتاب الجهاد ودر آنجا نوشته منکر شده اند آنرا
بعضی فقها فقد انکر بعض الفقهاء وهم در آنجا نوشته کلام در بیان مقام بحد اطناب [illegible] رسید بزعم منکران که در قرب این زمان
پیدا شده اند منکر اند استمداد واستعانت را از اولیاء خدا که نقل کرده شده اند ازین دار فانی بدار باقی وزنده اند نزد پروردگار خود
ومرزوق اند وخوشحال اند ومردم را از آن شعور نیست ومتوجهان بجناب ایشان را مشرک بخدا وعبده اصنام میدانند انتهی پس ببینید
که فقره منکر شده اند بسیار فقها را از کلام شیخ نقل نموده حال آن فقها که در همانجا مذکور است از بیان آن اغماض نموده بتصرف
کمی وبیشی در امر تقلیل کثیر اندیشیده اند ازین بدتر چه خواهد بود ومکیده [illegible] در الجمیع جواب مسئله چهلم نوشته استعانت
واستمداد از اهل قبور بر هیچ نه باشد جایز نیست چنانکه شیخ عبدالحق در شرح مشکوة شریف که بزبان عربی نوشته می آرد اما
الاستمداد باهل القبور فی غیر النبی والانبیاء علیهم السلام فقد انکر کثیر من الفقهاء وقالوا لیس الزیارة الا للدعاء للمیت
والاستغفار لهم وایصال النفع الیهم بالدعاء وتلاوة القرآن انتهی این عبارت شیخ علیه الرحمة والغفران
چنان مستنبط گردید که قبور انبیاء علیهم السلام از حکم که مسئله معاشت استمداد است از اهل قبور مستثنی اند ملاحظه

انکه ایشان را در برزخ حیات ابدی ثابت شده که دیگر از اسود الشهدای فی سبیل الله ثابت نیست و حال آنکه حیات کلی مماثل حیات فی دنیا نیست لکن احکام حیات دنیا دیگر است
و احکام حیات آنجا دیگر بنا بر این استشهاد درست نمی آید چون آنست که انکار فهم عامیست از آنکه استمداد از قبر انبیا کنند یا از قبور غیر ایشان هم جائز نیست انتهی بیچاره دعوی جایز نبودن [?]
از اهل قبور برزخ که باشند بے تفصیل قول لا واحد از خلاف باین مسائل نموده قطع نظر از آنکه شیخ عبدالحق بسبب نکیر او رد نموده و بر ایشان غایت نکیر کرده و آنکه کثیر من الفقها بکثرة [?]
کار عجیب شود و آنکه چه صحیح میبینید چنانچه شیخ عبدالحق در شرح مشکوة می آورد و در نقل عبارت از آنچه در باب مسائل نموده هم اقتصار کرد تا بینندگان بدانند که شیخ اختلاف [?] نموده
و مذهب صحیح مطابق مذهب شیخ است ظاهر است که از کلام شیخ دعوی مجیب ثابت نیست و طرفه تر آنکه این کلام را برای آن نماد دعوی خود آورده باز از آن اخذ در مسکی نقول نموده
حالانکه حیات آنجا مماثل حیات دنیا نیست بنا بر این استشهاد درست نمی آید سبحان الله نفهمیده که شیخ نقل نموده است بر نقل منع متوجه میشود هم در جائی که برای استمداد حیات
دنیا شرط است چنانکه در آن جا فانست کفایت میکند در نمودن حیات برزخ مماثل حیات دنیا که انبیا و شهدا را یکسان قرار داده الا نکال بر دنیا است شیخ و شیخ [?]
در باب فضل یوم الجمعه نوشته است عدم اکل ارض اجساد انبیا را کنایت است از حیات والا سلامت بدن در زمین بلی ماده روح چنانچه داعه است معنی است [?]
حیات انبیا که بحیات حسی دنیوی موصوف اند بالاتر از حیات شهدا که این حیات معنوی اخروی است و درین مسئله هیچ یک از علمای امت اختلاف نیست انتهی بالجمله بعد از
کلام مجیب [?] است و در تحقیقات تفصیل نوشته ایم نقل عبارت شیخ از هر دو باب چه مناسبت بوده و ضرورتی نیست بنقل عبارت شرح عربی که بعینها مطابق جواب است
[?] باب زیارت القبور نوشته اما استمداد و اهل قبور و غیر نبی صلی الله علیه وسلم یا غیر انبیا علیهم السلام منکر شده اند آن را بسیاری از فقها میگویند نیست زیارة قبور مگر از برای دعا
موتی و استغفار برای ایشان و رسانیدن نفع بایشان بدعا و استغفار و تلاوت قرآن و ثابت کرده اند از مشایخ صوفیه قدس الله اسرارهم و بعض فقها رحمهم الله علیهم
و این امر محقق و مقرر است نزد اهل کشف و کمال از ایشان تا آنکه بسیاری را فیوض و فتوح از ارواح رسید و این طائفه را در اصطلاح اویسیان نامند گفته امام شافعی [?]
است رحمة الله علیه قبر موسی کاظم تریاق مجرب است مر اجابت دعا را و حجة الاسلام امام غزالی گفته هر که استمداد کرده میشود بوی در حیات استمداد کرده میشود بوی
بعد از وفات و یکی از مشایخ عظام گفته دیدم چهار کس را از مشایخ تصرف میکنند در قبور خود مانند تصرفهای ایشان در حیات خود یا بیشتر شیخ معروف [?]
و عبدالقادر جیلانی و دو کس دیگر را از اولیا شمرده اند و مقصود حصر نیست آنچه خود دیده و یافته است گفته سید احمد بن مرزوق که از اعاظم فقها و علما و مشایخ
دیار مغرب است گفت که روزی شیخ ابو العباس حضرمی از من پرسید امداد حی قوی تر است یا امداد میت من گفتم قومی میگویند که امداد حی قوی تر است و من [?]
میگویم امداد میت قوی تر است پس شیخ گفت نعم زیرا که وی در بساط حق است و در حضرت اوست نقل درین معنی ازین طائفه بیشتر از آنست که حصر
احصا کرده شود و یافته نمیشود در کتاب و سنت و اقوال سلف صالح چیزی که منافی و مخالف این باشد و رد کند این را و بتحقیق ثابت شده است بآیات و احادیث
که روح باقی است و او را علم و شعور بزائران و احوال ایشان ثابت و ارواح کاملان را قرب و مکانتی در جناب حق ثابت است چنانچه در حیات بود یا بیشتر از آن و اولیا را
کرامات و تصرف در اکوان حاصل است و این نیست مگر ارواح ایشان را و آن باقی است و متصرف حقیقی نیست مگر خدای عز شانه و همه بقدرت اوست و ایشان
فانی اند در جلال حق در حیات و بعد از ممات پس اگر داده شود مر احدی را چیزی بواسطت یکی از دوستان حق و مکانتی که نزد خدا دارد دور نباشد چنانکه [?]
حیات بود نیست فعل و تصرف در هر دو حالت مگر حق را جل جلاله و عم نواله و نیست چیزی که فرق کند میان هر دو حالت و یافته نشده است دلیل بر آن در
شرح شیخ ابن حجر بر شرح حدیث لعن الله الیهود والنصاری اتخذوا قبور انبیائهم مساجد گفته است علما [?]
که نماز گذاردن بجانب قبر بجهت تعظیم وی که آن حرام است باتفاق و اما اتخاذ مسجد در جوار پیغمبر صلی الله علیه وسلم یا صالحی و نماز گذاردن [?]

نزد قبر وے نه بقصد تعظیم قبر و توجه بجانب قبر بلکه بنیت حصول مدد از دعای کامل شود و ثواب عبادت ببرکت قرب مسجد او رسد از ان جهت بالتحری مستحب
ممنوع منکر باب چیزی بیاید متعلق باین بحث تمام کرده این بحث انشاء الله تعالی در کتاب جنائز در تحقیق زیارة القبور علم و عبارت ترجمه گوید در کتاب جنائز این بحث و اما استمداد
باهل قبور منکر شده اند آنرا بعض فقها اگر انکار از جهت آنست که سماع و علم نیست ایشان را بزایران و احوال ایشان پس بطلان آن ثابت شده و اگر بسبب آنست
که قدرت و تصرف نیست مر ایشان را در آن موطن تا مدد کنند بلکه محبوس و ممنوع اند و مشغول آنچه عارض شده است ایشان را از محنت و شدت آنچه باز دارد ایشانرا
است از دیگران ممنوع که این کلیه باشد خصوصا در شان متقین که دوستان خدا اند شاید که حاصل شود ارواح ایشانرا از قرب در بند حق و منزلت و قوة و قدرت
بر شفاعت و دعا و طلب حاجات مر زایران را که متوسل اند بایشان چنانچه روز قیامت خواهد بود و چیست دلیل بر نفی آن تفسیر کرده است بیضاوی
آیه کریمه والنازعات غرقا الایة بصفات نفوس فاضله بحال مفارقت از بدن که کشیده میشوند از ابدان و نشاط میکنند بسوی عالم الملکوت و سباحت
میکنند در آن پس سبقت میکنند بحظائر قدس پس میگردند بشرف و قوت از مدبرات لیت شعری چه میخواهند ایشان باستمداد و امداد که این فرقه منکر آنند
آنچه ما می فهمیم از آن اینست که داعی محتاج فقیر الی الله دعا میکند خدا را و طلب میکند حاجات خود را از قرب جناب حضرة غنی مطلق و توسل میکند
بروحانیت این بنده مقرب کریم در درگاه عزت وی میگوید خداوندا ببرکت این بنده تو که رحمت کرده بروی و اکرام کرده او را و لطف و کرمی
که بوی کرده بر آورده گردان حاجت مرا که تو معطی کریمی یا ندا کند این بنده مقرب را که ای بنده خدا و ولی وی شفاعت کن مرا و بخواه از خدا
که بدهد مسئول و مطلوب مرا و قضا کند حاجت مرا پس معطی مسئول و مامول پروردگار است تعالی و تقدس نیست این بنده در میان مگر وسیله
و نیست قادر و فاعل و متصرف در وجود مگر حق سبحانه و اولیا خدا فانی و هالک اند در فعل الهی و قدرت و سطوت وی نیست ایشان را فعل
و قدرت و تصرف نه اکنون که در قبور اند و نه در آن هنگام که زنده بودند در دنیا و اگر این معنی که در امداد و استمداد ذکر کردیم موجب
شرک و توجه بما سوای حق باشد چنانچه منکر زعم میکند پس باید که منع کرده شود توسل و طلب دعا از صالحان و دوستان خدا در حالت
حیات و این ممنوع نیست بلکه مستحب و مستحسن است باتفاق و شائع است در دین و اگر بگویند که ایشان بعد از موت معزول شدند
و بیرون آورده شدند از آن حالت و کرامت که بود ایشانرا در حالت حیات چیست دلیل بر آن یا گویند که مشغول و ممنوع شدند بآنچه
عارض شد از آفات بعد از ممات پس چه کلیت است دوام و استمرار آن تا روز قیامت نهایت آنکه این کلیه نباشد و فایده استمداد
عام نباشد بلکه ممکن است که بعضی منجذب باشند بعالم قدس و مستهلک باشند در لاهوت حتی آنکه ایشان را شعوری و توجهی بعالم دنیا نمانده باشد
و تدبیری در وی چنانکه در همین عالم نیز از تفاوت حال مجذوبان و متمکنان ظاهر میگردد و نعوذ بالله اگر زایران اعتقاد کنند که اهل قبور متصرف
و مستبد و قادر اند بی توجه بحضرت حق و التجا بجناب وی تعالی چنانکه عوام و جاهلان و غافلان اعتقاد دارند و چنانکه میکنند
آنچه حرام و منهی عنه است در دین از تقبیل قبر و سجده مر آن را و نماز بسوی وی و غیر آن که از آن نهی و تحذیر واقع شده این اعتقاد و این افعال
ممنوع و حرام خواهد بود و فعل عوام اعتبار ندارد و خارج مبحث است و حاشا از عالم بشریعت و عارف باحکام دین که این اعتقاد کند
این اعتقاد را و این فعل کند و آنچه مرویست از مشایخ اهل کشف و استمداد از ارواح کمل و استفاده از آن خارج از حصر است و مذکور
در کتب و رسایل ایشان و مشهور است میان ایشان حاجت نیست که آنرا ذکر کنیم و شاید که منکر متعصب سود نکند او را کلمات

ایشان عافانا الله من ذالک صحیح نیست از وجه علم شریعت است اری امر که مسنون در زیارت سلام بر موتی و استغفار برای ایشان
قرار رفته لیکن در اینجا نهی از استمداد نیست پس ثابت برای امداد موتی و استمداد از ایشان هردو باشد تفاوت حال زایر و مزور
باید دانست که خلاف در غیر انبیا است صلوة الله و سلامه علیهم اجمعین که ایشان احیا اند بحیات حقیقی دنیاوی باتفاق و اولیا بحیات
اخروی معنوی و کلام درین مقام بحد اطناب و تطویل کشید بزعم منکران که در قرب این زمان فرقه پیدا شده منکر اند استمداد و استعانت را
از اولیاء خدا که نقل کرده شده اند ازین دار فانی بدار بقا و زنده اند نزد پروردگار خود مرزوق و خوشحال اند و مردم را از ان
شعور نیست و متوجهان بجناب ایشان را مشرک بخدا و عبده اصنام میدانند و میگویند آنچه میگویند و عمرها است که تحقیق و تفصیل
این مسئله محظور خاطر فاتر بود والان توفیق الهی مساعدت کرد تکمله بخیر در جواب سوال سماع موتی از فتح القدیر نوشته فی کتاب
الجنائز هذا عند اکثر مشایخنا و هو ان المیت لا یسمع عندهم علی ما صرحوا به فی کتاب الایمان
فی باب الیمین بالضرب لو حلف لا یکلم فکلم میتا لا یحنث لانها تنعقد علی ما حیث یفهم والمیت لیس کذلک
لعدم السماع وورد قوله فی القلیب ما انتم باسمع لما اقول منهم واجابوا تارة بانه مردود من عائشة رضی
قالت کیف یقول عمر ذلک والله یقول وما انت بمسمع من فی القبور انک لا تسمع الموتی وتارة
بان تلک خصوصیة له معجزة وزیادة حسرة وتارة بانه من ضرب المثل کما قال علی رض ویشکل علیهم ما فی مسلم ان المیت
لیسمع قرع نعالهم اذا انصرفوا اللهم الا ان یخصوا ذلک باول الوضع فی القبر مقدمة السوال جمعا بینه و
بین الآیتین فانهما تفیدان تحقق عدم سماعهم فانه تعالی شبه الکفار بالموتی لعدم افادة سماعهم
وهو فرع عدم سماع الموتی حالانکه عبارت فتح القدیر اینست اما التلقین بعد الموت وهو فی القبر فقیل یفعل لحقیقة
ما روینا ونسب الی اهل السنة والجماعة وخلافه الی المعتزلة وقیل لا یؤمر به ولا ینهی عنه ویقول یا فلان
بن فلان اذکر دینک الذی کنت علیه فی دار الدنیا شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول
الله ولا شک ان اللفظ لا یجوز اخراجه عن حقیقته الا بدلیل فیجب تعیینه وما فی الکافی من انه ان کان
مات مسلما لم یحتج الیه بعد الموت والا لم یفد یمکن جعله الصارف یعنی ان المقصود منه التذکیر فی وقت
تعرض الشیطان وهذا لا یفید بعد الموت وقد یختار الشق الاول والاحتیاج الیه فی حق التذکیر لتثبیت
الجنان عند السوال فنفی الفائدة مطلقا ممنوع نعم الفائدة الاصلیة منفیة وعندی ان مبنی ارتکاب
هذه المجاز منهما عند اکثر مشایخنا وهو ان المیت لا یسمع عندهم علی ما صرحوا به فی کتاب الایمان
و بعد انچه محجت برآن احتشام نقل نموده نوشته الا انه علی هذا ینبغی التلقین بعد الموت لانه یکون
حین ارجاع الروح فیکون حینئذ لفظ موتاکم فی حقیقته وهو قول طائفة من المشایخ او هو مجاز
باعتبار ما کان نظرا الی انه الان حی اذ لیس معنی الحی الا من فی بدنه الروح وعلی کل حال یحتاج الی دلیل

آخر في التلقين حالة الاحتضار اذ لا يراد المعنى الحقيقي والمجازي معا ولا المجاز بأن وليس نظيره معنى يعم الحقيقي والمجازي بتبعه مستعملا فيه ليكون من عموم المجاز وشرط استعماله فيهما ان لا يتضاد

ملخص كلام ابن همام انكه مذکور شد یعنی التلقین بعد موت بیان کسانیکه منکران سماع عند در ما سبق و لیل ما نعین تلقین بعد موت بار نموده وگفت که نسبت گروه شیده است بسوی معتزله وانچه مبنای منع شان نزد ابن همام قرار یافته یعنی عدم سماعت میت

آنرا در ماسبق رد نموده پس حقیقت بها که جیب بفتح القدیر بحدیفه اول وآخر و فصل بوصول تفصیلی پیشینه است مبنای ایمان در مذهب حنفیه اکل سمک

بر عرف است و مسئله حنث مبنی بر این و اشتمال معتزله در حنفیه بحدیست که تمیز آن بجز واقفین بر دیگری مشکل نزد ایشان هر حنفیه معتزلی المذهب

بوده حتی که تلامذه ابی حنیفه وابی یوسف ودر کتب حنفیه روایات خاصه مذهب ایشان خلاف اهل سنت وبحوث ومجادلات بر طریقه

شان بیش از بیش موجود بلکه کتب مصنفه معتزله مثل قنیه و غیره در حنفیه وایر و سایر شاه ولی الله در حجة البالغه نوشته و بعضهم یزعم آن بناء المذهب

علی هذه المجاورات الجدلیة المذکورة فی مبسوط السرخسی والهدایة والتبیین ونحو ذلک ولا یعلم ان اول من

اظهر ذلک بینهم المعتزلة ولیس علیه بناء مذهبهم ثم استطاب ذلک المتأخرون توسعا وتشحیذا لاذهان

الطالبین او لغیر ذلک والله اعلم ودر فتح القدیر در ذیل من حلف لا یاکل لحما فاکل لحم السمک لا یحنث نوشته فنظر الی

تمسک ابی حنیفة انما هو بالعرف لا بما ذکره المص فی وجه الاستحسان ودر باب الیمین فی الکلام نوشته لقائل

المیت کک لولا المیت سمع لانا نقول یمینه لا ینعقد الا علی الحی لان المتعارف هو الکلام معه ولان الغرض من

الحلف علی ترک الکلام اظهار المقاطعة وذلک لا یتحقق فی المیت ولا البعید الذی لا شعور له ـ هدایه

وکلامه ودر باب الیمین فی الضرب مثل هذا در ذیل قوله الایلام لا یتحقق فی المیت لانه لا یحس نوشته الخلاف فیما ان کانت

بناء علی انکار عذاب القبر ممکن والاول یتصور من عقل القول بالعذاب مع عدم الاحساس الی آخره

تم الکتاب بسم الله الرحمن الرحیم بفضل الله الوهاب

خاتمة الطبع حالات کمالات ذات بابرکات منبع الحسنات سید العلماء الفضلاء سند العرفاء الکملاء بدر کامل سپهر طریقت مهر منیر چرخ معرفت فخر سلف خلف خلفاء اکابر یادگار عالی ذی جاہ حضرت یوسف المسلسل مولانا شاه معین الحق فضل رسول قادری عثمانی رضی الله عنه

مستغنی از بیان و بی نیاز از تقریر و تحریر و شرح احاطه تقریر بیان کمالات خصائل در نیرنگ قلم مناید ـ وصحابا که سلسله نسب مبارک جانب والد ماجد بطرف جامع

کمالات جامع القرآن حضرت امیر المومنین ابو عمرو ذو النورین عثمان غنی رضی الله عنه منتهی میشود واز طرف والده ماجده بطرف جناب حضرت سیدنا عباس رضی الله عنه

ولادت باکرامت ...... در ... هجری ... گرديد ... علوم معقول

ومنقول ...... حضرت مولانا عبد المجید ...... مولانا شاه

الشیخ ...... مولانا ...... الشیخ ...... والباطنه ...... فی السلسلة

...... المقدسة ...... القادریة الچشتیة ...... الی آخر السلسلة النقشبندیة ...... الماجد

سلطان الواصلین برهان الکاملین عمدة الاصفیا زبدة الاتقیا الفرید فی المعارف التوحید مولانا شاه عین الحق عبد المجید قدس سره الحمید استفاده علوم
نموده اند و هو قدس سره اخذ العلوم من روح عمته و ولی نعمته مولانا الشیخ محمد علیه و هو قدس سره عن القاضی مبارک الکوپاموی عن السید السند میر زاهد الهروی الی
اخر السلسلة الزاهدیه. و ثالثاً تکمیل جمله فنون معقول از حضرت مولانا نور الحق صاحب لکهنوی قدس سره نموده و هو قدس سره اخذ عن بحر العلوم مولانا عبد العلی قدس سره
عن ابیه استاذ الاساتذه المحققین مقدام العلماء المدققین امام الفضلاء الکاملین مولانا نظام الحق والشرع والدین لکهنوی الی اخر السلسلة النظامیه. و رابعاً
سند اجازت حدیث و تفسیر و فقه و تصوف از حضرت بابرکت سید الفقهاء و المحدثین سند القراء و المفسرین حضرت مولانا الشیخ عابد سندی قدس سره حاصل فرموده
الی اخر السلسلة المدنیه.

ذکر سلسلهٔ بیعت و سند علوم طریقت

حضور اقدس را شرف بیعت و خلافت در سلسلهٔ علیه قادریه از جناب والد ماجد
و استاذ و مرشد خود حضرت سید السالکین عمدة الواصلین قدوة الاولیاء سند الاصفیا مولانا شاه **عین الحق عبد المجید** قدس سره الحمید حاصل
شده و بعد تکمیل اشغال و اذکار طریقه عالیه قادریه باجازت سلسلهٔ چشتیه و نقشبندیه ابو العلائیه و سهروردیه هم از حضرت مرشد برحق قدس سره مشرف
شدند.

ذکر اسفار آن قبلهٔ آفاق بسوی حجاز و عراق

مرات کثیره بزیارت حرمین شریفین مشرف شدند و یکبار بهمت عالی حرمین
محترمین پیاده پا سفر نموده اند و روضهٔ مقدسه نبویه علی مشرفها الف صلوة و تحیة کرتین مناماً و یقظةً فیضها حاصل نموده و همچنان در بغداد تشریف برده
بر روضهٔ مقدسه جناب غوث الثقلین قطب الکونین محبوب سبحانی قندیل نورانی باز الافراد قطب الاقطاب حضرت سیدنا و مولانا الشیخ **محی الدین عبد القادر جیلانی**
رضی الله تعالی عنه و ارضاه عنا فیوضات لامتناهیه حاصل فرموده.

ذکر کرامات جلیله و برکات جمیله آنحضرت

هرچند بعنایت الهی از دست و زبان آنحضرت قدس سره
اکثر اوقات خوارق عادات و انجاح حاجات و ارهاصات ظاهر میگردید اما آنحضرت را که مقصود بود گاهی در ضمن عمل و دعا و گاهی [illegible]
داده اند [illegible] حقیقت حال بخوبی میفهمیدند که چه عالم قدرت خداوندی جلت عظمته است اما اجل کرامات و افضل برکات که علی الاعلان ظاهر است
بوده اینکه جمع کثیر از کفار و جم غفیر از روافض و نجدیه بشرف اسلام [illegible] بادی توجه حضور پر نور از ضلالت توبه نموده بشاهراه هدایت توجه کرده اند.

ذکر اسمای تلامذهٔ آن امام الاساتذه

هرچند تلامذه حضرت بسیار بوده اند [illegible] اسمای چندی از اکابر ایشان [illegible] و جناب سند العلماء فخر الفضلاء حضرت
مولانا فیض احمد صاحب قادری قدس سره از ابتدای طفولیت در کنار تعلیم و آغوش تربیت آنحضرت قدس سره مشرف مانده اند و در اندک مدت جمله علوم
نقلیه را بتحقیق تام و تدقیق تمام از آن حضور اقدس تحصیل فرموده [illegible] بتوجه حضور اقدس در جمله فنون فخر اهل کمال گشتند بالخصوص در نظم و نثر عربی امثال
و اقران گوی سبقت ربوده اند و دولت بیعت از جد بزرگوار خود حضرت شیخ مولانا شاه عین الحق عبد المجید قادری قدس سره الحمید حاصل نموده [illegible]
در ضمائر قلبیه [illegible] عنایت مسلمین [illegible] عدیم النظیر بوده [illegible] حضرت ممدوح [illegible] نثر و قصاید عربیه [illegible] قادریه است که
مشتمل است بر یکهزار و یکصد و یازده شعر [illegible] و منجمله آن تعلیقات علی فصوص الفارابی است [illegible] تعلیم [illegible] المسائل
است و منجمله حاشیه شرح هدایة الحکمة صدرا [illegible]
مولانا **محی الدین** صاحب قدس سره فرزند کلان حضور اقدس قدس سره علوم معقول و منقول از حضور اقدس تحصیل فرموده [illegible] حضرت
خود میفرمودند [illegible] فنون [illegible] طب [illegible] حاشیه قانون ابو علی سینا است [illegible]
[illegible] انتخاب فرموده اند [illegible]

در سنه دوازده صد و هفتاد هجری بمقام سهارنپور انتقال فرمودند. جناب فضایل مآب حضرت سید خادم علی صاحب از رؤسا و سادات
محله سوتھ بودند از شرف تلمذ حضور اقدس مشرف بودند و در جمله علوم ماهر بودند و در علم تصوف و اخلاق خصوصاً مهارت تام داشتند و از شرف بیعت
حضرت سیدنا و مولانا شاه علیم الله عبد المجید قادری قدس سره مشرف بودند بمقام فتحگره فرخ آباد وفات یافتند. جناب فضیلت مآب سید
احمد علی صاحب از رؤسای سهارنپور و سادات قصبه محله سید [illegible] بودند و در استحضار مسایل فقهیه بی نظیر بودند و از شرف بیعت اعلی حضرت مشرف بودند بمقام [illegible]
وفات یافتند. حکیم سید شفاعت حسین صاحب سهسوانی سید صاحب موصوف فاضل کامل هستند و بالفعل [illegible] طرف علاج و معالجه مشغول میباشند و از شرف بیعت اعلی
حضرت سیدنا و مولانا شاه عین الحق عبد المجید قادری قدس سره المجید فایز اند. فیض الشان در بریلی جاریست. رئیس مجمع العلوم حقایق آگاه مولانا عبید الله صاحب
از حج و زیارت حرمین طیبین چند بار مشرف شده اند. تکمیل علوم از حضور اقدس رض فرموده اند و هم از شرف بیعت و خلافت از حضور اقدس مشرف اند. فیض ظاهری
و باطنی مولانا ممدوح در بمبئی و نواح آن بخوبی جاریست. حضرت مولانا قاضی القضات مفتی اسد الله خان صاحب الٰه آبادی فقیه کامل بودند. بعهده قضا
بمقام [illegible] منصوب بالاخر ترک تعلقات دنیویه نموده عزلت گزین شدند. مولوی سخاوت علی صاحب
جونپوری از شرف تلمذ حضور اقدس مشرف بودند. در آخر بمکه معظمه هجرت فرمودند و همانجا وفات یافتند. مولوی کریم علی صاحب
از تلامذه حضور قدس سره بودند. ما نهایت ساده طبیعت بودند. بعض سبب تغلیط اسماعیلیه آمده بودند با وجود آن با نهایت ادب و آداب بحضور
اقدس پیش می آمدند. شنیده میشود که قبل از وفات از عقاید باطله خود رجوع نموده بودند. رواسد اعلم. سید اولاد حسن صاحب مولانی خلف سید
آل حسین صاحب مرحوم از علمای [illegible] بودند. در آخر بحالت علیه عشق زیارت مدینه منوره بعزم زیارت روانه شدند. همانجا وفات یافتند. ذکر چند کس همانا از مریدان امام العارفین
که مریدان و اصحاب حضرت بحد کثرت بودند اما انجا بغایت اختصار چند اسما ذکر میشود. مجمع الفضائل و المفاخر امام الباطن و الظاهر جناب
مولانا محب رسول محمد عبد القادر قادری دامت فیوضهم فرزند خود حضور اقدس تحصیل و تکمیل علوم عقلیه و نقلیه از جناب
استاذ العلما الکاملین مولانا نور احمد صاحب بدایونی و جناب مولانا محمد فضل حق صاحب خیرآبادی فرمودند. احقاق حق و تایید دین و ابطال باطل و تردید
ضالین و مضلین مرسیست. [illegible] از شرف خلافت حضور اقدس مشرف اند. چند بار بشرف زیارت حرمین طیبین حاصل فرمودند و هم از شرف [illegible] زیارت [illegible]
الافراد غوث الاعظم قطب اکرم حضرت غوث شاه جیلانی رض مشرف شده اند. تلامذه و تلامذه تلامذه حضرت مولانا صاحب ممدوح در اطراف
و اکناف عالم بکثرت موجود هستند و هم تصانیف حضرت و تصانیف تلامذه و تلامذه تلامذه در بلاد و امصار مشهور و معروف اند. بعض تصانیف حضرت
رسالهٔ احسن الکلام فی عقاید الاسلام و القول السدید فی تقیید الاسانید و مناصحه فی تحقیق احکام المصافحه و سیف الاسلام و سالک التحقیق حیات
الانبیا و رسالهٔ تحقیق معانی و عقیده و سنت و فتاوی مسایل فقهیه و دیوان عربی نعت شریف است. لهذا با تمام صاحب اخلاق جمیع
صفات [illegible] فی [illegible] مولوی [illegible] محمد [illegible] سلمهما الله رب المنان توجه بر اشاعت آن فرمودند. جزاهم خیر عطا

فرمایند. سعی [illegible]

تمام شد

فاضل علامه کامل فهامه مولانا حکیم محمد سراج الحق صاحب خلف حضرت جناب مولانا فیض احمد صاحب قادری تحصیل
علوم عقلیه و نقلیه از والد ماجد خود فرموده اند امام عصر و علامهٔ دهر هستند جامع علوم عقلیه و نقلیه [illegible] بالخصوص در فن طب [illegible] یکتا
تالیفات جناب ممدوح بسیار اند از انجمله شرح رسائل [illegible] حاشیه [illegible] و سراج [illegible] و دیگر رسائل متعدده
فن هیئت و قصاید بلیغه عربی و فارسی بسیار از بسیار اند سید السادات منبع البرکات سید آل نبی حسنی حسینی [illegible] صاحب موصوف
شاهجهانپور از اولاد امجاد حضرت سید الافراد والاقطاب رضی الله عنه [illegible] تحصیل و تکمیل علوم ظاهری از حضور اقدس [illegible] بیعت و خلافت
عالی را [illegible] از چشمه [illegible] سیراب گردانیده اند [illegible] یافتند و کاشف اسرار حقیقت حکیم عبد العزیز صاحب
حکیم صاحب موصوف [illegible] در مقام [illegible] بیعت و خلافت مشرف شده [illegible] باطنی ایشان [illegible] بیعت مبارک [illegible] درگاه
ملا الهی شاه صاحب از مریدان خاص و خلفا با اختصاص حضور اقدس هستند [illegible] شوق طلب علوم [illegible] ولایت [illegible]
در مدرسهٔ قادریه تحصیل و تکمیل علوم فرموده [illegible] بیعت و خلافت حضور اقدس [illegible]
ظاهری و باطنی ایشان در [illegible] ولایت [illegible] عالم باعمل فاضل [illegible] حاجی حافظ محمد ضیاء الدین خان صاحب [illegible]
حیدرآباد دکن هستند از حضور اقدس شرف بیعت و خلافت حاصل [illegible] از حضور مرشد خود [illegible] الحق لقب یافته اند [illegible]
خوش [illegible] بفیض و برکت ایشان قایم دارد قاضی حمید الدین احمد صاحب وطن ایشان [illegible]
مسائل فقهیه تبحر کامل [illegible] و از مریدان با اختصاص بودند شیخ محمد صدیق صاحب [illegible] وطن بریلی ایشان از اقوام هنود بودند در ان ایام
حضور اقدس رونق افروز بریلی بودند عادت شریف بود که [illegible] در صحرا [illegible]
مذکور را برای حاجتی در ان صحرا گذر افتاده [illegible] گذر نموده [illegible] از سینه مبارک حضور اقدس ظهور فرموده که
سینه شیخ مذکور را پر نور نموده [illegible] شیخ صاحب موصوف تصدیق حقیقت اسلام کرده بغلامی حضور سرافراز گردیده و بنام محمد صدیق موسوم گشتند
شیخ عبد الرحیم صاحب از رؤسای بدایون اصل ایشان قوم کایته از اقوام هنود بوده است [illegible] بیمار گردیده [illegible]
جمعه [illegible] خانقاه عالی رسیده [illegible] که ختم قرآن حسب معمول [illegible] ساکت نشسته چون بعد ختم قرآن شریف نوبت تقسیم شیرینی رسید قاسم [illegible]
خواست که از دست ایشان بگذرد حضور اقدس اشاره فرمودند که ایشان را هم حصه باید داد [illegible] یافتن و باختیار خوردن همان بود که حقیقت
اسلام جلوه ظهور فرمود همان دم بشرف اسلام و بیعت مشرف شدند و داخل سلسلهٔ عالیه گشتند تا سه روز بیاد حق مشغولی فرمودند روز چهارم
که روز دوشنبه بود از جهان رحلت فرمودند شیخ عبد الهادی صاحب ملقب به پشاه صاحب [illegible] والد ایشان از قوم هنود [illegible]
شاه صاحب موصوف را از آغاز شباب بمرض اضطراب قلب لاحق گردید معالجات گوناگون نموده شد [illegible] فایده نبخشید حسب اتفاق حضور اقدس
قدس سره رونق افروز لکهنو شدند والد شاه صاحب [illegible] همراه گرفته حاضر حضور پرنور شدند بعد معاینه حال ایشان معلوم گردیده که کدام مرض
جسمانی نیست بلکه [illegible] شده طالب سواء السبیل هست [illegible] توجه قوی فرمودند که [illegible] رغبت دولت اسلام
قبول فرمودند و آثار خفقان [illegible] زائل شده [illegible] گردیده [illegible] از طعام

ہوا پیہم دست کشیدند و شورش عجیبی بر سر افتاد تا آنکہ شخصی در عین اضطراب غیر استادہ کہ سر بر دیوار زنند در آنحالت دستی از غیب پدید شد ایشان از مجلس بیرون
بردہ بصحرای رسانیدہ حضور اقدس ... من بعد در آنجا رونق افروز دیدند آنوقت بشرف بیعت مشرف گردیدند و طرق اکتساب باطن تلقین یافتہ بشب
و اوقات در صحرا بہ ریاضت بسر بردند گاہگاہ و کالپی شریف بہ آستان بزرگان آنجا حاضر میماندند و فیوض ایشان در آن نواح بر خاص و عام آشکار الخ

ذکر تصانیف شریفہ و افادات لطیفہ از ابتدای عمر مبارک تا زمان حالی از فیض تصنیف و تالیف نگذشت تا آنکہ در اسفار جبال و بحار
بحال استحضار بجز وقت فیوض کتب ... این کار جاری میماند از تصانیف مشہورہ آنجناب کتاب **معتقد المنتقد** ہست کہ در مکہ معظمہ بفرمایش بزرگے از بزرگان
آنجا تالیف فرمودہ بودند علما و اخیار و فضلا و کبار بران تقریظہا تحریر نمودند از آنجملہ تقاریظ چند در اینجا بقلم می آید صورۃ ما کتبہ الامام الفاضل
النحریر الکامل علم الہدی سند الوری مسند الوقت حجۃ العصر الاستاذ المطلق مولانا **فضل حق** الخیرآبادی صانہ اللہ من شر الاعادی مقرظا علی ہذا الکتاب
المستطاب بسم اللہ الرحمن الرحیم اثنی علی ربی الحمید و احمد و اصلی علی من ہو من سائر حامدیہ احمد و خلقہ تخلقہ من خلائق الخلائق احمد و اسمہ کاسمہ محمد
و احمد علیہ و علی آلہ و صحبہ الصلوۃ للہ الحمد و السلام السرمد و بعد فقد طالعت الرسالۃ التی صنفہا و رصفہا مولانا الاورع الارع الاورع البارع المتبحر الفاخر
المتفرع الشائع المتضرع ذو المناقب الثواقب الجلیۃ و الانظار الثواقب الدقیقۃ الجامع بین العلوم العقلیۃ النقلیۃ و معارف الشریعۃ و الحقیقۃ طلاع الثنایا
و النجاد و ذائع الصیت فی انجاد الحق و اتہام قرن طلع من النجد فی الاغوار و الانجاد العریف بالعرف الشریف العطر الرفیع الصفی الحنفی الحمی الحفی مولانا المولوی فضل الرسول
القادری الحنفی متع اللہ المؤمنین بطول البقاء و صانہ فی حرزہ و وقایتہ و جعل خیر ایامہ یوم لقائہ فاذا ہی مع وجازتہا مبینۃ لحقائق العقائد و انہ ...
اہل الحقائق کلہا تبیان و اصرح الحق اصراح و تبیین باوضاع الہدی و الصلاح طوالع مطالع عباراتہا انفصاح بصیح الحق الصالح اصباح و قصاح و لظلام ظلم
المبطل کشف و فضاح و تلاطم الکلم التی شرذت فیہا بالاقتراح الام للقریح بالہام الحق القراح کلم و قرح و جرح لمن اجترح الفساد و الاستحباب فیہتدی بہا
الضلیل الی سنن اہل السنۃ السنیۃ و یہتدی بہا الخلیل من شریعۃ الشریعۃ البیضاء الہنیۃ قد فضح بہا فرق الفرق بین العقائد الحقیقۃ الدینیۃ و بین اباطیل الفرق
الدینیۃ فی ... بہا عوار الاعادی و الردیۃ من المعتزلۃ و النجدیۃ فاذ قد تجدد بہا الحق ... کل نجدی منکوداً ... بل لکل ... من ...
و جدا و ... بہا کل من ... وجد الرشد فیہا و بہا وجود ا فجزاہ اللہ مولانا خیر الجزاء و خصہ من فضلہ الجسیم باوفی الاجزاء و تقبل جہدہ و شکر سعیہ و حسن فی الدارین
آمین بجاہ الامین ... سید المیامین علیہ و علیہم ازکی صلوۃ المصلین و اسنی تسلیمات المسلمین و جزاہ و جزاہم احسن جزاء عن سائر المسلمین من
المومنین و المسلمین کتبہ العبد الفقیر الی ربہ الغنی محمد فضل حق الفاروقی الحنفی الخیرآبادی عاملہ اللہ بلطفہ البادی فی العواقب و المبادی صورۃ ما کتبہ
الکامل العالم الفاضل المحقق اللوذعی المدقق الیلمعی جامع بین الفضائل فحل رجال الافاضل برہان الحق و الدین المفتی محمد صدر الدین وقاہ اللہ من شر
الحاسدین بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ الذی یہدی و یضل و یعز و یذل یفعل ما یشاء و یفعل ما یرید و الصلوۃ علی رسولہ الذی طریقہ سوی و سالکہ ہدی
من جار عنہ فقد غوی و من حاد عنہ فقد ہوی و علی آلہ الحماۃ و صحبہ الہداۃ الذین ہم نجوم الہدی بایہم اقتدی فالدلیل اہتدی و بعد فانی لما نظرت فی الرسالۃ
البالغۃ و العجالۃ النافعۃ التی الفہا الحبر المدقق النحریر المحقق الفاضل الکامل العالم البحر الخضم الالمعی اللوذعی الاوحدی الالمعی مولانا المولوی فضل الرسول
البدایونی القریشی القادری فی تحقیق العقائد التی ہی اصول الملۃ البیضاء و قواعد الحنفیۃ الغراء فلم ... نظیر فی شیء ... جمعنا ... ان ...
ما قد حکمنا و ... لفظا و احسن معنی و اعذب ... شانا و امنح ... کتاب قد صنف فی علم الکلام ... رسالۃ

قد الفت فی ہذہ الرام یہدی الشان بیانیہا قبل ان یقف علی معانیہا فطوبی لمن ابتہاہدی فیہا ودیل لمن تظرفی مانیافیہا اجلہا نور وکلہا سرور
فیہا لمحبہ من الفہا والسعے من صنفہا والشان من صنفہا ویا لحظب من اطرفہا بحیث لم ارَن جیدا فیا سعی اعلم لیا ت مثلہا فیا ان لنظم ماکان نتثرا وجمع
ماکان متشترا باحسن وجہ واضح واکمل وضع لایح ۔ اقول وقولی بالہامن سالہ بنذ بات وصلت عن اسحہ حجت تقتضی بعد الاسباب کیف
وکیف لو بارتہ سس لتلت ۔ اللہم اجزہ جزاء موفورا واجعل سعیہ مشکورا اللہم انت المجیب للکیسبت اللہم منک الاجابۃ ومنا الدعا حررہ الصیکین
محمد سعد الدین ومضح عنہ ونرہ الذی القص ظہرہ وہذا الکتب آخر جمادی الاولی سنہ ثلث وسبعین بعد الف ومائتین ۔ صورۃ ماکتبہ الشیخ الجلیل المقدار
الرفیع المنار فخر الاماثل جامع الفضائل بقیۃ السلف حجۃ الخلف المؤید من اللہ الحمید مولانا الشیخ احمد سعید حماہ اللہ من شر کل حاسد وعنید بسم اللہ الرحمن الرحیم
الحمد للہ الذی خلق الانسان وعلمہ البیان والصلوۃ والسلام علی من بعث بالحجج والفرقان الی سائر الخلق من الانس والجان وعلی الذین ہم منزلۃ الانسان
من الاعیان وعلی اصحابہ الذین بشروا بدخول الجنان وبعد فیقول العبد المفتقر الی اللہ الرحمن احمد سعید النقشبندی المجددی مشربا والحنفی مذہبا کان اللہ
لہ ومالکل شیء بالفضل والاحسان انی رایت المعتقد المنتقد الذی صنفہ الفاضل الکامل الامل الذی ہو جلیل الشان بجدیع بعلم المعقول والمنقول و
المعانی والبیان مع التحلی بعلم الادیان مولانا وبالفضل اولانا المولوی فضل الرسول القادری سلمہ المنان عن شرور الزمان فوجدتہ مشتملا علی عقائد
اہل السنۃ والجماعۃ باوضح بیان فی احسن فصل یحیی للدین قواعد واصول الدفع اہل البدع والطغیان تاما لما عن اہل الہوی قرین الشیطان جزاہ اللہ
عن المسلمین خیر الجزاء وجعل آخرتہ خیرا من اولاہ وتقبل اللہ سعیہ ضاعف اجرہ بجاہ سید البشر المطہرین شفیع المحشر صلی اللہ علیہ وآلہ الاکبر ربنا تقبل منا انک
انت السمیع الدیان = صورۃ ماکتبہ الفاضل النبیل العالم الجلیل ناشر الویۃ المعقول والمنقول جامع القیۃ الفروع والاصول مولانا حیدر علی صانہ اللہ
من شر کل غبی وغوی بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ الذی اسس قواعد الدین ونصص عقائد المومنین وارسل رسلا مبشرین ومنذرین وخص من
بینہم سید المرسلین صلی اللہ علیہ وآلہ السادات النجباء واصحابہ نجوم الہدی ما اتاہد فقد اتفق مطالعۃ بعض کتاب فی معتقدات اسلاف الائمۃ
الذی یہدی الی صراط مستقیم ویدل علی نہج قویم یوصل سالکہ الی النجات وینجیہ من الظلمات العلامۃ الذی لم یوجد نظیرہ فی العالمین ہو الذی افاقین وغنام
العابدین المستغنی عن التوصیف والتبیین مولانا جامع المعقول والمنقول حاوی الفروع والاصول مقتدینا المقدس المقبول فضل الرسول فتح اللہ
المسلمین بطول البقاء فی شہرۃ افادتہ وکسر ظہور المبتدعین بصولۃ فوجدت ہذا الکتاب مشتملا علی اثبات عقائد اہل السنۃ وابطال ہفوات المعتزلۃ
من یتبعون خطوات ہولاء الضالین ویخرجون من جماعۃ اہل الحق والیقین فہو یلیق ان یتیسر الفضلاء فی مدارسہم ویعولوا علیہ فی مدارکہم وما احسن
ما قیل فی مثل ہذا الکتاب لم یصنف مثلہ فی الباب = وازجملہ تصانیف شریف رسالہ تصحیح المسائل ہست در مسئلہ تحقیق فتح الدین
کہ بطور اصول حدیث وتنقید رجال بکمال بسط برائے رفع نزاع ومناظرہ کہ مابین اہل بلاد شرقیہ در جماعت واقع گردیدہ بود ومرکب بعد دریجے صلحیہ
باستحضار وحفظ تالیف فرمودند عبارت آنہم عربی ہست = وازانجملہ شرح فصول الحکم ہست عبارت آنہم عربی ہست = و
ازانجملہ شرح احادیث ملتقطہ ابواب صحیح مسلم ہست = وازانجملہ حاشیہ بر حاشیہ زاہدیہ قطبیہ
وحاشیہ بر حاشیہ زاہدیہ جلالیہ ہست ۔ ودر رد فرقہ نجدیہ وہابیہ رسائل وکتب بسیار اند بسیار بعربی وفارسی وارد وتصنیف فرمودند
ازانجملہ ہست کتاب تصحیح المسائل العقائد در باب اسحاق = وازانجملہ ہست رسالہ حرز معظم در بیان تعظیم برکات

لا دیرا دربیان حق الیہ فرموده بودند ... تا بنیاد ... از انجملہ است رسالہ فصل الخطاب و از انجملہ است
رسالہ تخمیص الحق در جواب رسالہ مولوی [illegible] که در جواب فصل الخطاب نوشته بودند و از انجملہ است رسالہ [illegible]
در بحث [illegible] و از انجملہ است این کتاب مستطاب بوارق محمدیہ که بغایت مرغوب و مقبول اولیای کرام و علمای خواص و عوام است
سیف المسلول [illegible] آنجانات بوقوع آمده که روزی حضور اقدس رضی الله عنه در دهلی بزیارت حضرت خواجه خواجگان قطب الاقطاب رضی الله
تعالی عنه مشرف شدند وقت مراقبه ایشان فرمودند که حضرت خواجه صاحب در مقام استاده اند [illegible] مبارک [illegible] کثرت
[illegible] که ارتفاع [illegible] تا آسمان رسیده حضور اقدس معروض نمودند که این تالیف کتب [illegible] ارشاد شد که برای شما
[illegible] دفع کل فتنه شیاطین [illegible] این کتب [illegible] بشارت و رغایت [illegible] تالیف و تصنیف
فرمودند و از انجملہ است رسالہ احقاق الحق و ابطال الباطل سیف المسلول [illegible] که شخصے [illegible] الصلوة و
السلام علیک ایها النبی الکریم [illegible] حضور اقدس [illegible]
ساخت حضور اقدس جواب [illegible] ارشاد فرمودند بعد ازان بعض اهل الله درخواست تصنیف رسالہ خاص [illegible] حضور اقدس
از کثرت مشاغل درس و تدریس [illegible] حضرت [illegible] سلطان العارفین جناب شیخ شاه [illegible]
سهروردی قدس سره تشریف [illegible] حضرت موصوف رضی الله عنه اندرون
قبر [illegible] قرآن مجید [illegible] حضور اقدس [illegible] تعمیل
ارشاد لازم الانقیاد کتاب موصوف تصنیف فرمودند

ذکر وفات شریف

در آخر عمر مبارک ضعف بنهایت مستولی شده بود اما
در کثرت ریاضت و شغف عبادت بالخصوص التزام تهجد و شب بیداری [illegible] تا آنکه عمر مبارک بسال هفتاد و هفت رسیده دوم ماه
جمادی الاخری [illegible] ذکر خفی اسم ذات ناگاه [illegible] الله الله گفته از جهان فانی ارتحال فرمودند
بهمان وقت مردمان [illegible] از اطراف و اکناف جمع شدند [illegible] بعد مغرب در مصلے عیدگاه نماز جنازه ادا کرده شد و حضرت
ایشان را [illegible] درگاه [illegible] حضرت والد ماجد و مرشد [illegible] دفن نمودند [illegible] فارغ شدند باران رحمت الهی
نازل گردید [illegible] اهل اسلام [illegible] کرامات آن مقبول ربانی آن وقت مشاهده بود [illegible] نمودند

تواریخ وصال آن مقبول ذوالجلال

که علمای اعلام و شعرای با نام که بکثرت تحریر فرموده اند در اینجا صرف یک تاریخ نوشته میشود

تاریخ از مولوی قاضی محمد معین الدین صاحب که از رئیسان عظام میرٹھ اند

حضرت فضل رسول نامدار	بافضیلت با کرم با افتخار	کان فی عز و فضل کالآلا	فضله کالشمس فی نصف النهار
واقف اسرار علم معرفت	مرشد دین مصر حق را راهوار	بود در خاندان قادری	سال عمر از لفظ عز بیرون بیار
دوم از ماه جمادی الآخره	راه دار آخرت کرد اختیار	در شب جمعه شهنشاه رسل	شد ز دنیا [illegible]
گفت هاتف داخل فردوس شد	بهر سال رحلت آن شهریار	[illegible] اسرار عرفان و [illegible] ۱۲۸۹	هم بود تاریخ آن [illegible]

حال نویسش از سر بسم الله خوان
ناگهان آورد با جهر تمام
گشت مفهوم از زبان او شش جهت
داشت گویا یازده اجرام فوق‌ها
یافت آخر وصل با عز تمام
شصت و شش از ضرب دلفس او
پس زیاده کن بر آن لله دو ده
هر چه خواهی [illegible]

هم از آن کن سال وصلش اعتبار
اسم ذات پاک حق بر لب دو بار
لفظ الله از در و دیوار و دار
شور ذکر نام پاک کردگار
با معز نقش چند اعزاز و وقار
بازبر شش چند آن قسمت بیار
سال وصالش [illegible]
با که [illegible] کن [illegible] شمار
بنده مسکین [illegible] الدین نوشت

وقت رحلت داشت شغل ذکر حق
الله الله گفت و جان داده بحق
باز چون زان مجذوب عشق غوث با
جمله افلاک و هم لوح و قلم
سال وصل آن بها الحق شد عیان
خارج قسمت که باشد یازده
[illegible] آن محمد الله [illegible]
[illegible] پاک کن
بهر سالش این حساب آید

بود از دم ضرب اذکارش آشکار
کرد بر نام خدا جان را نثار
یافت باغ عالم بالا بهار
نیز عرش و کرسی پروردگار
گر نفهمیدی بشرحش گوش دار
ضرب آن با یکصد و شصت و نه گمار
نام الله یافت تاریخش قرار
زان همه که با تو گفتم شک مدار

این است اندکی از هزار و مشتی از خروار از مناقب و کمالات حضور پر نور مصنف این هر دو کتاب - و از آنجا که اهل اسلام بغایت مشتاق این هر دو کتاب بودند و دستیاب نمی‌شدند لهذا صاحبان اخلاق مجمع حسنات و مشتاق مقبول آفاق حافظ ولی محمد و محمد اسحاق سلمهما الله الرب الخلاق توجه باشاعت آن فرمودند و همت بطرف تحصیل و طبع آن راندند و در تصحیح و درستگی کتاب از حد کوشیدند تا اینکه چون عروس زیبا مجلی بزیور طبع بر منصه ظهور جلوه گر گردید و مشتاقان جمال او شربت وصال او سیراب گردانید

صحت نامه بوارق محمدیه

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴	۱۷	گرفتن	گرفتن که					۲۶	۱۳	ناوه	نیاورده
۵	۵	لهٔ خواص	خواص					۲۷	۱۵	بجا	جماعة
۵	۱۴	نهب	که نهب	۱۵	۱۶	گردکولکهابا	گردکولکهاباشند	۲۸	۱۰	ابناء	بناء
۶	۲۱	مخترعه	مخترعه	۱۶	۱۴	فصل	فصل اول	۳۰	۲	المنلر	المنکر
۶	۱۷	واقسائی	واقشائی	۱۲	۱۶	کلام	کلا	۳۳	۱۰	انکار	انکا
۱۰	۱۲	بی باک	بی باک و بیباکان ناپاک	۱۷	۱۶	لتسلطهم	لتسلط	۳۷	۱	واستر	واسطه
۱۱	۱۴	والاکرام	والاکرام چیزی	۱۹	۳	واغط	وعظ	۳۸	۲	کنا	رکنا
۱۲	۱۷	تنفسی	تنفسی با	۲۲	۶	لا	را	۱۸	۱۷	سری	سرسری
۱۵	۴	مسند	مستند	۲۴	۸	تحصر	تحقیر	۳۰	۱۷	اوخادت	اوقات
۱۲	۱۸	غرو	مغربیه	۲۵	۱۴	سمة	کلمة	۳۳	۴	بگذارید	مگذارید

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۴۳	۱۲	ماموار	ماموں	۶۹	۱۵	شعبتة	شعبة	۹۳	۶	الافعال	افعال
۴۶	۹	منبیه	منبه	۷۰	۱۶	مجولات	مجهولات	۹۶	۴	عبادث	عبادت
۴۷	۱۳	السد	اسبه	۷۱	۸	تفضيل	تفصیل	۹۸ برحاشیہ	۹	بہیہ	بنیہ
۴۸	۱	لی	الی	۷۱	۱۸	المنوة	المنوه	۹۹ برحاشیہ	۱۷	فجیس	فحیص
۴۸	۱۳	خلفد	خلفا	۷۲	۸	نفیس	نفس	۱۰۰	۱	لخطنوا	یفطنوا
۴۲	۱۳	الزام	التزام	۷۲	۱۰	تهافت	تهافت	۱۰۰	۴	ابلهی	ابلدی
۴۶	۲	جراد	اجراد	۷۴ برحاشیہ	۱۱	الملوک	الملوک	۱۰۱	۱۷	وداملاختصار	ودااللاختصار
۴۷	۱۴	المنافق	آیۃ المنافق	۷۷	۱۷	لمحادی	طحاوی	۱۰۴	۵	بازد	بازو
۴۸	۲	قر	مر	۷۷ برحاشیہ	۲۴	فیهم	فهم	۱۰۴ برحاشیہ	۱۲	توبه بودن	توبه بودن
۵۱	۸	بایه	بابه	۸۳	۲	لضلال	الضلال	۱۰۷ برحاشیہ	۲۲	آنحفرات	آنحضرت
۵۸	۱۰	یعلها	یعلمها	۸۳	۲۰	زحوفة	زخرفة	۱۰۹	۷	فصلها	فصلها
۶۴	۲۰	خطیهم	خطیبهم	۸۳	۲۳	بشئی	بشئی	۱۰۹ برحاشیہ	۳	الفصل	الفضل
۶۵	۱۰	دگر	مگر	۸۴	۷	صدر	صدر	۱۱۳	۱۸	باجت	باحث
۶۳	۱۱	شع	شمع	۸۴	۱۴	فهنشاء المجهل	فهنشاء المجهل	۱۱۲	۱۸	حلث	حلت
۶۶	۱۱	عم	عام	۸۴ برحاشیہ	۱۶	تنجیه	تنبیه	۱۱۳	۳	نقد	نقد
۶۶	۱۷	تقیها	تقتیها	۸۵	۱۹	صاحب لمعة	صاحب لمعه	۱۱۳	۲	سکاد	سکاو
۶۷	۲۱	الجوبه	الجوبة	۸۵	۷	فهذا الاخراج	فهذا الاخراج	۱۱۳	۲۷	بجاره بنده	بجاره بنده وار
۶۷	۱۰	تقی	نفی	۸۶	۲	صوم عاشوراء	صوم یوم عاشوراء	۱۱۴	۱۴	باسه	باسم
۶۷	۱۷	نقیها	نفیها	۸۸	۲	لایکن	لایکن	۱۱۵	۲۱	یجلته	مجلته
۶۵	۲۱	کاتها	کانها	۸۸	۵	متفلسف	المتفلسف	۱۱۶ برحاشیہ	۲۰	التبرک	التبرک
۶۸	۱۱	لحق	لحق	۸۸	۱۸	خطر	خطر	۱۱۷	۲۲	اختلقوا	اختلفوا
۶۸	۱۸	خونه	خونة	۸۹ برحاشیہ	۱	الفرض	الفرض	۱۱۸		جردزا	جزورا
۶۸	۱۹	والجهوریة	والجمهوریة	۹۱	۵	امرتکم	امرتکم	۱۱۹	۱	ارلعزیز	اولالعزم

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۱۹	۳	عزبز	عزیر
۱۳۱	۱	هلال	اهلال
برحاشیہ ″	۷	الصورت	الصوت
۱۳۳	۱۰	جانو	جانور
۱۳۴	۱۲	حیب	حلت
برحاشیہ ۱۳۵	۲۷	بقتول	مقتول
۱۳۶	۳۰	صورته	صورة
برحاشیہ ۱۳۸	۳۵	بایش	بیش
۱۳۹ ″	۳۴	الکلا	الکلام
۱۳۱ ″	۱۸	میر	غیر
۱۳۲ ″	۱۸	کالت	وکالت
۱۳۴	۱۴	اه	اذ
″	۶	و	او
برحاشیہ ۱۳۵	۳۴	جلوائیہ	قوائیہ
۱۳۶ ″	۳۱	[illegible]	ل

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۹	۱۴	وذکر	ودیگر
۱۰	۱۲	نداوشرک	شرکت وندا
۱۰	۱۹	ابن	این
۱۰	۳۱	خبر	جز
۱۱	۷	ولقصد الفاظ	وبقصد الفاظ
۱۳	۳۲	بسغطیات	السفسطیات
۱۵	۸	عبدا	عبیدا
۱۶	۲۶	نبنیا	نبینا
۱۶	۲۸	الی	انی
		واما	ولما
۲۴	۹	العم	العم
۲۵	۲۴	اور	اورا
۲۶	۲۶	العنا	العنا
۳۰	۸	ارو	ازو
″	۲۶	مسلہ	مثلہ
۳۶	۵	مقرب	یقرب
″	۲۳	ملک	بتلک
۳۷	۱۱	نیاس	وقیاس
″	۲۸	بقرفات	تصرفات
۳۸	۱	جامع البرنامج	[illegible]
″	۱۰	درستہ	درستہ
۴۲	۲۰	صب	صبیب
۴۳	۲۰	عامد	عاجلہ
۴۵	۳۰	کبیر	ضمیر

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۴۶	۱۹	المبینة	المبنیة
۴۷	۱۲	لبعیدکا	یعبدکا
″	۱۳	حسنن	حسن
″	۲۰	المقس	المقس
۴۸	۲۳	اوتابی	اوتادی
۵۵	۲۳	الیھہ	الیھم
″	۲۶	الحکم	التحکم
۵۳	۱۹	فقدجزم	فلاجرم
۵۰	۳۵	بیجب	بیجیر
۵۷	۱۱	النقان	الفان
۶۰	۳۰	فاسبق	فاستبق
۶۰	۳۴	بد	بد
۶۲	۲۵	المرقاة	المرقاة
۶۳	۳	فتح	تتبع

صحت نامہ اتفاق اثنی برحاشیہ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳	۳۱	اسپت	الست
۳	۳۴	شاذ	شاذه
۳	۳۴	بلبش	ملبش
۴	۳۴	اسپیا	انبیا
۴	۳۵	[illegible]	[illegible]
۶	[illegible]	[illegible]	انا
۷	[illegible]	غلافت	صناعت
۹	۱۰	[illegible]	[illegible]

فهرست مضامین کتاب مستطاب بوارق محمدیه

فهرست مضامین کتاب بوارق محمدیه

فهرست مطالب کتاب احقاق الحق معروف برساله ندائیه که برحاشیه است

اعلان — رساله احقاق الحق اور کتاب بوارق محمدیه من تالیفات حضرت حامی اسلام هادی انام قبله اولیا ر زمان کعبه اصفیا ر دوران حضرت [illegible] اوستاذی و مرشدی جناب مولوی فضل رسول حنفی قادری قدس سره کو حاجی ولی محمد صاحب اور مولوی محمد اسحاق صاحب نے بکمال کوشش و صرف کثیر باجازت فقیر طبع فرمایا ہے لہذا اونکو حق تالیف ہبہ کیا گیا اہل اسلام کو جسقدر نسخے مطلوب ہوں اونسے طلب فرماویں اور بغیر اونکی اجازت کے کوئی صاحب قصد طبع کا نفرماویں اطلاعا لکھا گیا۔

حرره احقر الطلبه عبد القادر قادری عفی عنه

قیمت کتاب ۹ ر محصول ڈاک ۱ ر